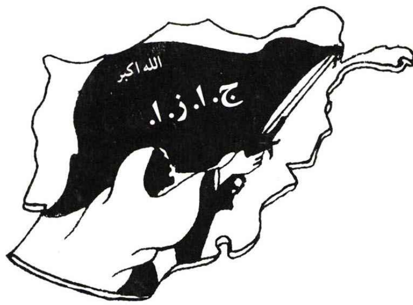


پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۴ میزان ۱۳۷۵ ـ سپتامبر ۱۹۹۶

نزدیکتر شدن پنجال خونین طالبان بر گلوی ربانی و شرکاء

صفحه ۲



داکتر جاوید، از سمنک پزی تا کجا؟

صفحه ۱۴

افغانان تر تهولو تور بخته زیارایستونکی

۱۸ مخ

«معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد

صفحه ۸

نزدیکتر شدن پنجال خونین طالبان بر گلوی ربانی و شرکاء

تازه‌ترین پیشرفت های نظامی «طلبه کرام» علیه برادران اخوانی شان یکبار دیگر این سؤال ها را به میان می‌آورد که آیا بالاخره کشور ما از زیر چکمه‌های انواع تفنگ بدستان بنیادگرا رهایی خواهد یافت و صلح و آرامش به کشور باز خواهد گشت؟ کدام یک از «برادران» زودتر شکم دیگرش را خواهد درید و به «امارت» سرتاسری خواهد رسید؟

طی کمتر از یک ماه اخیر نه تنها نقاط «قدرت» باند گلبدین یکی پشت دیگر در دست طالبان افتیدند بلکه «شورای ننگرهار» حاجی قدیرخان نیز در نخستین باد طالبان به هوا پرید. این رویدادها برای «استاد» و احمدشاه مسعود این به اصطلاح بقول خبرنگار فرانسوی «قهرمان» و «مرد نیرومند نظامی» کابوس هولناکی بشمار رفته و آنان را چنان دستپاچه ساخت که برای پوشاندن بی‌پر و پا بودن حاکمیت شان بلافاصله همان نغمه‌ی کهنه‌ی «مداخلات پاکستان» را ساز کردند تا غیرمستقیم بلافند که اگر این «مداخله خارجی» نباشد، قادر اند به تنهایی احشای سیال های طالبی شانرا بیرون بیاندازند! ولی این ادعا هنگامی به تف سربالا تبدیل می‌شود که برعلاوه‌ی فرستادگان ملل متحد، «صدراعظم»صاحب در مطبوعات پاکستانی به تکذیب «مداخلات خارجی» پرداخت و حاجی‌قدیرخان هم (که سروپاکنده بدون اینکه مجال یابد پشت طیاره‌های شرکت هوایی، میلیونها دالر سرمایه و حتی بودنه‌ها وکنری‌هایش بگردد، به پشاورگریخت) ضمن این لاف بیشرمانه که هرگونه امکانی داشت و می‌توانست بخوبی بجنگد ولی کلید ولایت ننگرهار را خود به طالبان داد، از پرده تلویزیون پاکستان ادعای «استاد»ش مبنی بر مداخله خارجی را دروغ می‌خواند!

اتهام «مزدور خارجی» باندهای خیانت‌پیشه بر یکدیگر، فقط مصداق سیاه گفتن دیگ به دیگدان است. اینان همه بدون استثناء از شیر سی‌آی‌ای و چوبدستهای منطقه‌ای آن ایجاد و پرورش یافته و بناءً منفی دالر و اسلحه پف و پوچ اند.

همان «استاد» و«مرد نیرومندنظامی»اش که بیشتراز دیگران‌اکت «مستقل بودن» و «ضد وابستگی» را می‌کنند مخصوصاً بدون کمک های مادی و سیاسی هند و فرانسه وایران و روس قادر نخواهند بود حتی یک روز هم مقابل برادران طالبی خود مقاومت کنند.

تحولات اخیر تنها مانوری راکه برای «دولت» پروفیسر صاحب باقی گذارده در صورتیکه فرصت یابد همان تلاش مذبوحانه جهت تحریک مردم بر ضد پاکستان می‌باشد و بعید نیست‌اگر بازهم شاهدبمب‌گذاریهادر پشاور و سایر شهرها و یا حمله‌ای دیگر بر سفارت پاکستان یا تظاهرات فرمایشی مقابل آن در کابل باشیم.

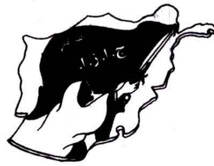
عرصه‌برای «دولت» بیشترتنگ خواهد شداگراحتمال بریدن دوستم‌ِای از «استاد» و بند کردن مجدد شاهراه سالنگ و پیوستن وی به «تحریک طلبه» رادرنظر گیریم. او همیشه نقش «امیر ساز» بین «برادران» را بازی کرده ودرخیانت باآنان بسیار ماهر است.



اما گلبدین که با لیسیدن پای «استاد» عملاًبه حیات نظامی وسیاسی «مستقل» خود خاتمه بخشید، هیچ راهی ندارد جز خودکشی یا اعلان پیوستن به «برادران طالب» بمثابه «صدراعظم»!اگر بی‌غیرتی ذاتی او مانع شود شاید راه اول بیشتر به صلاحش باشد چون امکان آنکه «برادران طالب» به آخرین خیانت او به «استاد» منحیث «صدراعظم»،بهایی قایل نشده و آنرا جدی نگیرند کم نیست. واقعاً او به فرد وامانده‌ی مرض زده ومفلوکی‌بدل شده که صرف به شرط زنده‌ماندن، حاضربه‌تن دادن به هر ذلتی است.

ماگفته‌ایم‌که طالبان اگر از سروبی هم بگذرند و بساط «دولت استاد» از کابل برچیده شود، این بهیچوجه پایان آفت رسیدگی مردم ما نخواهد بود. از یکسو «استاد» ربانی و همدستانش بیش از آن غارت کرده و از اربابان خارجی پول و جنگ‌افزار دریافت داشته و فکر روز مبادا را از لحاظ ادامه جنگ در پنجشیر وغیره مناطق کرده اند که فقط با دوانده شدن از کابل، ارکان شان بکلی از هم بگسلد. جنگ کابل تعیین کننده وضعیت نظامی تفنگداران جنایت‌پیشه نخواهد بود. از سوی دیگر هر چند مردم وصف ناپذیرترین زجرها را از احزاب خاین دیده اند، اما «برادران طالب» هم غیر از تضادهای درونی، داغ قساوت، جهل بی‌مثال، دشمنی باورنکردنی با زنان و علم و فرهنگ وبیگانگی مطلق از طرحهای اقتصادی برای بهبود شرایط زندگی انسانی مردم را در پیشانی خود حک دارند که هرگونه امید رادر دل توده‌ها کشته اند. **جهادیهای خاین که شکست بخورند و طالبان وحشی قدرت را غصب کنند به این معنی است که در کشور ما از یک درگرگ بیرون می‌شود و از در دیگر پلنگ وارد.**

تنها آنگاه که قیام پرتوان مردم ما همچون سمندر از خاکستر جنگ و کشتار و خون و خیانت باند های مختلف تبهکار سربرآرد، سپیده‌ی امید و صلح و زندگی از پشت کوههای هندوکش خواهد دمید.□



پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۴ میزان ۱۳۷۵ - سپتامبر ۱۹۹۶



پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۴ میزان ۱۳۷۵ - سپتامبر ۱۹۹۶

نزدیکتر شدن پنجال خونین طالبان بر گلوی ربانی و شرکاء

داکتر جاوید، از سمنک‌پزی تا کجا؟

افغانان تر تولو توربخته زیاراپستونکی

«معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O BOX 374
QUETTA,
PAKISTAN

آدرس بانکی:

MS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH,
QUETTA - PAKISTAN

درین شماره:

گزارشهایی از افغانستانِ زیر چکمه‌های خاینان و جنایت پیشگان بنیادگرا

ع. ث. ـ کابل

دزدی قدریه یزدان‌پرست

یکی‌از همشهریان متوجه می‌شود که در منزل همسایه موترهای آرد و روغن و غیره مواد کمکی سازمان‌های خیریه خارجی‌برای توزیع به اهالی بی‌بضاعت شهرکابل جابجا شده و عندالموقع به دلالان بفروش می‌رسد. وی موضوع رابه یکی از ارگانهای «مسئول» اطلاع می‌دهد.«موظفین» به مجرد رسیدن، خانه را محاصره کرده و به فکر اینکه این کار توسط کدام شخص غیر جهادی صورت گرفته مواد را ضبط می‌کنند. در همین گیرودار موضوع به مالک اصلی گدام یعنی قدریه جان یزدان پرست اطلاع داده می‌شود و وی هم آناً با باداران خویش تماس گرفته موفق می‌شود تا بلافاصله سرو صدای قضیه را خوابانده و مقداری از مواد گدامش را نیز بدست آرد.

▫ ▫ ▫

ف. شاکی ـ کابل

تف‌های سر بالای یونس «قانونی»

بتاریخ ۲۲ ثور ۱۳۷۵ یونس قانونی به اصطلاح سرپرست وزارت دفاع و رئیس کمیسیون امنیتی شهر کابل مصاحبه‌ای با خبرنگار رادیوکابل انجام داده که قسمتهایی از آن جالب و شنیدنی بود. وی در مورد ایجاد «کمیسیون جدید بررسی‌اسناد ملکیت‌ها و جایداد اهالی کابل» گفت: «متأسفانه در مدت چهار سال حکومت اسلامی نظر به عوامل گوناگون به ملکیت‌های افراد دستبردهایی صورت گرفته و ازینرو به مسئولین امنیتی عرایض و شکایاتی رسیده بود که جهت بررسی آنها کمیسیونی تشکیل گردید. کار کمیسیون به مشکل بزرگی مواجه گردیده زیرا در مورد ملکیت یک آپارتمان سه و یا چهار قباله‌ی شرعی موجود است که تشخیص مالک اصلی را خیلی دشوار ساخته است.»

او در قسمت دیگر مصاحبه‌اش اعتراف می‌کند که: «ما طی همین چهار سال نتوانستیم از امنیت، کسب و کار و تهیه مواد ارتزاقی برای مردم وارسی نماییم. دراین اواخر که برق را به همشهریان توزیع نمودیم آنهم عادلانه نبود زیرا بعضی برادران با سوء استفاده‌های شخصی از مقام و قدرت خویش لین‌های برق را مستقیماً از برج‌های برق به خانه‌های خود کشیده‌اند در حالیکه ما اطلاع داریم فامیل‌هایی در شهر زندگی دارند که حتی قادر به روشن کردن چراغ تیلی نیستند.»

ولی هیچکس نبود به وزیرک بگوید که: پس تو خود چقدر باید حقیر و بیشرم باشی که هنوز هم در کمال آرامش و «اخلاص» زندگی با آن برادران خاین و رهزنت را افتخار می‌شماری؟

▫ ▫ ▫

شعیب ـ کابل

لواط در اردوی اسلامی سیاف

بتاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۷۵محمد هارون یکی از سرگروپ‌های حاجی سید علم قومندان سیاف در قریه ارغنده ولسوالی پغمان به طالب نام یکی از زیر دستان خویش به زور تجاوز می‌کند. طالب فامیل‌اش را در جریان می‌گذارد و آنان محمد هارون را به ضربه گلوله به قتل می‌رسانند. طالب فعلاً در ولسوالی پغمان زندانی است.

▫ ▫ ▫

حاجی‌گل آغا ـ کابل

بی‌ناموسی شورای نظاری

بتاریخ ۴ جوزای ۱۳۷۵ راکتی بخانه عبدالکریم دکاندار باشنده سرک دوم تایمنی‌اصابت نمود که پسرش اجمل کشته و خودش جراحت عمیق برداشت. عبدالکریم در شفاخانه جمهوریت بستر می‌شود و خانمش که دیگر هیچ سرپرستی ندارد مجبور بود همه روزه جهت احوال گیری شوهر همراه با دو طفل خرد سالش که چهار ساله و یکساله بودند به شفاخانه برود. در یکی از روزها حوالی ۷:۳۰ شام پری‌گل خانم عبدالکریم بوسیله افراد

شورای نظار که در همان منطقه گشت داشتند، به بهانه اینکه «ترا بخانه‌ات می‌رسانیم»، اختطاف گردیده و بعد از یک شبانه روز تجاوزهای پیهم به حالت‌بسیار فجیع درنزدیکی خانه‌اش‌رها می‌کنند. همسایه‌ها از حادثه اطلاع یافتند اما هیچ مرجعی را سراغ نداشتند که بتواند به دفاع از پری‌گل برآید.



مرضیه ضیاء ـ کابل

تجلیل سیاهروز در وزارت داخله جهادی

قره‌بیگ معین مسلکی وزارت داخله، بتاریخ ۵ ثور ۱۳۷۵ چهارمین سالروز هشتم ثور را در تالار آن وزارت جشن گرفت. اشتراک تمام کارکنان وزارت در محفل جبری بود و با بستن دروازه‌های خروجی از بیرون شدن افراد جلوگیری می‌کردند.

بعد از ورود سایرجهادیها بداخل‌تالار معلوم گردید که منشی‌عبدالمجید عضو اتحاد اسلامی سیاف که سرپرستی وزارت داخله را به عهده دارد بنابه اختلافات شدیدش با قره‌بیگ جمعیتی در محفل شرکت نکرده است.

محفل با سخنرانی قره‌بیگ آغاز گردید. او طوری از نقش جمعیت اسلامی حرف می‌زد که گویی اگر نیروی جمعیت اسلامی و رهبر آن نمی‌بود، امروز افغانستان و مردمش هم وجود نمی‌داشتند. او در جریان صحبتش حاضرین را به سردادن نعره تکبیر دعوت نمود ولی همه بی‌تفاوت بوده صرف چند نفر جهادی وی را همراهی کردند. دوباره نعره تکبیر را تکرار کرد این بار نیز همان بی‌تفاوتی تکرار شد. سپس به خشم آمده گفت: «ای برادران من می‌گویم که الله اکبر یعنی خدا بزرگ است. شما چرا نمی‌گویید که خدا بزرگ است و صدای خود را بلند نمی‌کنید؟» موصوف برای سومین بار نعره کشید اما این بار نیز طوریکه انتظار داشت بدرقه نشد زیرا مأموران و کارکنان آن وزارت نمی‌خواستند کلمه الله اکبر را مانند جهادیها به بازی و سوءاستفاده بگیرند و به این ترتیب خود و سایرین را بفریبند.

وی در ادامه لفاظی های میان تهی خود از قیمت مواد ارتزاقی و مشکلات اقتصادی سخن به میان آورده در حد فهم خود در مورد تورم روز افزون و چگونگی رفع آن گفت: «سرای تبادله اسعار را بسته کردیم ولی متأسفانه هنوز هم قیمتی رفع نشد»! او دم جنبانی گلبدین را نیز دلیلی بر حقانیت «دولت» ربانی دانسته و رفع موانع در راه تحمیق و تخدیر مردم و تعمیق ریشه‌های نحس خود شان را پیش بینی کرد. متعاقباً از تبانی با خلق و پرچم و اجرای ترفیع و مساعدت به آنان یادآور شده، به توصیف سرکردگان جهادی پرداخته و همه را مردان فهمیده، با وقار، «پروفیسور»، «انجنیر» و «استاد» و غیره خوانده گناه بی‌کفایتی و کوچکی آنان رابه گردن دولت پاکستان انداخت. وی افزود: «حاصلات درختان ما را پاکستان خریداری نموده و حالا می‌خواهد حتی ریشه درختان مثمر ما را نیز از بین ببرد، مردم ما بخاطر پولهایی که آنان (دولت پاکستان)می‌دهند به کندن‌درختان مبادرت‌ورزیده اند.» اما در مورد اینکه خود هم جزء همان تربوزک‌های فروخته شده‌ی ابوجهل‌اند و نیز راجع به ولی‌نعمتان فرانسوی، عربستانی، روسی و هندی شان چیزی نگفت.

متعاقب وی گل‌نبی‌احمدزی به اصطلاح رئیس سیاسی ـ عقیدتی از تنظیم پیرگیلانی بروی استیج آمده کاغذی را به قرائت گرفت که چیزی از آن مفهوم نشد. در آخر برنامه دلقکان «گروپ هنری» نمایشنامه‌ای را اجراء کرده، سپس تیم سپورتی از مقابل شان رژه رفتند. تیم‌های پهلوانی و زیبایی اندام نیز خلاف شعارهای کاذب «حجاب اسلامی» با تن‌های برهنه در مقابل زنان کارمند نمایشات خویش را اجراء کردند. در این وقت که دروازه‌های خروجی باز شده بود کارکنان غیر جهادی با استفاده از فرصت یک یک تالار را ترک می‌نمودند. تا بالاخره دل نطاق محفل که می‌دید غیر از تعدادی محدودکسی در تالارنمانده است، ترکیده خطاب به آنان گفت: «اعضای رهبری وزارت تاکنون نشسته‌اند و شما تالار را ترک می‌کنید آیا این حرکت بی احترامی در برابر رهبران نیست؟» وقتی «رهبران» پشت سر شان را نگاه می‌کنند می‌بینند واقعاً به استثنای خود شان کسی در تالار باقی نمانده است و ناگزیر با خواندن دعای خیر محفل را تمام می‌کنند.





عکس از «پیام زن»

آیا «طاق ظفر» پغمان
در پایان عمرش، شاهد به دار زدن سیاف و سایر برادرانش خواهد بود؟

س. ی. ـ کابل

وقتی «صدراعظم»ی راکتی و جنایتکار «اشک» می‌ریزد

«صدراعظم» صاحب گلبدین خان در سخنرانی خود گفت: «با دیدن شهر کابل اشک از چشمانم ریخت.» ولی کسی از مخاطبینش نپرسید و نفرینش نکرد که وقتی کابل را بمباران کردی؛ وقتی کارته‌نو، بگرامی و قلعه احمدخان توسط افراد باند اسلامی‌ات راکت باران شده و هزاران مرد و زن و کودک زنده بگور شدند و باغهای کمری را به قبرستان مبدل کردند چرا اشک تو خون‌آشام جاری نشد؟ معلوم نیست با این اشک رذیلانه و تمساحی‌ات گناه سهمت در ویرانی کابل و اینهمه قتل، غارت و بی‌ناموسی در حق اهالی آن را بالای کدام برادر خاین جهادی و قیادی‌ات می‌اندازی؟

▫ ▫ ▫

منیر ـ کابل

بی‌ناموسی ملای جهادی در کورس عقیدتی

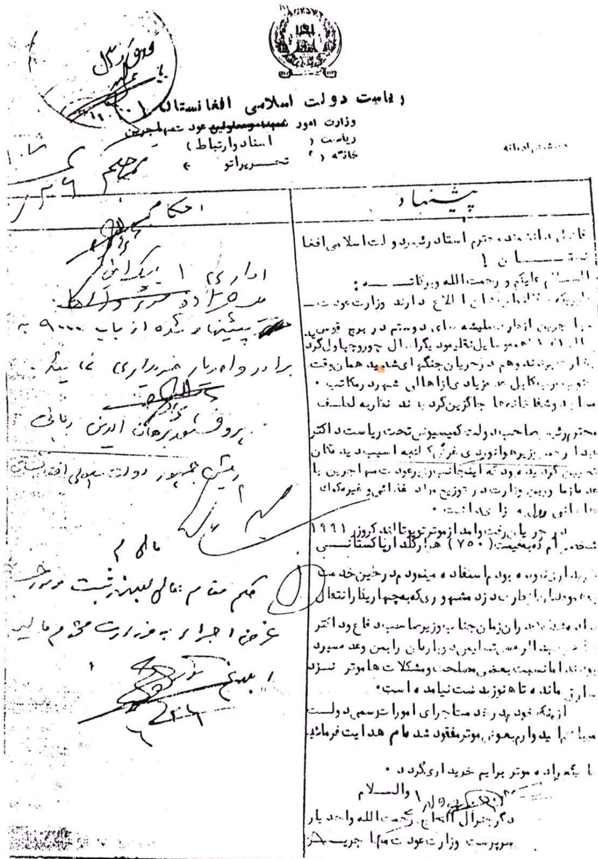
مولوی بشیربدخشانی کورس عقیدتی وزارت عودت مهاجران را تدریس می‌کند که به مقتضای تربیت و شخصیتش با دختران و زنان شامل کورس برخورد نهایت زشت و توهین‌آمیز دارد. آنان دو مرتبه ازملای بی‌شرافت جهادی به صاحبانش شکایت می‌کنند. ولی چون بقول خودش «پایه توس » دارد، شکایت جایی را نمی‌گیرد تا آنکه بتاریخ ۲۵ حمل ۱۳۷۵ در اطاقش با دختری عریان گیر آمده رسوا می‌شود. جریان طوری بود که تیمور شاه مستخدم شعبه، ملای جهادی را با دختری در حال معاشقه دیده و فوراً به مولوی عبدالحکیم معین دوم وزارت اطلاع می‌دهد. نامبرده ملا را همراه با دختر به دفتر خود خواسته «امر به معروف و نهی از منکر» می‌کند و تیمورشاه را به جرم اینکه چرا نامحرم را برهنه دیده و چشمان خویش را نه بسته است از وظیفه اخراج می‌کند.

حکم امیرانه

بتاریخ ۱۳ دلو ۱۳۷۴ منزل عبدالکریم علی‌زی «معین» وزارت ترانسپورت توسط گروپ جهادی دزدی گردید. فردای واقعه او نزد «استاد» رفته وی را از موضوع مطلع و عده‌ای از برادران جهادی را مسئول اینکار قلمداد کرد. «استاد» نیز در مکتوبی به وزارت داخله نوشت:

«وزارت داخله، منازل رهایشی افایت‌اله، عنایت‌اله، حمایت‌اله و هدایت پسران سید علی تحت تعقیب قرار داده شود و برادران افایت‌اله توقیف گردند، تا افایت‌اله و برادرش که سارق منزل علی‌زی اند، حاضر گردند.»

طبق «قانون اساسی» و «قانون جزایی» نمی‌توان برادر و پدر شخصی را



ریاست دولت اسلامی افغانستان
وزارت امور ...
ریاست (اسناد وارتباط)
خانه (۲)

احکام	پیشنهاد
	... محترم استاد ... دولت اسلامی افغانستان! السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته: ... ۷۵۰ ... والسلام دگرجنرال الحاج رحمت‌الله واحدیار سرپرست وزارت عودت مهاجرین

که مرتکب گناهی شده، مجرم دانست و محاکمه کرد.

در آیت ۱۶۴ سوره انعام و در حدیث آمده: هیچ کس به جرم کس دیگر و به جرم برادر و یا پدر نمی‌تواند گرفتار گردد.

ولی برای استادِ دزدان و اوباشان که سردرگم است و دیوانه‌ی امارت، هیچ فرقی نمی‌کند که «قانون اساسی»اش و احکام صریح اسلامی را بطرز فاحشی زیر پا کنند.

مصلحت جهادی ...!!؟

دگر جنرال رحمت‌اله واحدیار عضو حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدنبی، وزیر مشاور «استاد»، سرپرست وزارت عودت مهاجران و عضو کمیسیون کمک به آسیب دیدگان سگ جنگی ها علاوه براینکه از دو پست

بقیه در صفحه ۴۴

داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمدشاه مسعود

از همان اولین روزها که با قدوم پرفاجعه‌ی بنیادگرایان، خون کابل ریخت و کشور به قلمروهای متعدد تحت سلطه‌ی جنایتبار جهادیها تقسیم گشت و قانون جنگل بر آن سایه افکند، برای همه جالب بود که بنیادگرایان رنگارنگ و بخصوص آنانی که کابل را در چنگ داشتند باداکترنجیب خاین چه خواهند کرد. طبعاً همه حدس می‌زدند که یکی از اولین کسانی که بسزای جنایاتش خواهد رسید او است. اما خام بودن این حدس که از عدم شناخت کافی ماهیت بنیادگرایان مایه می‌گرفت، به زودی اثبات گردید و **مردم فهمیدند که خیانتکاران جهادی فقط تا آنجا و آن زمان در باره اسلام و زدن و بستن و کشتن پرچمی‌ها و خلقی‌ها کف بر دهان می‌آرند که منافع سیاسی شان اقتضاء کند؛ فهمیدند که اسلام برای این فاشیست‌ها صرفاً وسیله‌ایست جهت کسب قدرت سیاسی، چیزی که حاضراند درراهش بـه هـر گونه قرآن خوری، سازشکاری و زیرپا کردن ابتدایی‌ترین اصول دین تن در دهند.**

برخورد آنان به داکتر نجیب بهترین گواه ادعای فوق است: بیش از ۵۰ هزار نفر در کابل در خون غلتیدند ولی بینی نجیب خان خون نشد و در اوج هرج و مرج، تا میدان هوایی رفت و از آنجا هم صحیح و سلامت به جای انتخابیش (نمایندگی ملل متحد در کابل) برگردانده شد؛ کابل سوخت و غربال شد اما به پناهگاه نجیب خان آسیبی نرسید که نرسید؛ تمام مناطق کابل بین تبهکاران دست بدست گشت اما پناهگاه دیو خاد از اول تا آخر در دست «استاد» و احمدشاه مسعود باقی ماند؛ تا حال در جریان سگ‌جنگی ها علیه هر کدام‌از «امیران» وامیرچه ها دهها سؤقصد صورت گرفته اما حیات وی لحظه‌ای مورد تهدید واقع نشد؛ مردم کابل چهارسال است که از فرط قیمتی و قحطی دهشتناک کودکان شان را می‌فروشند، خودکشی می‌کنند و جان می‌دهند اما برای نجیب خان و یارانش از خارج غذا و دوا می‌آورند؛ خاینان جهادی فلم ها و سینماها و کتابخانه‌ها و کتابفروشی ها را سوزاندند اما برای او هرگونه فلم و کتاب راکه میل کند مهیا می‌سازند؛ رهزنان جهادی هرچه را نام و نشانی از تلفن و مخابرات بود، زدند و یا نابود کردند اما برای جاسوس کارکشته‌ی کی‌جی‌بی‌تلفن ماهواره‌ای تدارک دیدند تاهر روز با عیال و دوستانش در سراسر دنیا در تماس باشد؛ بالاخره راکتهای گلبدین خاین هم هر جا اصابت می‌کردند به استثنای محل زندگی وی. و فقط یک «غفلت»☆ طالبان کافیست که جلاد بظاهر اسیر روزی همانند «بچه» فلم هندی توسط هلی‌کوپتری از محل اقامتش به میدان هوایی کابل و از آنجا مستقیماً به دهلی یا تاشکند انتقال یابد!

اما اینها هیچ تعجبی ندارد. زیراکه هر کدام از امیرک ها می‌خواستند نجیب را منحیث سوگلی از آن خود داشته باشند تا غیر از وجه‌المصالحه قرار دادن‌های او، از تجاربش در «دولتمداری»، حل مسایل «ذات‌البینی»، «بین‌الافغانی»، «مسایل بین‌المللی» و از این قبیل استفاده کنند.

این را تنها ما نمی‌گوییم. بوی روابط «برادرانه»، اسلامی و جهادی سر قصاب سابق خاد با «رهبران» جهادی آنقدر بالا گرفته که فرانسپرس ـ که در جانبداری از «استاد» و احمدشاه مسعود معروف است ـ نیز ضمن گزارشی در ۲۲ می ۱۹۹۶ نوشت:

«نجیب‌اله ۴۹ ساله‌پشت دیوارهای بلند کانکریتی و تحت مراقبت پلیس سری مخوف خادکه درگذشته خودش ریاست آنرا داشت بسر می‌برد. وضع او از نظر روحی و جسمی خوب است.

نجیب اله که یاور، یک وزیرش و اسحق توخی رابا خود دارد، فراوان می‌خواند، بطور منظم ورزش می‌کند و قرار معلوم نمازش هم قضا نمی‌شود.

بقیه در صفحه ۸۶

Sometimes mujahedeen leaders visit him and listen to his analyses, reputed to be the brightest, on the situation in Afghanistan. They include Ahmed Shah Masood, an anti-Soviet war hero, and military strongman to the disputed regim of President Burhanuddin Rabbani in Kabul.

The Frontier Post May 22,1996

☆ «غفلت» طلبه کرام را در حادثه فرار روسها با طیاره و سه محافظ طالبی شان از میدان هوایی قندهار دیدیم. ولی آنانی که تا این درجه اهمال را حتی از طلبه ـ که اکثراً روی چرس و پسری خوبرو برای شان بسیار نازک است و با آنها دنیا و مافیها را از یاد می‌برند ـ قبول ندارند، معتقدند که سه طالب العلمی که مسئولیت نگهداری طیاره و کارکنانش را بعهده داشتند خریده شده بودند. شایعه دیگر اینست که طبق نقشه‌ای قبلی از بین هفت عمله روسی دو تن از جوانترین آنان، سه نفر محافظ را فریفته و داخل طیاره را مطمئنترین جای برای کام گرفتن از خود تعیین کرده بودند که بعد چهار روس دیگر هم به آنان پیوسته، محافظین کرام را خلع سلاح و با طیاره فرار کردند. بهر حال واقعیت هر چه باشد، لکه این شرم تا ابد از روی «تحریک طلبه» پاک نخواهد شد.

«معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد

علاوه بر اغلب روشنفکرانِ مخصوصاً کشورهای جهان سومی که در پیشاپیش توده‌ها برای آزادی و عدالت جنگیده و درین راه قهرمانانه جان باخته‌اند، عده‌ای هم بوده و هستندکه یاازاول با ارتجاع ساخته اند یا اینکه در نیمه‌راه‌به ترس ولرزافتاده وبجای‌ادامه‌پیکار ومقاومت، خود رابه دولت‌های حاکم، سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی و یانیروهای‌ارتجاعی فروخته اند.

آقای اسحق‌نگارگر (مضطرب باختری) متعلق به دسته‌ی دوم می‌باشد. وی زمانی از چهره های سرشناس «شعله‌جاوید» ـ بزرگترین جنبش سیاسی ضدپرچم و خلق و ضداخوان و سایر مرتجعان ـ محسوب می‌شد. اما پس از چیره شدن اختناق داوودی، وی و امثالش به جریان انقلابی ضدامپریالیستی و ضداخوانی مزبور پشت کردند. چنانچه از زبان مجیدکلکانی شهید نقل می‌شود که وقتی از نگارگر خواسته بود تا آرام نه نشسته و به مبارزه بپیوندد، او جواب داده بود: «حاضرم قلاده‌ای بگردنم انداخته و روز هزار بار مرا از پل آرتل به سینمای پامیر و برعکس بگردانید اما دیگر اندیشه‌های دموکراتیک نو را نمی‌توانم قبول داشته باشم.»

این حق آقای نگارگر بود که از راه خدمت به ارتجاع و سیاستی مردمی یکی را انتخاب کند و کرد.

بعد وی همانند شماری دیگر از روشنفکران تسلیم طلب مثل واصف‌باختری، رازق‌رویین، صبوراله سیاهسنگ وغیره، اشغال کشور و سلطه‌ی پوشالیان راباگشاده‌رویی پذیرفته و زیرسایه آنان آرمید.

این هم حق وی بود که بین ایستادن با قلم یا تفنگ برضد تجاوزکاران روسی و دولتهای دست‌نشانده و یا تسلیم شدن به آنان یکی را انتخاب کند و کرد.

بالاخره زمانی فرارسید که شاعر از آرمیدن در دامن پرچمی‌ها سیرشده، راه «هجرت» به پاکستان را در پیش گرفت. اما به کجراه نرفت و مستقیماً در بغل پرمهر «پروفیسر» و باند جنایتکار جمعیت اسلامیش پناه برد و سرانجام سروکله‌ی ایشان از لندن و بی‌بی‌سی پیدا شد که تا الحال بدان مفتخر است.

باری، این نیز حق «استادنگارگر»☆ بود که بین احزاب مختلف تروریست، خاینترین و سیاهترین آن را انتخاب کرده و سپس هم به وصال لندن برسد.

نگارگرها واقعاً «غیرسیاسی» اند؟

تا اینجا بنظر می‌آید ایراد زیادی به «استاد» وارد نیست. چنانکه گفتیم او نظیر هر روشنفکر مرتد و تسلیم‌طلب می‌توانست راهش را آزادانه برگزیند. اما آنجایی که وی دروغگویی، پشت مرده گپ ساختن و اظهار خاکساری و چتلی‌خواری برای اخوان را پیشه می‌سازد، دیگر حق ندارد و باید مچش را باز کرد.

چیزی که وی بعد از مرگ انجنیرعثمان به نام به اصطلاح مرثیه با عنوان «معراج مؤمن» در نشریات مختلف به چاپ سپرد آیینه تمام نمای اثبات سه‌ادعای بالا و نیز سقوط، ابتذال و پوسیدگی کراهت‌انگیز روشنفکری بشمار می‌رود که چگونه وقتی از مبارزه آزادیبخش مردم بینوایش روبرگرداند یعنی در واقع از شرفش تهی شود، معمولاً چشمه‌ی استعدادش هم می‌خشکد یا در بهترین حالت اگر حرکتی در آن باقی بماند بی‌شباهت به پیچ و تاب خوردن کرمهای لجنزار نخواهد بود.

قبل از همه او دروغگو است زیرا نه در گذشته و نه هم‌اکنون «صفای خاطر»ش از سیاست «مکدر» نشده است. این شیوه تمام روشنفکران شیاد و سرکاری است که پیوستن شان را از جبهه آزادی و انقلاب به جبهه خیانت و ضدانقلاب، «بریدن از سیاست» نام نهند. اما واقعیت سرسخت اینست که در جامعه آنهم جامعه‌ای فلاکت زده، لگدمال متجاوزان روسی و اخوانی و مملو از تضاد های حاد مانند افغانستان هرگز ممکن نیست فردی روشنفکر یا حتی غیرروشنفکر سیاسی بودنش را ـ چه خود به آن آگاهی داشته یا نداشته باشد ـ با یک ادعای پرغمزه و ناز یا یک گردش قلم منتفی سازد. هر انسان خواهی نخواهی بعنوان موجودی اجتماعی موجودی سیاسی است؛ سیاست هم جز رابطه‌ی انسان با سیستم‌های دولتی ـ دفاع از آنها یا تلاش برای تعدیل یا برانداختن آنها ـ نیست. بقول نویسنده‌ای درعصرمایک نوع انسان بیشتر وجود ندارد، آن هم‌انسان سیاسی است. ولی نکته اینست که فرد به کدام سیاست گرایش دارد وآن را دنبال می‌کند، سیاستش مترقی و آزادیخواهانه است یا ارتجاعی و استبداد طلبانه؟

پس «صفای خاطر» آقای نگارگر از سیاست بطورکلی «مکدر» نشده بلکه فقط سیاستی انقلابی را کنار نهاد و به سیاستی ضدانقلابی گرایید. با رژیم داوود و رژیم اشغالگران و نوکران ساختن و برضد «شعله‌ای»ها کمربستن، یک عمل مشخص و روشن سیاسی است و بعد

☆ معلوم‌نیست چه‌کرامات درکاراست که عده‌ای‌ازناشران، بدنبال نام بسیاری از ذوات تسلیم‌طلب و سازشکار، لقب «استاد» را هم مصرانه پینه می‌کنند؟

هم دور شدن از چاکران مسکو و خود را یکراست به پای «استاد» انداختن و در حال حاضر هم سخنرانیهایش در خارج راجع به ساختگی بودن وجود طبقات در افغانستان و نیاز افغانستان امروزی، مطلقاً عمل هایی سیاسی بوده و نه چشم‌پتکان و بازی با حیوانات.☆ پس او اگر بیشتر از این هم به خدا و قرآن قسم بخورد که «صفای خاطر»ش «ازسیاست مکدر شد» به قسم‌خوردنهای ملا صاحب و دم خروسش می‌ماند.

وی که مدعیست وقتی «صفای خاطر» او و انجنیرعثمان «از سیاست چون مکدر شد»، «دل هردوی مان از پرتو قرآن منور شد»، می‌خواهد تمام سکوت و ساخت و پاخت‌هایش با روسها و ببرک تا برهان‌الدین ربانی را، با شفیع آوردن قرآن توجیه نماید. این نوع توسل به دین حد اعلای عوام‌فریبی وافلاس سیاسی و اخلاقی شخص را عیان می‌سازد. بنیادگرایان در درجه اول به آن خاطر در قعر خیانتکاری و جنایت‌پیشگی فرو می‌روند که با بلند کردن بیرق دین در سیاست، تلاش می‌ورزند توده‌ها را فریفته و دیکتاتوری خونبارشان را تداوم بخشند. خاینان مذکور دریک دست کلاشنکوف دارند و در دستی دیگر قرآن و به مقتضای شرایط از هردو در سرکوب مردم کار می‌گیرند.

پشت «معراج مؤمن» چه خوابیده است؟

آقای نگارگر به رغم «انتقاد»های دوستانه‌اش به «برادران جهادی» با آنان هم‌رکاب است و جز پتلون‌پوشی هیچ فرقی ماهوی با آن جنایتکاران ندارد. بنیادگرایان «جهادفی‌سبیل‌اله» و «شریعت» گفته مردم را سلاخی کرده دست به هر بی‌ناموسی ممکن می‌زنند. و «استادنگارگر» هم

☆ این اظهارات در «خطابه» آقای‌نگارگر آمده که بعدتر روی آن مکث خواهیم کرد.

من نوشته بودند: «آنحضرت صاحب سخنها سرا در خانم نبود ما راه زندگی را با هم رفته با هم آشنا کرده و با هم از سیاست بریده و با هم مطالعه قرآن کریم پرداخته بودیم. باری آن مرحوم درا بورحودحاجی حکمت را که هم اکنون در پشاور زنده است قبول خودنه حج فرستاد. هنگامی که ازاو پرسیدند چرا خودنرفتی؟ گفت: وقتی خورو همجان اورا برای زیارت خانه خدا دیدم فکرکردم اگر ورا با پرورش پرسانم ثوابم بیشتر میشود.» خالقش بیامرزد

معراج مؤمن

دل من باز خون می‌جوشد و اشک روانم نیست
گرامی همدم محبوب و یار مهربانم نیست
درون خلوت تاریک و تلخ حجرهٔ زندان،
چه شبها تا سحرگاهان،
که ما با شور و شوق زرگر باهم تراشیدیم،
نگین آرزو بهر تو ای انگشتر فردا.

برای یکدگر شب تا سحر افسانه می‌گفتیم،
ز صدها آرزو باهم سخن مستانه می‌گفتیم،
صفای خاطر ما از سیاست چون مکدر شد
دل هردوی مان از پرتو قرآن منور شد.

من و تو هردو باهم،
اگر درس ومانی بود یا ماتم،
متاع زندگی سوی دیار مرگ می‌بردیم
چراغ علم را در بزم دل روغن‌فگن بودی

گهی در شعر عقل محض و گه استاد فن بودی
ترا از زندگانی این دو تا گوهر بُود حاصل

با فقیدان دانشور ز شور مولوی سرشار،
زعقل و عشق هردو کرده خود را خوب برخوردار
مرا آمدم که در کشور،
هوای سرزمین دیگران افتاد اندر سر
دل آگنده از صد درد و داغم بیشت آنی بود
ترا آنگه نگار لاله رخسار و فریبا بود

من آری با دل رنجور خود چون راز میگفتم
ترا گنجور یک گنجینه دمساز میگفتم
زن تو پاسدار عشق و ایمان بود،
عزیز و دلبر و در خانه‌ات جان بود،
ولی آدم چه میداند؟
خطوط سرنوشت خویش را هرگز نمی‌خواند

صدای مرگ او در خانه‌ات غوغای محشر کرد
ترا از درد دوری نازنین یار تو مضطر کرد
نشانی‌های او آن دختران خوب و هم خوشگل

من و تو هردو باهم رهسپار هر سفر بودیم،
تو بی من این سفر آخر چرا رفتی؟
چرا این سان ز پیش آشنای بی‌ریا رفتی؟
زبانم لال در مرگت سخن‌گستر شدم هیهات!
اسیر داغ هجران تادم محشر شدم هیهات!

برای خواهر رنجور تو باری چسان گویم
چگونه از حدیث مرگ، با آن دختران گویم
تو یار باوفا و خوب من بودی
گرامی همدم محبوب من بودی
چرا با من جفا کردی؟
مرا از خویشتن این سان جدا کردی
به شاگردان تو چون می‌توانم گفت؟
که آن استاد دانشور ز شور زندگی شد سرد
ز شعر زندگانی دست گرمش کرد ناگه طرد

دل من وای خون می‌جوشد و اشک روانم نیست
گرامی همدم محبوب و یار مهربانم نیست
زبانم لال در مرگت سخن‌گستر شدم هیهات!
اسیر داغ هجران تادم محشر شدم هیهات!
تو اکنون خود بمن دست دعا بردار
مرا تنها رها کردی، دلم را بی‌خبر مگذار
من امشب باتو عهد خویشتن را تازه می‌سازم
صفای دوستی را بی‌حد و اندازه می‌سازم،
و آن دردانه‌های نازنینت را پدر مانند
به صد تار رشته با قلب حزینم می‌دهم پیوند.

بخواب آرام و بی‌تشویش ای یار عزیز من
که در پایان شب افسانه جز بهر غنودن نیست
جهان زیباست اما جاودانه جای بودن نیست
شراب زندگی سکرآور و خوشست
ولی معراج مؤمن مرگ مرغوبست
بلی معراج مؤمن مرگ مرغوبست

لش هاوس ـ لندن
ـ نگارگر ـ

کلیشه از «آیینه افغانستان» شماره مسلسل ۵۷

خوانندگان محترم ما اشتباه نکنند. این متنِ آواز انداختن یک پیرزال مظلوم و بی‌سواد بر مرده‌ی شوهرش نه بلکه چیزیست از «استاد اسحق نگارگر» که در زندان «منور» شده و شب و روز در نشریات مختلف راجع به هنر و ادبیات و فرهنگ ارشاد می‌کند!

وقتش است که صاحبدل واصف باختری هم تاپه مشهور «حادثه» یا «انفجار یک بم بسیار سهمگین»اش را براین «شعر» زده و کار را یکسره کند.

«منور» شدنش (گسستن از سیاستی انقلابی و تعمید یافتن در سیاست سازش با پوشالیان و بخصوص خاینان اخوانی) را از برکت «پرتوقرآن» وانمود می‌سازد! ولی وی از یاد می‌برد که کمی دیرتر تشریف آورده اند. در چهارسال اخیر مردم ما قرآن خورها را دیدند که مادر گیتی در خیانت و جنایت و بی‌شرافتی، همچو آنان نزاده ونخواهد زاد.پس حنای‌این گونه «منور» شدنها نزد مردم رنگی‌ندارد و یگانه کاربردش کسب لایسنس «مسلمانی» از بنیادگرایان خواهد بود و بس.

آقای نگارگر، آیا کارنامه شما پس از دوران «منور» شدن تا امروز، کمتر از آنچه ترسیم کردیم ننگین است؟ اگر نه، باید بپذیرید که خواسته یا ناخواسته الله و بلا را به گردن قرآن انداخته اید.

«معراج مؤمن» در حقیقت استفاده از فرصت تلایی ایست جهت التجاء عُق‌آور روشنفکری بی‌ایمان، بزدل و خودفروخته در برابر جنایتکاران حاکم در کشور و باداران خارجی آنان. در شرایطی که اخوانی‌ها از هر جنس، کلیه اعمال بی‌ناموسانه‌ی شان را مهرولاک «اسلامی» و «قرآنی» و «شریعتی» می‌زنند تا مردم جرأت آه کشیدن نداشته باشند؛ در شرایطی که دیدیم اینان چگونه تجاوز جانورمنشانه‌ی شان را به کابل و سایر شهرها «انقلاب اسلامی» نامیدند؛ در شرایطی که می‌بینیم تبهکاران خاین چگونه بنام اسلام و قرآن، سنگسار می‌کنند؛ دست و پا می‌برند؛ شکنجه می‌دهند؛ به زندان می‌اندازند؛ سینما و موزیک و رادیو و ورزش را «حرام» اعلام می‌دارند؛ دروازه‌های مکتب و دفتر را مخصوصاً بروی زنان می‌بندند؛ از تجاوز به دختران و پسران هفت ساله تا مادران و پدران هفتاد ساله اباء نمی‌ورزند، نوشتن چیزهایی مثل «معراج مؤمن» چیست مگر جبین‌سایی‌ای کثیف در بارگاه اخوان که: «من خط بینی می‌کشم که ضد شما و دستیاران پرچمی و خلقی‌تان نیستم و نخواهم بود؛ خودم، خسربره‌ام، آل واولادش و خلاصه نیکه و نبیره من همانند شما "منور" شده و آرزویی غیر از مردن در راه خدمت به شما و نظام شما را ندارم. مرا در لیست ترور خود نگیرید.»

و این تملق بویناک را در نامه‌اش به اوج می‌رساند وقتی در همان دو سه سطر، با کلمات قرآن و زیارت خانه خدا و حج، تظاهر و بازی می‌کند: «انجنیر صاحب تنها برادر خانمم نبود ما راه زندگی را با هم رفته، باهم اشتباه کرده و باهم از سیاست بریده و باهم به مطالعه قرآن‌کریم پرداخته بودیم. باری انجنیر مرحوم دراپور خود حاجی حکمت را که هم اکنون در پشاور زنده است بپول خود به حج فرستاد. هنگامیکه از او پرسیدند چرا خود نرفتی. گفت "وقتی شور و هیجان او را برای زیارت خانه خدا دیدم فکر کردم اگر او را بارزویش برسانم ثوابم بیشتر می‌شود." خالقش بیامرزد»

گفتیم که بنیادگرایان با توسل به دین، می‌کوشند بر جنایات خویش سرپوش نهاده و روح مردم را در چنگ داشته باشند. **و نگارگرها با این نمایش های «شاعرانه» به متدین بودن، می‌کوشند تا دل اخوان و جواز «مسلمان خوب» بودن را بدست آورند.**

اگر چنین نیست، آیا «استاد» آنقدر بی‌معرفت و ابله است که نمی‌داند بفهمد در باره یک ریاضی‌دان کم‌نظیر، برای جوانان چه بنویسد و کدام خاطره‌ها را از او نقل کند که مفید، الهامبخش و سرمشق شان در زیر ساطور بنیادگرایان باشد؟

خیر. او خوب و بد را تشخیص می‌تواند. اما «عقل مصلحت بین» ☆ و نیاز به سازش با دشمنان مردم ماست که او را به مسخ بیشتر شخصیت و شعورش می‌کشاند.

بصیرت یک فرد ساده هم حکم می‌کند که از تکرار آنچه دشمن می‌پسندد و دستاویز قرار می‌دهد باید حذر کرد و دایماً در پی افشایش بود. لیکن «منور» ما چنین نمی‌کند چون دلش با دل ربانی، گلبدین، سیاف و سایر خاینان و برای مقامی در امارت آنان می‌تپد. و سرخاینان جهادی هم با تمام نیرو سعی در خریدن این قماش روشنفکران رام و مقامپرست دارند تا آنان را در امور ترجیحاً مطبوعاتی و خارجه خود مورد استعمال قرار دهند. این کاسبکاران آنقدر در خدمت به امیران وطنفروش جوش می‌زنند که کلمه «دموکراسی» و «مدنیت» و «ترقی» و امثالهم را نیز چاشنی حرفهای خود می‌سازند تا اگر بتوانند روشنفکران مقاومت جو را در دام صاحبان خود گرفتار آورند.

پوزک زدن مقابل اخوان به بهای پست ساختن انجنیر عثمان

حالا می‌آییم بر سر گپ ساختن که در هر حال زشت است مخصوصاً اگر پشت مرده باشد. جناب نگارگر از انجنیرعثمان باسابقه فعالیتهای مبارزاتی، فردی بی‌معرفت با «خاطری مکدر از سیاست» و «بریده از سیاست» می‌سازد که پس از «منور»شدن، در اوضاعی که دژخیمان بنیادگرا سیاهترین محشر ممکن را در کشورش بپا داشته اند، او فرستادن راننده‌اش به حج را وظیفه ملی و مقدسش می‌دانست! یعنی ملنگ بی‌حس و بی‌وجدانی که بدتر از آقای‌نگارگر، از بیرق مبارزه ضد پرچمی و خلقی و ضد اخوانی به وحشت افتاده و هم و غمش را محض «ثواب بیشتر» تشکیل می‌داد. **خاینان بنیادگرا از این بهتر و بیشتر چه می‌خواهند؟ بنیادگرایان حتی به این هم راضی اند که روشنفکر با مفاهیم «آزادی» و «دموکراسی» و «عدالت» و با نامهای نیما و شاملو و لورکا و... هر قدر دلش می‌خواهد بازی کند اما صرف خواستار سرنگونی و نابودی شان نباشد؛** چه رسد به اینکه حافظ قرآن شود و پولش را نه در راه پیکار ضد اخوانی بلکه در راه اعزام ملازمانش به حج به مصرف برساند؛ قلبش نه بخاطر وطن و مردمِ پامالِ تاراج و تجاوز رهزنان شرفباخته‌ی جهادی بلکه بخاطر «ثواب بیشتر» بسوزد.

بقیه در صفحه ۷۶

☆ آقای نگارگر در «خطابه»اش با اشاره به «عقل مصلحت بین» حافظ می‌گوید: عقل مصلحت بین جز منفعت شخصی بهیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد.

بنسټپالی
د نړیوالی عفوی په هینداره کی

په دی لړکی به ښاغلی لوستونکی افغانستان کی د واکمنو بنسټپالو د هغو شرموونکو جنایتونو، بی‌ناموسیو، ربړونو او تښتونو د څو بیلګو راپورونه ولولی چی د هیواد له پولی هغه خوا، په ټولی نړی کی، په بیلو بیلو ژبو، د نړی‌والی عفوی د سازمان لخوا، خپاره شوی دی، ترڅو ټول انسانان وګوری چی د یوویشتمی پیړی په درشل کی د بنسټپالو په نوم داسی انسان ډوله خوروړی ښناوران هم موندل کیږی چی ټول کړه وړه‌یی نه یواځی د دوی د هیوادوالو، چی د نړی د ټولو ژوؤ لپاره د شرم وړګڼل کیږی.

۱ـ د نظار شورا لخوا نیول شوی بندیان لمړی هغو زندانونو ته چی پخوا د خاد (د وطن ګوند د حکومت پلیس) لخوا اداره کیدل وړل کیږی.د ۱۹۹۴ تر لمړیو پوری د خاد په لمړی ریاست کی چی پخوا په «شش درک» باندی مشهور وو، دوه سوه کسان بندی ول. مخکینیو بندیانو چی د عفوی نړیوال سازمان ورسره مرکی کړیدی ویلی چی هلته ربړونی او ناوړه چال چلند کیده.

یوه کس چی د نظار شورا لخوا د ۱۹۹۴ کال په لمړی سرکی کابل‌کی نیول شوی وو نړیوالی عفوی ته وویل: «زه یی په یوی ځانګړی کوټی کی واچولم. د تحقیقاتو په کوټی کی می د ګاونډی خونی څخه د یوه سړی دردنا که‌چیغی اوریدلی. هغوی ما ته یو عکس راښکاره کړ اوپوښتل یی چی دا څوک دی؟ هغه می نه پیژاند. نو ځکه یی د بریښنا شوک را کاوه.تر څو چی د «دین ځینی د دفاع کمیټی» کسان راغلل هغوی د ربړونی نوی لړی پیل کړه او زما یوه بیضه یی د انبور په خوله کی ورکړه. او له مینځه یی یووړله د هغه وخت راهیسی سخت درد لرم. په هغی ناولی کوټی کی یی په میاشتو وساتلم. حمام ته یی نه بیولم، اوبه نه وی چی خپل لاس او پښی پری ووینځم. یوه ورځ یی د کلاشنکوف په کونداغ باندی داسی ووهلم چی ککره می ماته شوه. لاسو او پښو کی یی د بریښنا شوک را کاوه.تر دوه اونیو پوری هره شپه ترمنځ ربړول کیدلم. یو هډوکی می مات شو او وهل یی کول، غوښتل یی چی هر څه ته یی مثبت ځواب ورکړم. ومی ویل چی سیاسی بندی وم، په دی معنی چی باید په یوی ځانګړی کوټی کی وخت تیر کړم. په هرو ۲۴ ساعتونو کی یی یواځی ۲۵۰ ګرامه ډوډۍ‌د ځیری په ډول را کوله.

کله‌چی له بند څخه خوشی شوم یواځی ۴۸ کیلو ګرام وزن می درلود، زما عادی وزن ۷۳ کیلو ګرام دی.»

۲ـ ګزارش شوی چی د ۱۹۹۴ کال په جنوری کی یوه ژونالیسته ښځه (ځانګړتیاوی خوندی دی) چی په کابل کی اوسیده د وحدت ګوندلخوا ونیول شوه او تل د ټوپک په کونداغو باندی وهل کیده. هغی باندی تور لګول شوی وو چی غوښتل یی دښمن ته اطلاعات ولیږی. ورته وویل شو چی د ګوند سره د دښمنی له کبله به ووژل شی. وروسته یی هغی ته وویل هغه وخت به خوشی شی چی له مجاهدینو سره څملی، کله چی هغه سرغړونه کوی د وژنی له دروا‌غجنی پیښی سره مخامخ کیږی، دغه ښځه مجاهدینو ته د غټو بډو ورکولو په بدل کی خوشی کیږی.

۳ـ ګزارش شوی د هزاره قوم څو شلی کسان د پغمان ولسوالی د حیدرخان کلا په زندان کی چی د اسلامی اتحاد لخوا اداره کیږی، د ډیری مودی راهیسی د وهلو ټکولو لاندی راغلی دی. په دی بندیانو کی‌هغه ښځی هم شاملی دی چی د فحشا لپاره د خرڅولو او یا د نوموړی ډلی مالی برابرونکو ته د «سوغات» ورکولو په نیت تښتول شوی دی.

۴ـ د کابل جلال آباد سرک باندی پروت د سروبی په رئیس باغ زندان کی چی د حزب اسلامی (حکمتیار) د تحقیق مرکز دی، بندیان د ربړونی لاندی دی. پنځه څلویښت کلن نثاراحمد چی د ۱۹۹۴ کال په ا کتوبرکی د پا کستان‌په لوری روان وو لومړی په دی زندان کی څو ورځی وربړول شو او بیا چهارآسیاب ته واستول شو. د ۱۹۹۵ له مارچ راهیسی چی چهارآسیاب د ربانی تر ولکی لاندی راغی د نوموړی پته نشته.

۵ ـ غلام فاروق غرزی د کابل د پوهنتون استاد، د ۱۹۹۴ د جون په دریمه د کابل جلال آباد لاری د عزیز خان په کڅ کی د مجاهدینو د یوی ډلی لخوا وتښتول شو هغه ۴۸ کلن وو او د جلال‌آباد په یوه درملتون کی‌یی کارکاوه. هغه مخکی د ۱۹۷۹ او ۱۹۸۷ کالو ترمینځ بندی شوی وو او له همدی کبله یی په پوهنتون کی د تدریس اجازه نه‌درلودله. کله چی له کابل نه خپل کور ته ستنیده، د حزب اسلامی(حکمتیار)د اطلاعاتو مامورینو لخوا ودرول شو، هغه ته وویل شو چی له موټر څخه کوز شی او له هغه وخت راهیسی بیالیدل شوی ندی.

د ده کورنی اجازه ورنه کړه چی دا موضوع غلی پاتی شی. هغوی یو سړی لغمان ته د لټون لپاره ولیږه. چی د حزب د هغه وخت

له قومندان سره یی ولیدل او هغه ورته وویل چی غلام غرزیی‌کابل ته نږدی په نغلو کی زندانی دی. قومندان، هغه سری تـه یـوه پـاڼه لیکنه ورکوی چی د جلال‌آباد شورا پوری تړلی د حـزب اسـلامی گمرک‌قومندان ته یی ورکړی، لیکنه کی راغلی چی غـلام‌غرزی د حزب اسلامی د مامورینو لخوا له موټر څخه پلی شـوی او نـغلوته وړل شوی دی. سربیره پردی نه لیکنی او نه د سړی هلو ځـلو څـه نتیجه ورکړه. اسلامی حزب سـره له دی چـی یـوه قـومندان یـی د نوموړی بندیتوب منلی هم وو له دی موضوع نه انکار کوی.

د یوه گزارش له مخی د حزب اسلامی قـومندان، د غـلام‌غرزی آزادولو په بدل کی ډیـری غـټی پـیسی غـوښتی دی چـی دا انـدازه پیسی د کورنی د توان نه ډیری اوچتی دی. د ۱۹۹۴ کال په‌مینځ‌کی یو پخوانی زندانـی چـی د حـزب اسـلامی مـرکز چـهارآسـیاب نـه خوشی شوی وو،د غرزی کورنی ته خبر ورکوی چـی هـغه غـلام غرزی هلته لیدلی دی. د ۱۹۹۵ کال‌د منځنیو راهیسی د غلام غرزی په هکله‌هیڅ اطلاع نشته.

۶ـ د ډیرو دردونکو رېړولو څخه یوه داده چی زندانیان د هـغه څه خوړلو ته مجبوروی چی د انسان غوښه یی بولی. د ټکسی یـو چلوونکی چی له یوی مسافری ښځی سره روان وو، د ۱۹۹۳ کال په لمړیو کی د مجاهدینو لخـوا درول کـیږی، هـغه وروسـته نـړیوالی عفوی ته وویل:

«مونږ یی د کابل په کوته سنگی کی چی د حـزب وحـدت لخـوا ځارل کیږی، ستانه کړو،او یوه کور ته چی د قرارگاه پـه تـوگه یـی ځینی کار اخیسته بوتللو. یو کاغذ یی را کړچی پکښی ولیکم ما موټر په هغوی باندی پلورلی دی. ما اونه منله او هغوی گواښ وکړ چی ما د انسان غوښی خوړلو ته مجبوروی، بیا یی زما په وهلو او ټکـولو پیل وکړ. کاغذ می لاس‌لیک کړ. خو د تللو اجازه یی رانکړه. بیا یی څه پخه غوښه راوړه او مونږ یی خـوړلو تـه ارایسـتلو، یـوه پـوټه مـی وخوړله او ناروغ شوم. بیا یی بل کاغذ ماته را کړ،په هغه کـی لیکـل شوی وو چی مسافره ښځه زما خور ده او زه یی په دوی باندی په څو افغانیو خرڅوم. ومی ویل: ان کـه ووژل شـم، دا کـار نـه کـوم، بیایی زه ووهلم تر څو د هغوی قومندان وویل بس کړی.

هغوی مونږ ته وویل چی ځی ولاړ شی همدارنگه چی له زینی کوزیدویو غږ می واورید. شاته می مخ وگرځاوه خو هغه ښځه می هلته ونه لیدله. زه یی وډارکړم چی که لار نشم وبه وژل‌شم.»

۷ـ د ربړونی یوه نوی طریقه چی په دی وروسـتیو کـالونوکی گزارش شوی، خپټی کول دی. یو افغان کیوال نـړیوالی عـفوی تـه ځرگنده کړه چی د هغه له آشنایانو څخه یو تن د ۱۹۹۴ کال په لمړیو کی‌څه ډول د نظار شورا د امنیتی مامورانو لخوا شکنجه شوی وو:

«هغه د شورای نظار د لوړ رتبه مامورینو څخه وو، چی دخپلو لارښودو لخوا دوستم او حکمتیار سره د همکاری شک پری راغلی وو. هغه ډیر سخت وربړول شو. هغه ځرگنده کړه چی رسی یی په غاړه کی وراچوله او له دوارو خواوویی کشوله تر هغه چی مرگ ته به ورسیده. او بیایی بیرته خـوشی کـوله ډیـرو بـندیانو د دی ډول شکنجی لاندی خپل ژوند بایللی دی.»

جنسی تیری او وهل ټکول

د افغانستان په ټولو سیمو کی، ښـځی او نـجونی د وسـله والو کسانود جنسی تیری څخه تل په ویره کی ژوند تـیروی. له ډیـرو کالوراهیسی وسله والو کسانو د خـپلو رهـبرانـو څـخه د جـزایی کیدلوله ویری پرته د هغوی د دی ډول ربړونی اجازه درلوده. پـه حقیقت کی، جنسی تیری د ډیرو رهبرانو د ولکی لاندی سیمو کی د خلکو د ویرولو او هم سرتیرو لپاره د یوه انعام په توگه رامینځ تـه شوی دی. نو ځکه سترگی ورباندی پټوی.

د قربانی عمر (ښاتوب یا ماشوم توب) د ځینو ټوپک والو د ظلم مخه نه‌نیسی. په یوی پنځلس کلنی جلی چی چهلستون کی اوسیدله د وسـله والو کسـانو له خـوا پـرله پسـی تـیری وشـو. هـغی نړیوالی عفوی‌ته وویل:

«هغوی زما پلار زما په مخ کی په ټوپک باندی وواژه. زما پـلار دوکاندار وه. دوی د شپی ۹ بجی زمونږ کورته راغله او هغه ته یی وویل چی دستور لری هغه ووژنی ځکه چی ماته یی اجازه را کـړی مکتب ته ولاړه شم، مجاهدینو زه مکتب ته تللو څخه منع کړی وم، خو په دی کار یی زړه یخ نشو بیا راغله او زما پلار یی وواژه. نشم کولای‌هغه څه بیان کـړم چـی وروسـته زمـا د پـلار له وژلو یـی له ماسره وکړه ...»

د دا ډول ربړونی اغیزی، د څو تنو افغان کیوالو لخـوا، د یـوی ځوانی ښځی د بدمرغی په بیانولو کی چی د ۱۹۹۴ کال اپریل کی د کابل‌په شهرارا سیمی کـی یـی ژونـدکاوه د بـیلگی پـه ډول انـځور شوی دی.

«میره یی د بمباریو په یوی حملی کی ووژل شو. دری ماشومان یی درلودل چی عمر یی د ۲ نه تر ۹ کالو پـوری وو. یـوه ورځ خـپل ماشومان پریږدی او په خپله د ډوډۍ راوړلو لپاره بهرته اوځی دوه کسه‌وسله وال مجاهدین هغه په سرک کی نیسی او یوه کورته یـی چی ددوی پایگاه وه بیایی. هلته ۲۲ کسان دری ورځـی پـرله پسـی تیری پری کوی. او وروسته بیا اجازه ورکوی چی ولاړه شی. کـله چی خپل کورته ورځی، اولادونه‌یی د ډیری یـخنی مـړه شـوی وو. هغه ښځه اوس لیونی شوی ده او په پیښور کی اوسیږی.»

۱ ـ«لمړی د چهلستون له غرونو څخه د حزب اسلامی ځوا کونو زمونږ په استوگنځایونو د را کټ‌په توغولو پـیل وکـړ، وروسـته له

پاتی په ۸۱ مخ

راه شفیقه حبیبی، راه زنان ستمدیده‌ی ما نیست

بروز یکشنبه حدود ۳۰۰ زن کارمند رادیو - تلویزیون دولتی و شرکتهای فلم به سخنگویی خانم شفیقه حبیبی، از «حکومت حکمتیار» تقاضا نمودند تا اجرای تمامی برنامه‌هایی که زنان کشور را از کار و فعالیت باز می‌دارد متوقف ساخته شوند.

اما مسئله اساسی این است که زنان ما باید حقوق شان را بگیرند نه اینکه آن را از «مقامات» تقاضا نمایند و باید مبارزه برحق شان با رنگ تگدی و زشت‌تر از آن، سازش با این یا آن جناح حاکمیت اخوانی آلوده نگردد. ولی در حرفهای شفیقه حبیبی، بوی این آلودگی بخوبی بالاست:

«ما این گردهمایی را براه انداخته‌ایم زیرا شایعاتی موجود اند مبنی براینکه حکومت حکمتیار می‌خواهد زنان را از کار و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی باز دارد. ما زنان می‌خواهیم در مورد خواست‌هایمان بخاطر حقوق خویش سخن گوییم و اینکه مقامات به این خواست‌ها گوش فرا دهند و عکس‌العمل نشان دهند. هدف ما این بود که شرکت زنان در همه زمینه‌های زندگی بخاطر ادامه حیات جامعه ضروری است و اینکه دولت را هشدار دهیم تا در مورد زنان سیاست‌های سخت‌گیرانه اتخاذ ننماید.

من فکر نمی‌کنم که برادر حکمتیار در سیاست‌هایش در مورد اینکه زنان حق تحصیل و کار ندارند چیزی گفته باشد. اما شایعاتی موجود اند که خلاف آنرا در بردارند. حالا من از اینکه مسئله‌ی مذکور به شایعات در مورد سرکوب خاتمه می‌بخشد راضی‌ام. اما اگر کدام سیاست جدید و یا شایعات تازه پخش گردید ما دو باره سخن خواهیم گفت.» («نیوز»، ۲۳ جولای ۱۹۹۶)

جناحهای مختلف بنیادگرا بنا به اقتضای شرایط و منافع، در جنگ قدرت با همدیگر، از تمامی مجاری و امکانات استفاده می‌برند تا خود را بر دیگری «انسانی»تر و «مشروع»تر از همدیگر جلوه دهند. درست بعد از اشغال سمت «نخست وزیری» توسط گلبدین و اعلان گوشه‌ای از سیاست های ماورای ارتجاعی، زن ستیز و قرون وسطایی وی، کشمکش و جدال میان جناحهای درون «دولت» بالا گرفت. اما این بار، جناح مخالف علاوه‌بر ایراد بیانات مستقیم در رد طرحهای جدید گلبدین، عناصر خود فروخته وخاصه «خواهران جهادی» وسازشکار رابکار گرفت تابه‌نحوی‌از انحاء،مشروعیت وصحت طرحهای «نخست وزیر»موش شده رازیرسؤال برد.

و می‌بینیم که حالا خانم شفیقه حبیبی است که بر جای پای آمنه‌افضلی‌ها و قدریه‌یزدان‌پرست‌ها و صدیقه‌بلخی‌ها گام می‌نهد. او طوری حرف می‌زند که فقط اگر «حکمتیار صاحب» رحم نموده و زنان را از کار منع نکند، دیگر این خاین جلاد حق دارد و زیبنده‌اش است که حکومت کند و در کنار سایر خاینان جهادی، هر قدر میل دارد از دم تیغ کشد، بدزدد و خیانت ورزد. هیاهوی بسیاربرای «امکان فعالیت اجتماعی زنان» بدون اشاره به شمشیر خونچکان بنیادگرایان، جز خاک پاشیدن به چشم مردم نیست.

اما شاید خانم حبیبی با تجاهل در رابطه با بنیادگرایان می‌خواهد بگوید که آنان ماهیتی یکسان ندارند؛ می‌خواهد بگوید که ببینید جناح احمدشاه‌مسعود چگونه برای ما کف زده و از پیشانی‌ترشیها و اخم کردنهای ما مقابل گلبدین طرفداری می‌کند؟!

در جنگ جناح‌ها بعید نیست که «برادر» گلبدین به تغییر برنامه‌هایی دست زند و «سیاست‌های سختگیرانه» در برابر زنان شاغل در دفاتر دولتی را تعدیل نماید. اما آیا خانم حبیبی با برآورده شدن آن مطالبه‌هایش می‌تواند از تجاوز دستجمعی جهادی‌ها بالای مادران هفتادساله‌ی ما جلوگیری نماید؟ آیا دردِ هزاران زن و دختر افغان را که در معرض بی‌عفتی جانوران‌تفنگدارقرارگرفته و با زخمی سوزان در روان شان به آرزوی محو تخم‌بنیادگرایان زنده‌اند، کار در رادیو،تلویزیون و... دواخواهد بود؟اگر زنان صرفاً به کار در دفتر دل خوش کنند آیا این جز عرضه داشتن سیمایی اندکی «متمدن» به جامعه‌ی تحت تسلط رهزنان، ارزش دیگری خواهد داشت؟

تاوقتی‌که حکومت بنیادگرایی‌نابودنشده، «ادامه‌حیات جامعه» صرفاً با «شرکت زنان در همه زمینه های زندگی» ممکن نیست.آیا هیچ زن شرافتمندی می تواند بپذیرد که از یکسو مجاز باشد در خارج خانه کار کند اما از سوی‌دیگرجنایتکاران جهادی هم مجاز باشند به خواهر و مادر و برادرش دست برند؟

زمانیکه خانم حبیبی از «شایعات» حرف می‌زند تنها خودش را می‌فریبد. او از یاد می‌برد که در جامعه‌ی وحشتناکی زندگی می‌کند که از سر و پای آن خیانت، کثافت، جنایت، جباریت و رذالت اخوانی می‌بارد. و هیچ شنیدگی ای نه تنها «شایعه» نیست بلکه واقعیت خیلی فاجعه‌آمیزتر از «شایعه» می‌باشد. کدام احمق می‌تواند کوچکترین تردیدی بخود راه دهد که گلبدین و تمامی برادران جنایتکارش در اولین روز قدرت‌گیری، نمایش «غیرت» و «شرف» شان را با ایجاد محدودیت‌ها و اعمال ستم‌های تازه به تازه نسبت به زنان تیره‌بخت ما دیدند و می‌بینند؟

شفیقه خانم اظهار می‌دارد که «اگر کدام سیاست جدید و یا شایعات تازه پخش گردید ما دوباره سخن خواهیم گفت».

از محترمه باید پرسید: آیا آنهمه رذالت و بی‌ناموسی جهادیان در حق

بقیه در صفحه ۸۶

داکتر جاوید، از قهارعاصی تا سمنک‌پزی، از سمنک‌پزی تا کجا؟

از ماست که برماست. ما فکر می‌کردیم که نه فقط روشنفکران مبارز بلکه آنانی هم که عمدتاً به پیکار سیاسی آزادیخواهانه برضد اشغالگران و عمال پرچمی و خلقی آنان و یا ضد خاینان بنیادگرا نمی‌پردازند، با توجه به میهنفروشی، خونخواری و پستی بی‌نظیر این ستمگران لااقل از همکاری با آنان اجتناب می‌ورزند. حتی تصور می‌کردیم بخشی از روشنفکران فرصت‌طلب نیز نزدیکی با یکچنان فرومایگانِ در سطحی جهانی منفور و حقیرشده را خفت‌آور خواهند پنداشت.

لیکن اشتباه می‌کردیم. زبونی زبونی است و خواهر و برادر و روشنفکر و غیرروشنفکر نمی‌شناسد. آنکه یکبار در لجنش گرفتار آمد تا فرق در آن فرو می‌رود.

چند سال پیش هنگامی که افغانستان زیر چکمه‌های تجاوزکاران روسی و میهنفروشان خلقی و پرچمی خرد می‌شد، آقای عبدالحکیم‌طبیبی به مناسبت فرا رسیدن سال نو، از پشت رادیو بی‌بی‌سی با شور و شعف کودکانه‌ای از «سبزه لگد کردن» و «سبزی چلو پزی» سخن گفت ولی در مورد اینکه مردم افغانستان با نداشتن استقلال و آزادی و غرق بودن در سوگ صدها هزار شهید، دیگر «سبزه‌لگد کردن» و «سخی‌جان رفتن» و... ندارند، لب از لب نگشود و بدینترتیب برای خودش و مؤیدانش سرافکندگی سنگینی را خرید.☆

و اکنون داکتر احمد جاوید بدون توجه به آن شرمساری، در شرایطی که بنیادگرایان خاین در خون مردم ما مستی می‌کنند، پشت «هفت‌سین» و «سمنک‌پزی» را گرفته و راجع به آن فراوان و با حرارت زیادی می‌نویسد و سخن می‌پراکند. («کاروان»، شماره ۲۷ و بی‌بی‌سی، اپریل ۱۹۹۶)

اول ببینیم وی با انعکاس ذوق وشوق نوروزیش چگونه و چقدر با اخوان پهلو می‌دهد و بعد سراغ حرفهایش در باره قهارعاصی برویم و ملاحظه کنیم که چگونه با ستایش از آن شاعر منطقاً می‌تواند و باید با غوری «هفت سین» و «سمنک» در دست به پیشواز جلادان برود.

سمنک‌پزی یا مبارزه ضد اخوانی؟

آیا در غوغای خون و خیانت تیکه‌داران دین در افغانستان، سخن گفتن از نوروز و کاویدن مراسم مختلف آن جرم و شرم‌آور است؟

جواب به این سوال مربوط می‌شود به موضع و موقعیت فرد نسبت به وضع حاکم در کشور. جواب به این سوال و امثال آن روشن می‌سازد که یک فرد یا گروه کجا ایستاده است؟ در کنار یا در مقابل دشمن؟

اگر داکترجاوید همانند «استاد نگارگر» قسم وقرآن بخورد که هیچگاه سیاسی نبوده یا «از سیاست بریده»، موفق نخواهد شد این تقلب کهنه شده را به‌کسی بقبولاند. زمانیکه وی خوش و خرم با اشغالگران وسگان شان همکاری می‌کرد و با افتخار و فراغ خاطر اعطای لقب «اکادمیسین»☆☆ را می‌پذیرفت و... فردی سیاسی بود و بین مقاومت یا رضائیت انتخابش را کرده بود. یعنی جانب مقاومت را نگرفته بلکه با مهاجمان و دولت دست‌نشانده در «حسن تفاهم» می‌زیست. و امروز هم که از روش سکوت و سازش در برخورد با بنیادگرایان طرفداری می‌کند پس بخواهد نخواهد سیاسی است. البته نه الزماً سیاستدان و سیاستمدار.

بنابران اگر بخاطر برباد رفتن افغانستان، بخاطر بی‌عفت شدن مادران هفتاد ساله و نوجوانان ما توسط جهادیها، بخاطر دسته دسته به هوا پریدن مردم ناشاد ما با راکت پرانیها، بخاطر پندیدن روزمره‌ی سران جهادی به بهای تیره روزی وحشتناک توده‌ها، بخاطر زدوبندهای خاینانه بنیادگرایان با قدرتهای همجوار و جهانی وجدان داکترجاوید آرام نه می‌بود، آنگاه حال و حوصله تدقیق و تفحص در مورد «نوروز خوش‌آیین» را نمی‌داشت یا کم‌ازکم ضمن بیانات «نوروزی»‌اش، دنبال «سبزه لگدکردن» داکترطبیبی را نمی‌گرفت و با احترام به آنهمه به خون غلتیدگان، از اخوان جنایتکار هم می‌گفت که چهارسال است عید و نوروزی باقی نگذاشته اند، «سبزه»‌ای نمانده که لگد شود، مردم سیاهروزتر و درمانده‌تر از هر مقطع تاریخی دیگر اند و «هفت‌سین» حتی در رؤیاهای شان هم نمی‌آید و...


اکادمیسین دکتر جاوید

عکس از «کاروان»

اما اگر او بمثابه آدمی «غیرسیاسی» نسبت به آنچه در افغانستان می‌گذرد چُرتش خراب

☆ مراجعه شود به «شعر، "خنجری برحنجره‌ی دژخیمان" یاسجده بپای سپید و مرمرین عشق"؟»، «پیام زن» شماره مسلسل ۲۵ و ۲۶، جدی ۱۳۷۰، صفحه ۵۲

☆☆ ما به خطا می‌پنداشتیم داکترجاوید شاید به هزار تنزل تن دردهد اما بهرحال از ذکر درجه‌های «اکادمیسین»، «کاندید اکادمیسین»، «محقق» وغیره که بوی بد ارمغان تجاوزکاران روسی را با خود دارند، در کنار نامش منزجر بوده و آن را نوعی تأیید و جدی گرفتن دست‌نشاندگان خواهد دانست.

نباشد طبعاً طوری سخن می‌گوید که نه تنها جنایتکاران جهادی را نمی‌رنجاند بلکه موجب خشنودی کامل آنان می‌باشد. از اینرو هر نوشته‌ای، هر گفتار و هر برخوردی خنثی به قصابان جهادی، از هر کسی که خود را از این آب و خاک بگیرد، غیرقابل قبول بوده و وقاحت بشمار می‌رود.

پرویز صیاد هنرمند متعهد ایرانی معتقد است: «هنرمند می‌تواند راجع به گل و بلبل و... شعر بگوید یا فلم بسازد... ولی نه در شرایطی که همسایه‌اش را می‌گیرند و می‌برند و اعدام می‌کنند و یا دختری که قرار است مدرسه برود سر از زندان اوین در میآرد.»☆

قهارعاصی «سرفراز» یا سرخم؟

لیکن سخنرانی داکتر جاوید راجع به «واژه‌ها و ایماژها در شعر قهارعاصی»☆☆، قصه دردناکتری است. او می‌توانست گفتار و نوشتار «سمنکی» و «هفت سینی»اش را با یک ادعای آسان و مود امروزی «غیرسیاسی» توجیه کند، ولی آنچه را در باب قهارعاصی نوشته هرگز نمی‌تواند، «ادبی ناب» خوانده و جهت‌گیری های سیاسی آن را منکر شود.

شماره ۳۹ «پیام زن» به مناسبت مرگ قهارعاصی نوشته بود:

> «عبدالقهارعاصی با سلاح شعرش متأسفانه به جنگ هیچیک از دشمنان مردمش نرفت. خود وی گفته که "تلخی‌ها، زخمها و بیدادها شاعرم کرد." مگر سیاهتر از "تلخیها، زخمها و بیدادها"ی تجاوزکاران روسی، سگان‌پرچمی و خلقی و میهنفروشان بنیادگرا می‌توان سراغ کرد؟ آیا قهارعاصی از آنها نالید یا اینکه در کنار سلیمان‌لایق، بارق‌شفیعی، اسداله‌حبیب، واصف‌باختری، پرتونادری، ظاهرطنین، رازق‌رویین و سایر ادیبان خاین و خود فروخته، در "انجمن نویسندگان" غنود و از گرم ساختن محافل "ادبی" وطنفروشان پرچمی لحظه‌ای دریغ نکرد؟ آیا شعرها و تصانیف وی الهامبخش رزمندگان آزادیخواه بود یا این و آن آوازخوانک بزمها و کنسرت‌های دولت پوشالی؟ اگر در شخصیت یا شعر قهارعاصی ذره‌ای خصومت با بنیادگرایی وجود می‌داشت، آیا ممکن بود سال گذشته قدم به ایران بگذارد و اشعارش از رادیو مشهد دکلمه شود؟»

اما داکتر صاحب حرفهایش را با این کلمات آغاز می‌کند:

> «قدر مسلم اینست که قهارعاصی با قریحهٔ جوشان، ذوق سرشار و طبع روان خود در ردیف شعرای سرفراز معاصر قرار دارد. این شاعر نازکخیال و باریک‌بین...»☆☆☆

باید پرسید شاعری که با وصف آن کمالات (طبع روان و قریحه جوشان وغیره) «در ردیف شعرای سرفراز معاصر» قرار نگیرد کیست؟ شاعرانی که نام بردیم یقیناً خیلی بیشتر از شاگرد شان قهارعاصی، «نازکخیال» و «باریک بین» بودند که روسها هم متوجه شدند و در مناصب مهمی گماشتند شان تا در حفظ ماشین کشتار و سرکوب، آنان را با «قریحه‌ی جوشان» همکار و همدست باشند.

آیا شما افراد مذکور را «سرفراز» به حساب نمی‌آرید داکتر صاحب؟ چرا؟ وقتی قهارعاصی این شاعرباشی کوچک دربار روسها و چاکران و دربار امیر «استاد ربانی»، «سرفراز» شمرده شود، آن شاعران کهنه‌کار اشغال و انقیاد برپایه سوپر قریحه شان باید هزار بار بیشتر «سرفراز» تلقی گردند.

«عشق جنون آمیز» به کی؟

کاش می‌شد اینطور دریافت که منظور از «سرفراز» در کنار صفات مهجور «ذوق سرشار»، «طبع‌نازک و روان»، «نازکخیال»، «باریک‌بین» و... «سرفراز»ی در کار شعر و شاعری صد فیصد «خالص» و «غیرسیاسی» باشد. ولی متأسفانه چنین نیست زیراکمی بعدتر می‌خوانیم:

> «از همان آغاز جوهرمایه شعر عاصی عشق بود، عشق جنون‌آمیز به میهن عزیزش، مردم سلحشورش و فرهنگ متعالیش.»

یعنی که آقای عاصی به اعتبار همین «عشق جنون‌آمیز» باید متصف به «سرفراز» شده باشد! ولی سخنران در ارائه مثالهایی بخاطر اثبات آن «عشق جنون‌آمیز» توفیقی ندارد. مثال اول:

> «چندی چوگذشت از سرمردن من/ چون خاک تکاند تار و پود تن من/ ای دوست بیا و گوش کن زمزمه‌ای/از سینهٔ گور میهن ای میهن من».

در کجای این سطور «عشق جنون‌آمیز» پیداست؟ مگر از تره‌کی تا نجیب هر روز «میهن‌ای میهن من» نمی‌گفتند؟ بدون ابراز کینه عمیق به دشمنان میهن، نوای «عشق به میهن» را سر دادن نمایشی کاذب و دشمن شادکن خواهد بود. آیا با توجه به حضور شاعر در بزم‌ها و انجمن‌های کثیف پوشالی و بیت سازی برای فلان آواز خوان سرکاری، دنباله منطقی حرف وی غیر از این خواهد بود که «میهن ای میهن من، حیف که زنده نماندم تا به کمک مستقیم ۱۵۰ هزار سرباز فداکار همسایه بزرگ شمالی و رهبری رفیق ببرک یا رفیق نجیب یا تحت امارت برادران قیادی ربانی، مسعود و دیگران

☆ آقای جاوید، آن نقل قول را با این شوخی تنفرانگیز از یک «نازکخیال» دیگر و به اعتراف خودش «پریشان فکر» مقایسه کرده و درس بگیرید. «ادیبی» موسوم به خلیل الله ناظم باختری می‌فرماید: «در شعر میبایستی از باغ و چمن از دشت و دمن از گل و بلبل از ساقی و مُل از پای آبشار از سایهٔ چنار از عاشق مستانه از دلبر یکدانه از شمع و از پروانه سخن گفت یعنی شعر آمیخته با نازک خیالی ها باشد نه اینکه بم و راکت، توپ و هاوان وغیره زشتی ها و زمختی‌ها را در آن جایگزین ساخت.» («آیینه افغانستان»، شماره مسلسل ۵۰ ـ ۵۱)

☆☆ «کاروان»، شماره ۲۶، ۶ فبروری ۱۹۹۶

☆☆☆ نقل شعرها و گفته‌ها، همه کاملاً مطابق اصل اند.

آبادانی و ترقی ترا شاهد باشم»!؟

او همانطور که علیه آن دو تخم‌حرام مسکوی سکوت کرد، علیه جنایتکاران جهادی هم خاموشی را مصلحت دید و یا خجالت‌آورتر از آن با سرود «قد و بالای خوشنمای مجاهد» به پیشواز آنان رفت.

نمونه دوم «سرفراز»ی:

«دست بیگانگان همسایه/ هرسو دیوانه‌وار در کار است/

دوست گفته تباه می‌سازند/ ملتی راکه سخت افگار است».

در این جملات هم کشف «جوهر مایه»ی «عشق به میهن‌عزیز» آنهم نوع «جنون‌آمیز»اش ممکن نیست. مگر پرچمی‌ها و خلقی‌ها گلو نمی‌دریدند که چون «دست بیگانگان» (امریکا، چین و پاکستان) در افغانستان «درکار» بوده که «قطعات دوست» در «میهن عزیز» رحل اقامت افکنده اند؟ و باز مگر اکنون همه‌ی تبهکاران اخوانی و بخصوص «استاد» و احمدشاه‌مسعود از «دیوانه‌وار درکار» بودنِ «دست بیگانگان» با قیافه‌گیری فراوانی سخن نمی‌گویند؟

جوهرمایه شعر عاصی عشق بود، عشق جنون‌آمیز به میهن عزیزش، مردم...» نیز غلط و بی‌اساس است. این «عشق» از اول شاعر را به «جنون» نرسانده یعنی او همانند هم‌رکابانش، بیرنگ کهدامنی، رهنوردزریاب، رازق‌رویین، اکرم‌عثمان، لطیف‌پدرام، عبداله‌نایبی وغیره می‌توانست با روسها و سگان زنجیری آنان بسازد و بخوبی ساخت و «عشق»اش به «میهن‌عزیز» آفت هفت ثور دیده‌اش «جنون‌آمیز» نشد که نشد. فقط با راکت‌پرانی «برادر حکمتیار» بود که خواب شاعر «نازک طبع» مبنی

اگر بخاطر برباد رفتن افغانستان، بخاطر بی‌عفت شدن مادران هفتاد ساله و نوجوانان ما توسط جهادیها، بخاطر دسته دسته به هوا پریدن مردم ناشاد ما با راکت پرانیها، بخاطر پندیدن روزمره‌ی سران جهادی به بهای تیره روزی وحشتناک توده‌ها، بخاطر زدوبندهای خاینانه بنیادگرایان با قدرتهای همجوار و جهانی وجدان داکترجاوید آرام نه می‌بود، آنگاه حال و حوصله تدقیق و تفحص در مورد «نوروز خوش‌آیین» را نمی‌داشت یاکم‌ازکم ضمن بیانات «نوروزی»اش، دنبال «سبزه لگد کردن» داکترطبیبی را نمی‌گرفت و با احترام به آنهمه به خون غلتیدگان، از اخوان جنایتکار هم می‌گفت که چهارسال است عید و نوروزی باقی نگذاشته اند، «سبزه»ای نمانده که لگد شود، مردم سیاهروزتر و درمانده‌تر از هر مقطع تاریخی دیگر اند و «هفت‌سین» حتی در رؤیاهای شان هم نمی‌آید و....

با در نظرداشت قدرتهای امپریالیستی مختلف در دنیا، احزاب بنیادگرا و «پرچم» و «خلق» وغیره نیز که ناف شان به ناف یک قدرت پیچ خورده باشند، براساس تضاد بین قدرتهای مذکور یک یا چند قدرت جهانی یا منطقه‌ای را «بیگانه» و «تباهکن» می‌نامند و اگر خلاف این کنند به غضب ارباب گرفتار می‌آیند.

پس سطور یاد شده را اگر قهارعاصی در دوران اشغال و دلالان مسکو به چاپ می‌رساند منظورش از «بیگانگان همسایه» جز پاکستان و متحدان چیزی دیگری بوده نمی‌توانست. یعنی او با «نازکخیالی» خاصی شعار روز دشمنان وقت مردم ما را به «شعر» درآورده که البته «شعشعه‌ی پرحرارت»☆ آنرا فقط شعرشناسانی مثل داکتر جاوید ما حس و درک می‌توانند و بس. لیکن از قضا آن چهاربیتی در «از جزیره‌ی خون - مرثیه‌هایی برای کابل»☆☆ گنجانده شده که درینصورت غیر از به «شعر» در آوردنِ اکت‌های نفرت‌انگیز «وطنپرستانه»ی امیر «استاد ربانی» و شرکاء، شمشیر دیگری نزده است.

از جانب دیگر چون تاریخ نوشتن آن بند از عشق نامه به «میهن عزیز» بعد از تجاوز بنیادگرایان به کابل است پس این ادعا که «از همان آغاز براستقرار امارت برادران «ربانی و مسعود» راکمی برهم زد و از اینجاست که «عشق»اش به «مردم سلحشورش» تور خورده و «جنون‌آمیز» می‌شود.

«عشق جنون‌آمیز» شاعر به «میهن عزیز» و «مردم سلحشورش» را دردوران سیاه پیش از ۸ ثور خوبست شاید در چیز ذیل ببینیم که «اکادمیسین‌جاوید» آن را از ص ۳۹ «لالایی برای ملیمه» نقل کرده:

«هر بار از دهکده‌ات می‌گذرم/ یک باغچه سبز می‌شوی در نظرم/ آنگاه درخت‌های آن باغچه را/ یک یک به خیال قامتت می‌شمرم»

در دورانی که روسها مردم را از هلی‌کوپترها به پایین می‌انداختند و عروسکان پرچمی و خلقی در شکنجه‌گاههای شان خون بهترین فرزندان وطن را بر زمین جاری می‌ساختند، نوشتن یکچنین «لالایی» ها تنها از کسی می‌توانست پوره باشد که وجدانش را «للو للوی» دشمن در خواب‌کرده باشد وبس.

بقیه در صفحه ۸۲

☆ «شعشه‌ی پرحرارت» و سایر تعبیرات بین ناخنک از شخص «اکادمیسین داکتر جاوید» می‌باشد.

☆☆ «ازجزیره خون - مرثیه‌هایی‌برای‌کابل»، عبدالقهارعاصی، چاپ دلو ۱۳۷۱

اعتصاب زندانیان ترکیه و شیپور تلایی «حقوق بشر»

در ۲۹ ماه جولای خبرگزاری فرانسه گزارش داد که زندانیان مربوط سازمانهای چپ طرفدار مارکسیزم ـ لنینیزم به یک سلسله شورش‌های دامنه‌دار و اعتصاب غذایی ۶۹ روزه در ترکیه دست زدند تا خواستهای شان را که شامل بهبود شرایط زندان، مراقبت های طبی بهتر، بستن زندان (Eskisehir) ☆ وغیره می‌شد برآورده سازند.

اعتصاب غذایی که در جریان آن ۱۲ زندانی جان خویش را از دست دادند و حدود ۲۰۰ زندانی دیگر به اغماء رفتند، از جانب سازمانهای چپ سازماندهی شده بود و تا زمانی خاتمه نیافت که دولت مطالباتی از آنان را برآورده ساخت.

از جمله کسانیکه در جریان اعتصاب جان باختند، زن ۲۲ ساله‌ای بود موسوم به ایوی ادیل ارکمن (Idil Erkmen Ayve) وابسته به یک گروه چپ.



پلیس در استانبول اعتراض کنندگان چپ را سرکوب می‌کند.
آلتن کریمگیلر (Altan Kerimgiller) و الگنک اوزکسکین (Ilginc Ozkeskin) دو تن از فعالان سازمانهای چپ که در اثر اعتصاب جان دادند

نالان دمیرجیوگلو (Nalan Demircioglu) در مورد شوهرش، حسین (Huseyin) که بعد از ۶۷ روز اعتصاب غذا در سن ۳۶ سالگی جان سپرد، خطاب به صدها نفری که در بیرون زندانی واقع در انقره گرد آمده بودند، گفت: «شوهرم بخاطر امری باشکوه جان داده است. من از اینکه زن یک شهید هستم، احساس افتخار می‌کنم.»

اعتصاب کنندگان همه متعلق به دو گروه چپ بودند. اکثریت آنان از اعضای یک سازمان غیرقانونی موسوم به جبهه و حزب آزادی انقلابی مردم (DHKP-C) بشمار می‌رفتند. «DHKP-C» توسط دورسن کراتس رهبری می‌شود که بعد از رهایی از زندان در ۱۹۸۹ به اروپا پناهنده شد. گروه دوم ائتلافی از سازمان‌های مائویستی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)، حزب کمونیست مارکسیست ـ لنینیست و اتحادیه کمونیستهای انقلابی تُرک است. ارتوگرول کورکو (Ertugrul Kurkcu) محقق جنبش‌های چپ که خود از فعالان سابق آن بود و بیش از یک دهه را در زندان سپری نموده است، اظهار نمود: «اعضای گروههای فوق‌الذکر تماماً از مناطق فقیرنشین شهرهای بزرگ بخصوص استانبول می‌باشند... آنان همه مؤسسات دموکراتیک و نیز طرق دموکراتیک در مبارزه را رد کرده و معتقد به قدرت سلاح اند.»

گروهی مائویستی که تلاش دارد تا یک نیروی مسلح در مناطق کوهستانی برپا نماید اکثراً متشکل از کُردها می‌باشد.

ریشه‌ی تمامی گروههای چپ فعلی به سازمان جوانان انقلابی ۱۹۶۰ می‌رسد که در اواخر ۱۹۷۰ به چندین شاخه مختلف منشعب گردید.

گرچه بنا به اظهارات «کورکو» حزب کارگران کُردستان (PKK) که از ۱۹۸۴ جنگ علیه دولت ترکیه را بخاطر تأمین حقوق خلق کُرد به پیش می‌برد وجه مشترکی با سازمانهای چپ ترکیه ندارد اما طی بیانیه‌ای اعلام داشته بود که حدود ده‌هزار زندانی مربوط این حزب در بیش از ۴۰ زندان ترکیه نیز به اعتصاب کنندگان ملحق خواهند شد.

وضع زمانی روبه وخامت گذاشت‌که وزیرعدلیه‌ی ترکیه سوکت کازان هشدار داد: «ارتش رابخاطر پایان دادن به‌اعتصاب غذایی که‌تا هنوز جان هشت نفرراگرفته‌است فراخواهد خواند.... مارامجبوربه مداخله دادن نیروهای‌امنیتی نکنید. ماتاهنوز از ترغیب کار می‌گیریم... مداخله (نظامی) می‌تواند به مرگ ۴۰ تا ۶۰ زندانی منجر گردد.»

به قول «کازان»، در زندان بی رم پاسا (Bayrampasa) اعتصاب‌کنندگان دارای ماسین‌های فکس، تلفن‌های سیار، اسلحه و ادویه بخاطر مراقبت های طبی اند. او افزود که «بی‌رم‌پاسا» در دست سازمانهای زیر زمینی است. سازمانهای مذکور در میان زندانبانان طرفدارانی دارند و وزارت ما در صدد انجام تحقیق و بررسی است.»

دولت ترکیه معتقد است که سلولهای انفرادی می‌توانند از نفوذ سازمانهای چپ در میان زندانیان جلوگیری نماید.

بقیه در صفحه ۸۶

☆ در زندان مذکور واقع در مرکز ترکیه که زندانیان آن را «تابوت» می‌نامند، دولت اسیران را در سلولهای انفرادی حبس می‌کند تا به قول مقامات دولتی از تأثیر و نفوذ سازمانهای چپ در میان سایر زندانیان جلوگیری گردد.

قادر ـ پېښور

افغانان تر ټولو توربخته زیاراېستونکي

هیله ده چې زما تاوده او د محبت نه ډک سلامونه او درودونه د «پیام زن» مجلې، چې زموږ د ولس او افغاني ښځو د دردونو او غمونو هنداره ده، ټول مسئول کسان او کارکوونکي او هم هغه مبارزې او زړورې خوېندې چې د «راوا» په گردچاپېر راټولې شوې دي، تر څو زموږ د خلکو د ناوړو دښمنانو په ضد مبارزه وکړي، ومنې.

اخوان او طالبان په خپلو کنبوونکو چغو چغلپو سره زیار باسي چې هر رنگه وي باید د خپلې ویروونکې واکمنۍ ټینگښت د زیاترو خلکو د غوښتنو خلاف تثبیت کړي. خو هغوی تېروتي دي، شاید چې ځینو خلکو د طالبانو د «ناولې» پاڅون د سر اوچتولو په لومړنیو ورځو کې، لکه څرنگه چې طالبان خپل ځانونه د «خلافت» او «امیرالمؤمنین» د لقبونو په نومولو سره الهي ژغورونکي بولي، په غلطۍ سره نیکمرغه گڼلي وي. خو د بې شمیرو کسانو په خپل سر اعدامونو، ټوټه ټوټه کولو او په ښځو باندې وحشیانه ظلمونو خلک دومره هوښیار کړل چې طالبانو هم خپل ټول ظاهري اعتبار د خپلو جهادي ـ قیادي ورونو په پرتله لاز یات او هراړخیزه بایلود.

په هر حال ومې غوښتل چې د ډاکتر مونس احمر پاکستاني لیکونکي د مقالې یوه برخه د «نیوز» په ورځپاڼه کې د ۱۹۹۶ کال د فبرورۍ په ۲۸ نېټه د «افغانان تر ټولو توربخته زیاراېستونکي» تر عنوان لاندې خپره شوې ده، درواستوم تر څو د هغې څخه په الهام اخیستلو، یا ښه به وي داسې ووایم چې د هغه په شان د نورو نه په شرمیدلو سره، د پاکستان او نورو هیوادونو زیاتره خپرونې، خپلې پاڼې د خپلو هیوادوالو د درد او رنځ انگروزه کولو او د خاینو اخوانیانو هر اړخیزه رسوا کولو ته سپوا کړي:

«د افغانستان د تاریخ تر ټولو د بدمرغۍ نه ډکه برخه د ۱۹۷۸ د اپریل د انقلاب او یا دشوروي د نظامي مداخلې څخه نه، بلکه په ۱۹۹۲ کال کې د مجاهدینو تر منځ د کابل د کنترول تر لاسه کولو پر سر د جگړو له پیل کیدلو راهیسې شروع کیږي.

مجاهدینو خپل ځان د افغانستان د تر ټولو لوی دښمن په صفت تثبیت کړی دی. د هغوی سلوک د جهاد په دوران کې د روسانو پر ضد جگړې کې او د نجیب رژیم د رنگیدو وروسته د وا کمنۍ تر لاسه کولو لپاره د دوی د لوږې او حرص پوره څرگندونه کوي.

افغانانو په اصطلاح د مجاهدینو او طالبانو له لاسه دومره رنځ او عذاب گاللې دي چې ځینې کسان ان د شوروي تیرې په افغانستان باندې د مجاهدینو د جنایتونو په پرتله وړوکي یا بې اهمیته بولي.

د ۱۹۹۶ کال د فبرورۍ په څلورمه نېټه د «نیویارک ټایمز» له لیکنې سره سم د کابل دریمې کارتې په روغتون کې یو ډا کتر په داسې حال کې چې سترگې یې د یوه ۱۴ کلن هلک مازغو ته چې د طالبانو د بمبارۍ له کبله د سر د کوپړۍ څخه راوتي وو پاتې وې، وویل: «آه، د دې وضعې په پرتله د روسانو دوران د سرو زرو په شان وو.»

په کابل کې ځینې خلک داسې څرگندوي، هغه څه چې اوس پیښیږي د روسانو د تیرې په پړاو کې یې چا اصلاً فکر هم نه کاوه. د هغوی لپاره «د روسانو دوران لږ تر لږه په کابل کې دومره هم بدنه وو.»

د افغانستان په بربادولو کې د ټولو نه د تأسف او درد نه ډک رول طالبان ترسره کوي. تیر کال کله چې هغوی خپل پاڅون د دولت په مقابل کې پیل کړ، د خلکو د ژغورونکو په څیر ورته هرکلی وویل شو. مگر د هغوی بې صبرۍ او ځناورتوب د دوی د مخالفانو په وراندې، افغانانو ته ډیر گران پریوت. دوی (طالبان) چې د «اسلام ژغورونکو» په نوم یادیږي، په کابل باندې د سلگونو راکټونو په توغولو او د زرگونو خلکو په وژلو سره د بې گناه خلکو د ژوند سره لوبې کوي.

د طالبانو او په اصطلاح نورو مجاهدینو د قومندانانو په واسطه د کابل کلابندي، په ښار کې د خوراکي، سونگ او صحي موادو د نشتوالي سبب شوې ده .

د کابل ۱/۳ میلیونه اوسیدونکي پر طالبانو او د مجاهدینو پر نورو ډلو د دوی د ځناورتوب او د بې شمیره راکټونو او رولو او ۵۰۰۰۰ انسانانو د وژلو له کبله تو نالت وايي.

هغه افغانان چې د کمپیوټر نړیوالې شبکې (Internet) ته لیکنې کوي په پاکستان کلک تور لگوي چې د دوی هیواد یې د طالبانو په لاس وران او ویجاړ کړ.

د کمپیوټر نړیوالې شبکې پورې اړوند د «افغانستان فرهنگي ټولنې» په نوم یوې خبرې ډلې کې یوه افغان چې خپل ځان یې افغان آریا وښود د پیغام په ترڅ کې د ۱۹۹۶ کال د فبرورۍ په څلورمه نیټه وویل: «د طالبانو په هکله د هر مثبت څیز څرگندونه بشپړ دروغ دي. پرته له ویلو هم ښکاره ده چې امریکا، سعودي عربستان او

پاتې په ۸۰ مخ

احمدبشیر از معدود نویسندگان پاکستان می‌باشد که با بینش علمی از تاریخ و جامعه، مسایل را مورد بررسی قرار می‌دهد. او در اکثر نوشته‌هایش بنیادگرایی اسلامی، تعصب مذهبی و افکار فاشیست‌های دینی پاکستان را به باد افشاء و انتقاد می‌گیرد. اخیراً خبر شدیم که مرتجعان مذهبی پاکستان فتوای قتلش را صادر کرده‌اند زیرا او در کتابی بزبان اردو بنام «دیدار در راه»، باده نوشی‌اش را در چهل سال پیش نپوشانده است. تاکنون دادخواهی او از محاکم پاکستان بعلت نفوذ بنیادگرایان در آنها و در دستگاه دولتی، به جایی نرسیده است.

احمدبشیر در دیداری با یک فعال «راوا» اظهار داشت که می‌داند جانش از سوی تروریستهای بنیادگرا در خطر است ولی بهیچوجه نمی‌خواهد درین آخر زندگی به خفت سکوت و تسلیم در مقابل آنان تن دهد.

شایان یادآوریست که سال گذشته کودتایی به سرکردگی جنرال پاکستانی ظهیرعباسی کشف و خنثی گردید. جنرال مذکور خود را «امیرالمؤمنین» نامیده ومی‌خواست قدرت‌نظامی و ملکی پاکستان را به کثیفترین عناصر بنیادگرا و مرتجع مذهبی بسپارد. مقاله با توجه به همان کودتا و رهبرانش نوشته شده است.

در شماره حاضراین مقاله رابااندکی اختصاربه نشر سپرده و مقاله‌ی دیگری‌ازاو را باعنوان «سرنوشت ما چیست؟» در شماره آینده تقدیم‌خواهیم کرد.

«شتر در خواب بیند پنبه دانه»

نظام اسلامی شعار گیرایی است. گرچه این مسئله که پاکستان بمثابه‌ی یک دولت اسلامی پا به عرصه هستی نهاده واقعیت ندارد اما در تفویض لقب سیستم اسلامی به این دولت ملی متشکل از اکثریت مسلمانان اشکالی در کار نبود.

مسئله (کودتای نافرجام اخیر) توجه مرا نیز جلب نمود زیرا سرمایه‌داری در حل مسایل ما موفق نگردیده و سوسیالیزم تا هنوز در دسترس ما قرار ندارد.

آن سیاستمداران و مولوی‌هایی که خواهان کسب قدرت دولتی جهت نفاذ اسلام می‌باشند، سیستم مورد نظر شان را توضیح نداده و روشن نساخته اند که چگونه سیستم مذکور می‌تواند با زمان ما مطابقت نماید. کتابهای قدیمی همچنان قدیمی اند. مسایل منسوخ و فرسوده همچنان مطرح بحث مولویها باقی مانده است، البته با قرار دادن کردار اجتماعی ـ فردی نظم فئودال ـ سلطنتی در صدر مباحث، مراعات نماز و... . امامان مساجد در موعظه‌هایشان اگر فرق مخالف را مورد حمله قرار ندهند، صرف به آوردن نمونه‌ای از زندگی پیامبرخدا،انصار، پیر واولیای قدیم اکتفا می‌کنند. اما هیچ شخصی‌درمورد نظم و سازمان اسلامی بطور کلی باب صحبت را نمی‌گشاید.

مسایل دیگری نیز نیازمند پاسخ اند. فقر را چگونه باید در دولت اسلامی محو نمود؟ چگونه باید قدرت فئودال راکه مغز دهقان را در زنجیر کشیده و مسئول اصلی عقب‌ماندگی کشور و جهالت است درهم شکست؟

هیچ فردی به این مسایل و مسایل اصلی دیگری از این قبیل جواب نداده است. از میان روشنفکران و سیاستمداران اسلام‌گرا، چه قدیمی و چه جدید هیچ یک شاگرد مستعد و جدی علوم طبیعی و اجتماعی نبوده اند. آنان از چگونگی تشکیل و انحطاط جوامع بی‌خبرند.

اسلام بمثابه یک دین طبیعی وحی گردید، اما ۱۰۰۰ سال قبل دروازه های اجتهاد رسماً مسدود گردید و از آن زمان تاکنون هیچگونه تکامل ایدئولوژیکی پدید نیامده است. از ۳۰۰ سال به اینطرف هیچ ارتش اسلامی ارتش غیراسلامی را شکست نداده است، جهان اسلام در انکشاف علم و فرهنگ جهانی سهم نگرفته است؛ زیرا ملایان جاهل و نظم فئودال ـ سلطنتی تصمیم به انکار واقعیت های جهان و در جهل نگهداشتن مسلمانان گرفته است.

زمانیکه از واژگونی نظام ملکی ـ نظامی و قتل فرماندهان ارتش آگاه شدم، بسیار به وجد آمدم اما نه بخاطر خود توطئه بلکه از آن جهت که می‌خواستم در مورد طرح و ریخت نظام اسلامی اطلاع بیشتری کسب نمایم.

... اما متن اعلامیه‌ایکه قرار بود بعد از قتل افراد ملکی و نظامی دولت فعلی، از جانب «امیرالمؤمنین» جنرال ظهیرعباسی صادر گردد به دست روزنامه «جنگ» رسیده است.

در اعلامیه مذکور که از جانب مولانا عبدالقدیر دیروی نوشته شده، آمده است که «معضلات ما بدلیل حاکمیت یک زن و اعمال سرمایه‌داران بود، اما چشمان ما باز نشد....»

فردی که قرار بود در سلک امیرالمؤمنین در بیاید در خطابش به ملت با محکوم نمودن حزب مردم پاکستان و مسلم لیگ می‌گوید:

«سر از حالا همه آنانیکه به عظمت الله، پیامبر و فامیل و انصارش و سایر انبیاء بی‌حرمتی روا دارند مجازات شرعی خواهند شد. سیستم سود فوراً از بین می‌رود. صنعت فلم منع گردیده، دکانهای کاست ویدیویی بسته می‌شوند. زنان باید حجاب شرعی را مراعات نموده و نباید با مردان خلط گردند و نیز نباید عکاسی شوند. هیچ روزنامه‌ای تصاویر زنان را ـ حتی در اعلانات به چاپ نرساند. سیستم تعلیم و تربیه مختلط از بین می‌رود. بساط آنتن های بشقابی، ویدیو و تلویزیون برچیده می‌شود. کاست موسیقی فلم ممنوع می‌شود. تنظیم خانواده پایان یافته و قوانین خانواده تجدید می‌گردد. در مساجد به یک وقت اذان داده می‌شود تا دکانداران جهت ادای نماز، همزمان دکان هایشان را بسته نمایند. برای همه کارمندان دولتی ادای نماز

بقیه در صفحه ۸۷

رشته‌های گلبدین و برادران با سی آی ای و اقمار

گلبدین مزدور «سیا» یا استخبارات انگلستان؟

کمتر از یک ماه بعد از لشکرکشی روسها به افغانستان، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر آقای زبگنیو برزنسکی در گذرگاه خیبر میل تفنگی را به آنسوی مرز (افغانستان) نشانه گرفت. برزنسکی در پاکستان حامل تعهد رئیس جمهور جیمی‌کارتر بود مبنی براینکه ایالات متحده حاضر است تا برای دولت ضیاالحق کمک نظامی وسیعی جهت تقویت بنیاد مقاومت مجاهدین افغان علیه متجاوزان روسی نماید.

با قبول استراتژی ژئوپولیتیکی که از جانب انگلستان بخاطر تشجیع و تقویت گسترش بنیادگرایی اسلامی طراحی گردیده بود، دولت امریکا برای ایجاد تروریزم بین‌المللی نوین که بسیار بیشتر از دستگاه تروریستی جهانی‌ایکه در دهه ۱۹۷۰ رهبران بعضی از کشورها را از پا درآورد، مخوف بود کمک کرد. تروریزم جهانی نوین در سالهای ۸۹-۱۹۷۹ حول مجاهدین ورزیده‌ی جنگ افغانستان ایجاد گردید که مسئول حوادثی تروریستی مثل انفجار مرکز تجارت جهانی در فبروری ۱۹۹۳ در نیویارک می‌باشند.

از دیدار برزنسکی از گذرگاه خیبر به اینسو، طی مدت ده سال ایالات متحده رسماً ۳ بلیون دالر به مجاهدین افغان علیه ارتش سرخ ارسال داشته است که در مقایسه با هزینه‌ی کل مساعدت امریکا مقدار نسبتاً ناچیزی می‌باشد.

طیف وسیعی از کشورها - از انگلستان و اسراییل تا عربستان سعودی، کویت، مصر، چین و حتی ایران - مشترکاً معادل همان مبلغ (۳ بلیون دالر) سهمیه شان را پرداخته اند.

براساس یک منبع معتبر استخباراتی امریکا، سهم مشترک شرکتهای کالی کارتل (Cali Cartel) و میدلن (Medelline) برای مجاهدین افغان ۱۰ تا ۲۰ بلیون دالر بود!

تا اواسط دهه ۱۹۸۰، «هلال‌تلایی» که از ایران تا افغانستان و پاکستان امتداد می‌یابد، نصف‌کل هیروئینی را که به کوچه های ایالات متحده می‌رسید تهیه می‌کرد. ولایت شمال غربی پاکستان(NWFP) به مرکز تبادل اسلحه در بدل مواد مخدر تبدیل گردیده بود. تا ۱۹۸۸ درآمد ناخالص پاکستان از بابت فروش تریاک و هیروئین به ۸ تا ۱۰ بلیون دالر در سال می‌رسید. رقم فوق دربرگیرنده یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی پاکستان می‌باشد. آمار و ارقام اداره‌ی کنترول مواد مخدر امریکا(DEA) افغانستان را تاهنوز همچون سال ۱۹۹۴ بمثابه منبع یک سوم کل هیروئینی که در امریکا بفروش رسیده، می‌شناسد.

قبل از آغاز جنگ افغانستان در ۱۹۷۹، تولید تریاک منطقه نسبتاً ناچیز بود.... هرمقدار تریاکی که تولید می‌گردید به مصرف جمعیت معتادان آسیای جنوبی می‌رسید. اما جنگ افغانستان وضعیت را دگرگون نمود.

بعد از خروج ارتش شوروی در فبروری ۱۹۸۹، افغانستان به میدان جنگ گروههای مجاهدین رقیب که بیشتر علاقمند به کنترول مزارع پرمنفعت تریاک اند بدل گردیده است. آنان همچنان علاقمند اند تا از پایگاههای نظامی زمان جنگ و ذخایر هنگفت اسلحه و تجهیزات بمثابه پایگاه آموزشی نسل نوین تروریستان جهانی استفاده نمایند. به قول یک مقام استخباراتی امریکا، ایران خالیگاهی راکه در اثر خروج ناگهانی امریکا ایجاد شده بود با عجله پر نمود.

در مرکز تلاش برای تولید مواد مخدر و تدارک ترور، گلبدین حکمتیار رهبر یکی از هفت تنظیم جهادی رقیب قرار دارد که از حمایت فعال استخبارات نظامی پاکستان (ISI) برخوردار است.

با آنکه دیپلمات‌ها و دفاتر استخبارات امریکایی که در پاکستان وظیفه داشتند اغلب از نظرات قویاً ضد غربی حکمتیار و طرفداری او از ایران و روابط احتمالی وی باکی‌جی‌بی هشدار می‌دادند و حتی از مقام بلامنازع وی بمثابه «سلطان هیروئین» سخن می‌گفتند، اما نیروهای گلبدین حکمتیار بخش اعظم کمک نظامی امریکا و سایر کشورها را دریافت می‌نمود. گزارش‌های استخباراتی که در مورد انکشاف جنگ به واشنگتن می‌رسید مغرضانه و یک‌جانبه بود و در آنها مجاهدین حکمتیار، به غلط بمثابه موفق‌ترین جنگجویان ترسیم می‌گردیدند. گزارش‌های پنتاگون و سی‌آی‌ای اغلب مشابه گزارش‌هایی بود که از جانب سرویس استخباراتی انگلستان تهیه می‌گردید البته با همان غلط های چاپی و املایی.

گزارش‌های موثق حاکی از آن است که حکمتیار بیشتر وقت و تلاشش را در جنگ با گروههای مجاهدین می‌گذراند تا علیه روسها. چند ماه بعد از خروج روسها از افغانستان، خبرنگار (CBS) کرت لوبیک (Kurt Lohbeck) شاهد ارسال مقدار معتنابه اسلحه توسط مقامات استخباراتی امریکا به کمپ حکمتیار در مرز افغانستان - پاکستان بود. به قول کرت لوبیک دولت جورج‌بوش آنقدر بر فتح و غلبه حکمتیار بعد از ختم جنگ تأکید می‌ورزید که درحالیکه ارسال اسلحه به حکمتیار جریان داشت، به دیپلمات‌های امریکایی دستور داد تا از هرگونه انتقاد علنی علیه حکمتیار خودداری کنند.

زمانیکه رونالد ریگن در جنوری ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری رسید، هدف امریکا در رابطه با افغانستان تغییر کرد. از آنجاییکه اداره ریگن به

مجازات مضاعف روسها قانع نگردید در صدد برآمد تا ارتش سرخ را از افغانستان اخراج نماید. برای نیل به این هدف لازم بود که یک نیروی جنگی مجاهدان مرکب از حدود لااقل ۱۵۰۰۰۰ نفر ایجاد گردد. بناءً کوششی جهانی جهت سربازگیری براه افتاد که مجامع افغانان در تبعید اروپا، شمال افریقا و سایر مناطق اسلامی جهان و کوچه های امریکا را دربر می‌گرفت.

هنگامیکه ارتش سرخ اخراج نیروهایش را از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹ تکمیل نمود، صفوف گروههای مجاهدین افغان از جنگجویانی مشبوع شد که بخاطر جنگ علیه «شیطان بزرگ ملحد» در مسکو استخدام شده بودند. از بطن این عملیات نیروی جنگی مزدوری شامل قریب ۱۰۰۰۰ جنگجو سر زد که اکنون خشم شان را از مسکو بسوی غرب متوجه نموده و در شرایط حاضر بزرگترین نیروی بالقوه تروریستی را که تا حال شاهد آن بوده‌ایم تشکیل می‌دهند.

در میان «جنگجویان کهنه کار جنگ افغانستان» ۵۰۰۰ سعودی، ۳۰۰۰ یمنی، ۲۰۰۰ مصری، ۲۸۰۰ الجزایری، ۴۰۰ تونسی، ۳۷۰ عراقی و ۲۰۰ لیبیایی شامل می‌باشند. مطابق گزارش جن (Jane) پایتخت چیچنستان، گروزنی به «نقطه کلیدی عبور جنگجویان کهنه کار عرب جنگ افغانستان» تبدیل شده است.

در حالیکه اکثریت این جنگجویان مجرب شامل بخش تروریزم جهانی نوین نیستند، اما تعدادی کافی آنان از طرف استخبارات انگلیس، ایران و یا سایر سرویس های استخباراتی و سندیکا های جنایت‌پیشه استخدام گردیده اند که در حال حاضر به مسئله نگران‌کننده و جدی‌ای برای امنیت ملی کشورها به حساب می‌روند.

در می ۱۹۷۹، زمانیکه رئیس منطقوی سی‌آی‌ای، جان‌جوزف‌ریگن برای نخستین بار با هیئت منتخبی از رهبران جنگ افغانستان دیدار کرد، امریکا در پشتیبانی مالی از گروههای افغانی تحت‌الحمایه پاکستان دخیل گردید. مقامات پاکستانی به امریکاییان اظهار نمودندکه از میان شش رهبر گلبدین حکمتیار باتجربه‌ترین، مجهزترین و محبوبترین می‌باشد که فعالانه در جنگ علیه رژیم پوشالی مسکو در کابل شرکت دارد. اداره‌ی ریگن که فاقد اطلاعات مستقل در مورد شورشیان افغان بود، راهی نداشت جز اینکه به اطلاعات آی‌اس‌آی تکیه کند و همه‌ی آن اطلاعات، دروغی بیش نبود که از جانب انگلستان ساخته و پرداخته شده بود.

جالب اینجاست که آقای ستند فیلد ترنر (رئیس «سیا» در دوران کارتر) اساساً علیه برنامه کمک به مجاهدین افغانستان صدای اعتراضش را بلند کرده بود. براساس نوشته‌های متعدد و منجمله شرح حال ویلیام‌کیسی، ترنر از اینکه استخبارات امریکا تقریباً زیر سلطه‌ی استخبارات انگلیس رفته احساس ناراحتی بسیار می‌کرد. این البته بدون شک انگلستان بود که امریکایی‌ها رادرتقبل سرپرستی جنگ علیه روسهادرافغانستان‌تشویق کرد. نگرانی‌های ترنر از جانب کارتر که روز بروز زیر تأثیر مشاور امنیت ملی‌اش، برزنسکی قرار می‌گرفت، نادیده گرفته شد. برعکس برزنسکی توسط یک مقام ارشد استخباراتی انگلیس، داکتر برناردلیوس (Bernard Lewis) عرب‌گرای تحصیلکرده‌ی آکسفورد اغفال گردیده بود که می‌گفت از بنیادگرایی اسلامی می‌توان بصورت کارت «جیواستراتیژیک» بخاطر بی‌ثبات نمودن امپراتوری شوروی در سراسر آسیای جنوبی استفاده کرد.

پس از پانزده سال، بعضی مجاهدان افغانی، همان هایی که ضرب شستی که به مسکو نشان دادند به نیروی تروریستی بین‌المللی تبدیل گردیده و جرایم فجیعی را در خیابان‌های امریکا (بشمول جلو دروازه اصلی مقر سی‌آی‌ای) مرتکب می‌شوند. یک مقام ارشد سی‌آی‌ای تم‌وینر (Tim Weiner) که در جنگ افغانستان نقش مرکزی داشت به خبرنگار «نیویارک تایمز» اعتراف نمود که در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، زمانیکه امریکا برای اولین بار شروع به ارسال بلیونها دالر کمک به افغانان کرد، در مخیله‌ی هیچ فردی در استخبارات امریکا خطور نمی‌نمود که پروگرام مذکور می‌تواند عقب‌گرد و عکس‌العمل خونین داشته باشد.

چارلز جی-کوگن رئیس عملیات سی‌آی‌ای در خاور نزدیک و آسیای جنوبی از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ به وینر گفت: «این فرض که مجاهدین مقیم امریکا، مرتکب اعمال تروریستی خواهند شد آنزمان به فکر ما نمی‌رسید. ما در افغانستان کاملاً در جنگ علیه روسها مشغول شده بودیم. این پیآمد مهمی است که فکرش را هم نکرده بودیم.»

عملیات مجاهدین در داخل افغانستان بسیار پیش یعنی در ۱۹۷۴، زمانیکه صدراعظم پاکستان ذوالفقارعلی بوتو مسئولیت تجهیز و آموزش ۵۰۰۰ چریک را زیر رهبری یک جوان متعصب اسلامی، گلبدین حکمتیار به عهده گرفت، شروع شد که هدفش بی‌ثباتی افغانستان و تضعیف رئیس جمهور داوودخان در تعقیب سیاستش مبنی بر ایجاد ملت «پشتون بزرگ» که تا درون «ولایت شمال غربی» پاکستان امتداد می‌یافت، بود.

بررسی دقیق مؤسسه مخفی‌ای که بخاطر حمایت از مجاهدین افغان علیه ارتش سرخ ایجاد گردیده بود، نشان می‌دهد که کل برنامه، از بالا به پایین از لندن اداره می‌گردید. پروگرام یا مستقیماً توسط افراد ارشد استخبارات انگلیس مثل رئیس شورای اختصاصی، آقای لارد کرن‌بورن (Cranbourne) و یا هم توسط انگلیس دوستان در سرویس استخبارات امریکا مثل بانکدار وال‌ستریت، جان‌ترن (John Train) و رئیس «کمیته نجات جهانی» لیوچرنی (Leo Cherne) اداره می‌گردید.

افراد بخش خصوصی مثل جان‌ترن و لیوچرن که پروگرام کمک رسانی امریکا را به نیروهای حکمتیار هماهنگ می‌کردند، از جمله‌ی مقامات ارشد در پیشبرد برنامه‌ایکه از جانب بوش اداره می‌گردید بشمار می‌رفتند.

خلاصه‌ی مقاله جیفری اشتن بک «فرنتیرپست»، ۲۲ اکتبر ۱۹۹۵ □

پیروزی پولن دیوی در انتخابات

براساس خبرگزاری فرانسه (۱۱ می ۱۹۹۶) در انتخابات اخیر هندوستان پولن‌دیوی که به «ملکه یاغی» مشهور است توانست از حوزه انتخاباتی میرزاپور، جنوب ایالت اترپردیش هند به حیث کاندیدای حزب سوسیالیست چوکی پارلمان را اشغال نماید.

دیوی که در یک خانواده تهیدست قایقران متولد شده در سن ۱۱ سالگی به عقد مردی در آمد که ۲۰ سال از او بزرگتر بود. وی چند ماه بعد از خانه شوهرش فرار نموده سپس بوسیله اوباشانی ربوده شد. آنان وی را در خانه‌ای محبوس نموده شبانه مورد تجاوز جمعی قرار می‌دادند. پولن بعد از سه هفته فرار نموده در فبروری ۱۹۸۱ به سرکردگی باند خودش به قریه قریه «بیمای» بازگشت و ۲۲ مرد آن قریه را به انتقام از تجاوز جمعی سر به نیست‌نمود وبعد درفبروری ۱۹۸۳ خود راتسلیم پلیس‌کرده یازده سال رادر زندان گذراند. وی در فبروری ۱۹۹۴ از زندان رها شده و با «امید سنگ» از فعالین حزب ناسیونالیست ازدواج نمود. پولن دیوی در انتخابات‌اخیربه طرفداری‌ازطبقات محکوم‌به مبارزه انتخاباتی پرداخت و وعده داده که از این طریق برای رفاه و بهبود وضع زندگانی آنان تلاش خواهد کرد.

دیوی که خود رنج و درد توده‌های محکوم هند و مشکلات و ستم‌هایی را که بر آنان روا داشته می‌شود با گوشت و پوست احساس کرده، از بین آنان‌برخاسته وبخاطرمقاومت و روحیه ستیزه‌جویی‌اش موردحمایت وتوجه توده‌هاقرار گرفته،در عمل درخواهدیافت که رفع‌این درد و ستم بهیچوجه از طریق پارلمانی که درآن مرتجعترین وستمکارترین فیودالها و سرمایه‌داران لانه گزیده و به مکیدن شیره‌جان بی‌نوایان هند مشغول اند، ممکن نیست.□



پولن دیوی با یکی از محافظانش در جریان مبارزه انتخاباتی

اربـابـان و مـزدوران

در اواخر فبروری امسال سمیناری تحت عنوان «پروسه صلح در افـغانستان» تـوسط سـازمان پـژوهشی مـربوط جـنرال اسـلم‌بیگ و «بنیاد هانش سیدل» آلمانی برگزار شده بود که روزنامه «فرنتیرپست» مورخ ۲۷ فبروری راجع به آن نوشت:

«در باره عامل طالبان در بحران افغانستان شـرکت‌کنندگان سـمینار اتفاق نظر داشتند که طالبان افراطیونی اند با آگاهی ناچیزی از شریعت که می‌خواهند خود را برمردم افغانستان تحمیل کنند. جنرال مـتقاعد کـمال متین‌الدین با نقل قول از قاضی حسین‌احمد متذکر شد: «آنان قابلیت طالبان را نسبت به تفسیر شریعت با توجه به اهداف متضمن پیشرفت و شکوفایی درکشورمسلمان به‌دیده تردیدمی‌نگرند...بیانیه‌های رهبران طالبان واعمالی که در مناطق تحت کنترول شان انجام داده اند، آنان را در زمره افراطیون قرار می‌دهد.» جنرال مذکور از نتایج منفی ظهور طالبان به پاکستان هشدار داد که «هیجان مذهبی آنان (طالبان) پاکستان را درخواهد نوردید.»

جنرال سابق میرزااسلم‌بیگ با اشاره به منشاء طالبان گفت که در اوایل سالهای ۸۰ وقتی ولایت کنر آزاد شد، سلسله‌ای از مدرسه ها به کـمک عربستان و امریکا برای کودکان یتیم و معیوب تأسیس گردید. او یاد آورشد که در ۱۹۸۶ ـ ۱۹۸۴،تصمیم گرفته شـدبین‌افـغانستان سـوسیالیستی و پاکستان حایلی به میان‌آیدبناءً دومین بارسلسله‌ای‌ازمـدارس مـذکوردر مرزهای صوبه سرحدایجادگردیدکه معلمانش هم‌ازعربستان آمده بودند.»□

سرقت هفتاد هزار دالر از دفتر سازمان ملل متحد در کابل

ماموران سازمان ملل بروز ۴ شنبه گفتند که مبلغ ۷۰ هزار دالر از دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل برای مهاجران دزدیده شده است.

تیری پینفزنر رئیس دفتر UNHCR گفت که دو تن از کارمندان آن مؤسسه و ۱۳ افغان دیگر در رابطه با سرقتی که ماه گذشته رخ داده دستگیر شده اند. او گفت: «این سرقت احتمالاً چندین پروگرام امدادی نمایندگی را که با کمبود مالی مواجه است فلج خواهد کرد.»

پینفزنر ضمن تأکید بر تحقیقات و عمل قاطع علیه مجرمین بوسیله مقامات افزودکه دزدان‌از یکـی‌از فـقیرترین مـلل جـهان دزدیـده انـد.

«فرنتیرپست»، ۲۰ جون ۱۹۹۶

ولی آقای پینفزنر نمی‌داند که وقتی رهزنان و خیانتکاران حاکم از ربودن عفت و ناموس مردم ما دستبردار نباشند دزدیدن پول برایشان امری عادی می‌باشد. او در عالم بی‌خبری از ماهیت جنایتکاران مسلط در کشور، توقع دارد تا در گرفتاری دزدان «قاطع» باشند!□

رشید - جلال آباد

جهادیان د ښځو په پوهه کې خپله ورکه وینې

څه موده وړاندې د پېښور «وحدت» ورځپاڼې تردې عنوان لاندې یو مضمون خپور کړی وه: «کابل کې په مخلوط تعلیمي نظام د خفګان اظهار: د مشرقي ولایتونو د اسلامي شورئ غړي قومندان تورياليي په کابل او نورو ولایتونو کې د شرعي خلاف مخلوط تعلیمي او اداري نظام باندې د خفګان څرګندونه کړې او ویلي یې دي چې دا وضعه د هیڅ یو مسلمان لپاره د زغم وړ نه ده» او د شرعي حجاب په مراعاتولویې ټینګار وکړ.

زه تر هر څه مخکې له جهادي قومندان څخه دا پوښتنه کوم چې لارې شکول، د کورونو وهل، اجرتي قتلونه، د خلکو په ناموس باندې تیرې کول، له خلکو جرماني ټولول، په وچ زور د عشر او ذ کات ټولول، بیت‌المال لوټول، دبرق ستنې او تارونو خرڅول او... نور چې ستاسو «جهادیانو» د معیشت د تأمین وسایل او منابع دي نو دا راته ووایه چې یوې ښځې مخ ښکاریدل به دیر غټ جرم وي او که‌ستاسي دا پورتنې «جهادي» فعالیتونه؟

هغه ځوک چې خمکه نلري‌او ستا د پلار په ځمکې کې‌د غنمولو کوي‌ځوانه لوراو ښځه‌یې د ډوډۍ پیدا کولولپاره‌په سروغرمو چې جامي‌یې هم شکیدلې وي او بدن یې ورڅخه ښکاري د غنمو وږي ټولوي او ته ورته په پوله چکر وهې نو بیا دا حالت درته د زغملو وړ ده خو هغه پیغله چې بدن یې په پا کوجامو پټ دی د تحصیل لپاره، چې‌قرآنی حکم دی، په خپله لاره روانه وي د زغملو وړ نه ده؟

هغه ښځه چې کونده ده واړه بچیان یې خورا کغواړي او په ډیر مجبوریت د قومندان صاحب یا جهادي امیر په کور کې نوکري کوي‌چې په شرعي لحاظ د ده ورسره هیڅ قرابت هم نشته، شپه او ورځ خدمت کوي مخ او لاسونه یې څه، چې د کار په وخت کې یې د بدن نورې برخې هم ښکاري په ګرم تنور کې ډوډۍ پخوي، جامې وینځي، ماشومان صفا کوي او که کوم کار ورنه پاتې شي بدې او سپکې سپورې خبرې اورې او عزت او غرور یې هم پایمال دی خو د بنسټپالو سینه دومره پراخه ده چې دا ټول په ورین تندي زغملې شي لا کنکه یوه ښځه د قام او ولس یا انسانیت د خدمت لپاره ټولنیزو کارونو کې برخه اخلي نو بیا ورته د زغملو وړ نه ده.

د غلو، جنایتکارانو او اخلاقي منحرفینو په واسطه د چادرې استعمال کومه نوې خبره نده لکه تاسو چې د ډیرو او پکول په وسیلې خپلې واقعي کرغیړنې څیرې له خلکو پټوې او تیر باسې یې چادرې او بوکره هم یواځې ستاسو په شان انسانانو د ګناهکارو څیرو پټولو لپاره منلې شي دي.

پیښور کې د اریپور، ناصرباغ، بهه‌بیرې، خراسان، پهلوان کمپ او نورو اکثروکمپونو د اوسیدونکو ښځې او لوڼې چې هر سهار له کورونوراوځي او د کمپونو شاوخوا ځمکو کروندوکې سابه، وابښه او خس او خشا کراټولوي او د ځمکو خاوندان ورته هره ورځ بدې بدې خبرې کوي، نو دا ووایه چې اوس خو کابل کې روسان هم نشته دا بې‌عزتي د چا له لاسه ده؟ څنګه دلته د شرعي حجاب پروا نشته او ټول جهادیان یې زغملې شي؟ که ستاسي د سپیتانې جګړې نه وي دوی به ولې بې ستره او بې پته کیدلې؟

نه تورياليي خانه ستا اصلي خبره‌بیا هم د حجاب او شریعت خبره نده، د مسلماني په نوم په دروغو سره خلک مه‌تیرباسی خبره دا ده چې تاسو بنسټپالو ته د مخ لوڅولو مسئله دومره اهمیت نلري بلکه اصلي ضدیت یواځې د ښځو له علم او پوهې سره ده، بې ځایه نه ده چې تاسې د ښځو له پوهې څخه ویریږئ ځکه چې د هغوی په پوهیدلو او یو موټې کیدلو کې خپله بربادي او ورکه وینئ.□

سنگسار زن و مرد جوانی در قندهار

کویته ـ براساس گزارشی که از آن سوی مرز رسیده گفته می‌شود که یک زن و مرد جوان به اتهام ارتباط نامشروع در شهر قندهار سنگسار گردیدند.

محکمه شرعی به ریاست مولوی سیدمحمد، زن و مرد مذکور را مقصر دانسته حکم‌مرگ در ملاء عام را صادر نمود.

نام مرد مجرم تورلالی گفته می‌شود در حالیکه اسم زن از جانب طالبان حاکم در منطقه مذکور فاش نگردید. گفته می‌شود که مجرمان بالاتر از بیست سال داشتند.

مطابق قوانین اسلامی، شخصی که مرتکب «زناء» می‌گردد باید سنگسار شود. اما صدور این حکم بسیار مشکل است زیرا شواهد مشخص و صریح لازم است تا اتهام ثابت گردد. بناءً اجرای این حکم در کشورهای اسلامی بسیار نادر است.

«نیوز»، ۱۵ جولای ۱۹۹۶

درین باره حتی نویسنده‌ای پاکستانی که هنوز از کان و کیف واقعی جانور صفتانی که در افغانستان قدرت را در دست دارند، بی‌خبر است می‌نویسد:

«اخیراً در قندهار یک مرد و زن مسلمان را به جرم ارتکاب زناء دستگیر نمودند. آنان براساس قوانین اسلامی سنگسار گردیدند. مسئله اینست که آیا فلسفه‌ی اجتهاد می‌تواند کاری به نفع چنین اشخاص انجام دهد؟ آیا می‌توان مردم قندهار را آگاه نمود تا دریابند که شهوت قدرت جنایتی بس بزرگتر از شهوت تن آدمی می‌باشد؟ سنگسار نمی‌تواند زناء را محو نماید...»

(«اقبال و اجتهاد»، «نذیرصدیقی»، «نیوز»، ۳۱ جولای ۱۹۹۶)□

بنی‌صدر: رهبران ایران تروریست اند

ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور سابق ایران بروز پنجشنبه در میان تدابیر امنیتی شدید در محکمه‌ای در برلین حاضر شد و اظهار داشت که قتل سه تن از رهبران کُرد در سال ۱۹۹۲ در شهر برلین‌ازطرف رهبران‌ارشددولت‌اسلامی‌ایران تصویب گردیده بود.

بنی‌صدر با متهم نمودن آیت‌اله علی‌خامنه‌ای رهبر روحانی و علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی رئیس جمهور ایران گفت: «از نقطه نظر مذهبی حکم تنها از جانب خامنه‌ای و از لحاظ تشکیلاتی صرف توسط رئیس جمهور ایران تصویب شده می‌تواند.»

و همچنان افزود که در شروع هفته جاری گروهی تروریستی به خاطر کشتن وی به برلین اعزام شده بودند.

قابل یادآوریست که مقامات قضایی آلمان علی‌فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت آقای رفسنجانی را نیز متهم به طرحریزی و رهبری تعلیمات تروریستی علیه مخالفان رژیم ایران کرده است.

«مسلم»، ۲۴ اگست ۱۹۹۶

عفوبین‌الملل از اربابان بنیادگرایان می‌خواهد تا از ارسال اسلحه به افغانستان خودداری کنند

پشاور ـ عفوبین‌الملل از مجامع بین‌المللی تقاضا نمود تا نگرانی شان را از امریکا، روسیه، پاکستان، عربستان سعودی، انگلستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران، هند، مصر، ترکیه، لیبی و سودان بخاطر ارسال اسلحه از جانب آنان به افغانستان که نقض حقوق‌بشر را در کشور جنگ‌زده وخیم‌تر می‌سازد ابراز نمایند.

اعلامیه‌ی خبری عفوبین‌الملل (شعبه‌ی پاکستان)، نگرانی‌اش را از افزایش خطرناک نقض حقوق‌بشر در افغانستان بیان داشته ادعا می‌کند که بعضی کشورها به گروههای افغان درگیر جنگ اسلحه می‌فرستند. عفوبین‌الملل این کشورها را مسئول تخلفات جاری از حقوق‌بشر در افغانستان محسوب نمود.

عفوبین‌الملل از همه احزاب درگیر معضله‌ی افغانستان بشمول مقامات دولت انتقالی و رهبران همه گروههای درگیر در افغانستان مصرانه تقاضا کرد تا توصیه‌های ذیل را فوراً اجرا نمایند:

- احترام به حقوق‌بشر و قانون بشردوستانه.
- افشای واقعیت در مورد نقض حقوق‌بشر.
- اجرای کنترل مؤثر جهت جلوگیری از تخلفات.
- خاتمه بخشیدن به کشتارهای خودسرانه و عمدی.
- احتراز از شکنجه و بدرفتاری نسبت به زندانیان.
- جلوگیری از گروگان‌گیری، توقیف زندانیان عقیده‌ای و بازداشت افرادی که معترف نیستند.
- روشن نمودن سرنوشت زندانیانی که به جرمی اعتراف نکرده اند.
- اجازه دسترسی بدون قید و شرط به سازمانهای جهانی.

عفوبین‌الملل همچنان از دولتهایی که به هریک از نیروهای افغانی تجهیزات نظامی و آموزش می‌دهند خواست تا ضمانت نمایند که اسلحه بخاطر ارتکاب و یا تسهیل تخلفات از حقوق‌بشر بکار گرفته نمیشود و باید شدیدأمراقب وضع‌باشند. عفوبین‌الملل‌از سازمان ملل نیز تقاضا بعمل آورد تا مطمئن باشد که مأموران ویژه‌اش در امور افغانستان در افشای نقض حقوق‌بشر و بدرفتاری علیه زنان افغان، با تمام امکانات بکوشند.

عفوبین‌الملل از اعضای سازمان کنفرانس اسلامی نیز تقاضا نمود تا وضعیت حقوق‌بشر در افغانستان را محکوم کرده و در جهت خاتمه بخشیدن به آن فعالانه سعی بخرج دهد.

(«فرنتیرپست»، ۷ جنوری ۱۹۹۶)□

نامه‌ی معلمی از کابل به یکی از شاگردانش

«...

سودابه عزیز، شهر کابل از آنچه که فکر می‌کردم به مراتب بیشتر ویران، تباه و به خرابه‌ای خوفناک بدل شده است. کوچه‌ها و سرکها از کانتینرهای که به حیث دکان خوراکه فروشی، چوب‌فروشی، زغال فروشی و پرزه‌فروشی استفاده می‌شود، پُر است. مواد خوراکه در شهر است لیکن جز مشتی از تفنگداران چپاولگر کسی دیگر توان خریداری آنرا ندارد. از طرف چاشت و شام صدها کودک گرسنه که اکثراً در سنین ۵ ـ ۱۲ سال هستند صرف بخاطر نان خشک گدایی می‌کنند. چنین معلوم می‌شود که عده‌ای از این اطفال به فامیل های مرفه چند سال پیش تعلق دارند که هیچ وقت گدایی نکرده اند، حتی شیوه خواستن به اصطلاح خیرات را هم چندان بلد نیستند. از خواستن "خیرات" بسیار خجالت می‌کشند بعد از تک تک دروازه دور ایستاد می‌شوند تا مبادا باز هم با کدام "جهادی" بی‌ناموس سرخورند ولی مجبور اند به هر در و دیواری سربکشند. اکثر شان نحیف و لاغر اند. در سیمای شان نشانه های سؤتغذی از دوربه مشاهده می‌رسد. این اطفال بعوض آنکه درس بخوانند مجبور هستنداز صبح تاشام بخاطر پیدا کردن نان خشک سرگردان باشند.

در چهره‌ی معصوم و بشاش کابلیان هیچ سراغی از آن شادابی و لبخندی که در سالهای قبل از تجاوز بنیادگرایان بطور نسبی وجود داشت، نیست. تقریباً همه مردم اعم از زن و مرد، کودک و جوان و در هر جا، در موترهای شهری، در سرک ها و پیاده‌روها، دکان‌ها و هوتل‌ها، خانه ها و حتی در دوایر رسمی «دولتی» همیشه در فکر غرق هستند. با خود زیرلب گپ می‌زنند و بعضاً بدون آنکه خود متوجه باشند بی‌اراده دست و انگشتهای خود را تکان می‌دهند. اینان را کدام مسایل اینقدر مورد فشار و اذیت قرار داده است؟ شاید فکر پیدا کردن یک قرص نان برای خود و اولاد چند روز گرسنه شان؛ شاید محاسبه دخل و خرجی که هر روز به مرگ و افلاس روبرو می‌شوند، شاید فکر تهیه یک چارک زغال یا چوب برای نجات کودکان شان از سرمای سخت و بی‌رحم زمستان؛ شاید کوتاهی و عدم رسیدگی به تداوی مریضان یا زخمیان‌شان؛ شاید عجز و ناتوانی از دوباره آباد ساختن خانه‌ی ویران شده؛ شاید فکر روزشماری برچیده شدن تومار بنیادگرایان از وطن؛ شاید فکر روز انتقام شهیدان از وطن‌فروشان و بنیادگرایان یا شاید فکر استقبال از یک توفان عظیم توده‌ای و رهاییبخش که بیخ و بن این همه درد و رنج را برکند؟ و صدها شاید دیگر که نمی‌توان همه‌ی آنها را برشمرد. لیکن یک چیزیکه در قدم اول می‌توان در سیمای هر یک از کابلیان دید، همان نفرت وکینه‌ی مقدس از وطن‌فروشان و بنیادگرایان خاین به ملت است. در شرایط فعلی اساسی‌ترین کار مبارزان، پیدا کردن بهترین راه پیوند دادن و یکجا ساختن این حلقه‌های داغ و آتشین که



نه غم کشته شدن پدر و مادر ناکام تو و نه هزاران دیگر هیچگاه از دل معصوم گرفته‌ی تان زدوده نخواهد شد مگر اینکه روزی هم ناظر رقص اجساد جنایتکاران جهادی بر سر چوبه‌های دار باشید

ازهم‌گسیخته وپراکنده‌درکوچه‌ها و خیابانهای شهر کابل و سایر نقاط کشور می‌باشد. اگربتوانیم‌ازاین حلقه‌های منفرد یک زنجیر محکم و ناگسستنی‌بسازیم، می‌توانیم‌کشتی‌انقلاب راتوسط‌آن‌به ساحل پیروزی بکشانیم. دست و پای و دهن مرتجعین و خائنین رابا‌آن ببندیم. انجام این کار یکی از وظایف و مسئولیتهای پرافتخار ما را می سازد. آینده کشور و جامعه بدون شک بشما جوانان رابطه می‌گیرد و وظایف تانرا بیشتر از پیش سنگینی می‌بخشد و آمادگی و فداکاری بزرگی طلب می‌کند. آماده شدن به این کار بازهم به آگاهی انقلابی ضرورت دارد، چیزیکه یک لحظه هم نباید از کسب و بکار برد آن غافل بمانید». □

تنزل دولت چین در نقش دلال بین «حکومت افغانستان» و پاکستان

مردم ما فراموش نکرده اند سالها پیش وقتی سر خاینی چون گلبدین، «وزیر خارجه» نامیده و علم شد، چین اولین دولتی در جهان بود که او را به پیکنگ دعوت کرد و بدینصورت خشم و نفرت مردم ما را علیه این حرکت منزجرکننده و در مجموع سیاستهای سازشکارانه و ضد انقلابیش در رابطه با افغانستان برانگیخت.

دولت چین از مدتها به اینسو همواره کوشیده تا در همنوایی کامل با ارتجاع پاکستان، بدون چون و چرا از فاشیست‌ترین و کثیفترین نیروها و سرکردگان اخوانی در افغانستان به حمایت برخیزد.

هنگامی که محمد رضاشاه در محاصره شعله‌های خشم مردم ایران راه فرار می‌پالید و تمامی دولتهای دنیا از نزدیک شدن به او و رژیمش احتراز می‌جستند، هواگوفن (رئیس حزب و دولت وقت چین) به تهران رفت و در نتیجه لکه‌ی سیاهی را برای تاریخ سیاست خارجی آن کشور کمایی کرد.

ولی گویی دولت چین از آن شرمساری تاریخی درس نگرفته که دربدر بدنبال بنیادگرایان خاین وطنی و استقرار دولت شان است. طبق گزارش خبرگزاریهای جهانی در اول می امسال عبدالرحیم غفورزی (به اصطلاح معاون وزارت خارجه‌ی کابل) که سفری یک هفته‌ای به پیکنگ داشت گفت: «چینی‌ها گفته اند که خواهند کوشید تا پاکستان را ترغیب کنند روابطش را با دولت افغانستان از سرگرفته و راه حلی صلح‌آمیز را برای ختم جنگهای داخلی آن کشور جستجو کنند.»

دولت چین می‌تواند هرگونه آرزو داشته باشد با باندهای مختلف آدمکشان اخوانی معامله‌گری کند، اما آیا به روزی هم می‌اندیشد که آتش خشم مردم ما میهنفروشان بنیادگرا را خاکستر نموده و دولتی آزاد و دموکراسی‌خواه را در افغانستان مستقر سازد؟ آن روز دولت چین جواب زدوبندش با خاینان بنیادگرا و تحقیر خواست‌های مردم ما را چگونه خواهد داد؟ □

نواسه تزار نوین

خبرگزاری رویتر در ۲۴ اگست ۱۹۹۶ گزارش داد:

نواسه ۱۵ ساله رئیس جمهور روسیه بوریس‌یلتسن در نظر دارد در یکی از گرانترین مکاتب بریتانیا درس بخواند. گفته می‌شود پسر مذکور که نام او هم بوریس است ماه آینده در «مکتب مل فیلا» در «سامرست» شروع به درس خواندن کرد که فیس سالانه‌ی آن به ۲۳۲۳۰ دالر بالغ می‌گردد.

بین تزارهای کهن و نوین تنها یک فرق موجود است که اولی ها غرق در تبهکاری و فساد خود، بی‌نقاب عمل می‌کردند و دومی‌ها پرچم مندرسی از «دموکراسی» را در بغل دارند.

مردم روسیه به زودی با تجربه دریافتند که گورباچف‌ها عوامل دشمن اند و فقط شایسته سیلی خوردن اند. فردا مسلماً به پوزه‌ی یلتسن‌ها هم کوبیده و آنان را به زباله‌دان تاریخ پرتاب خواهند کرد. □

دومین سیلی بروی گورباچف

رئیس جمهور سابق شوروی میخاییل گورباچف، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری ماه جون روسیه، بتاریخ ۹ می در ولگوگراد بوسیله زنی از اعضای شاخه چپ افراطی «جنبش کارگری روسیه» برویش سیلی خورد.

واقعه در جریان پنجاه ویکمین سالگرد پیروزی روسیه بر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی در استالینگراد رخ داد، شهری که قشون روسی در نبردی تعیین‌کننده پیروز شده و نقطه عطفی را در جنگ دوم نشانی کردند.



خبرگزاری «اترتاس» به نقل از پلیس روسیه گفت که این دومین حادثه سیلی خوردن گورباچف طی دو هفته گذشته بود.

قبلاً در اواخر ماه گذشته در جریان یک اکسیون انتخاباتی در شهر اومسک سایبریا مرد جوانی به روی او سیلی محکمی حواله کرده بود.

خبرگزاری فرانسه، ۱۰ می ۱۹۹۶

این سیلی هانشانه تحقیر و طرد گورباچف از صحنه سیاسی روسیه می‌باشد.

دور نخواهد بود روزی که یلتسن‌ها نیز دربدل آنهمه ذلت سیاسی و اقتصادی که برای روسیه ببار آورده اند، با لگدهای پر خشم وکین مردم مواجه شوند. □

شرکت قاچاق هوایی حاجی قدیر و برادران

قرار اطلاع در مارچ ۱۹۹۶ شرکتی بنام «خیبر افغان هوایی شرکت» در جلال‌آباد شروع به کار نموده است. بهادرشاه نماینده این شرکت در مصاحبه با روزنامه پاکستانی «وحدت» می‌گوید: «د هیوادوالو د ترانسپورتی مشکلاتو د حل د پاره... د افغانستان د هوانوردی وزارت د مقرراتو سره سم په شخصی پول تأسیس شوی دی. ددی شرکت رئیس حاجی دین محمد او د ده په شمول د حاجی عبدالحق او حاجی قدیر په مشترک سهم فعالیت کوی».☆ بهتر بود نام این شرکت را نه با سوءاستفاده از نام تاریخی دره‌خیبر، بلکه مطابق با واقعیت آن «شرکت هوایی حاجی قدیر و برادران» می‌گذاشتند زیرا انحصارطلبی آنان چنان رسواست که حتی هیچ یک از دزدان جهادی دیگر را هم با خود شریک نساخته اند.

در شرایطی که مردم امنیت ندارند، نان ندارند، حتی اختیار جان و ناموس و مال خود را ندارند، آواره و سرگردانند، مسخره است که از حل مشکلات ترانسپورتی صحبت کنیم آنهم ترانسپورت هوایی! نیاز مردم فعلاً اینست که حاجی قدیرخان پسر نازدانه و برادران «جهادی» خود را مهار سازد تا از کشتن و آزار مردم دست بکشند؛☆☆ نیاز مردم ما امنیت است تا در مسیر راهها غارت نشوند؛ مهار کردن قومندانان است که بدون بی‌ناموسی و رذالت آرام ندارند؛ تأمین حقوق اولیه انسانی و ختم گلوله باران مناطق مسکونی و بالاخره نان و کار است نه ترانسپورت هوایی.

حاجی قدیر و برادران از برکت کمک های بی‌حساب دوران جهاد و غارت و چپاول دارایی های عامه و شخصی مردم این شرکت را ساخته اند. اگر چنین نیست صدها میلیون دالر را برادران مذکور از کجا آورده اند که دهها بنگله در جلال‌آباد و پشاور ساخته و حالا هم شرکتی‌هوایی براه می‌اندازند؟ آنان قبل از «جهاد فی سبیل اله» نه تاجر بودند و نه زمیندار بزرگ.

آنان ادعا می‌کنند که شرکت جهت حل مشکلات مردم و فراهم‌آوری تسهیلات برای تجار ایجاد گردیده است. اگر واقعاً این طور است باید دروازه‌ها را جمع‌آوری کنند و دزدان خود را از غارت اموال تجارتی باز دارند. آنان به استثنای عده‌ی معدودی از شریکان خود شان تاجران را از میدان خارج کرده و زمینه کار و فعالیت را بروی شان بسته اند.

بهادرشاه در همان روزنامه می‌گوید: «دا شرکت د یونسیف (UNICEF) او (UNHCR) امدادی مرستی قندهار او د هیواد نورو برخو ته رسوی». مگر مردم نمی‌دانند که همین کمک یونیسف و یو.این.اچ.سی.آر. وغیره بود که از افرادی کوچک و بی‌نام «کشمش‌خان»هایی ساخت که امروز شرکت هوایی برپا می‌کنند. همه می‌دانند که راه کویته و قندهار کاملاً بلامانع باز می‌باشد پس چه ضرورتی است که کمک‌های یونیسف وغیره توسط طیاره‌های حاجی قدیرخان حمل شود؟

دزدان و جنایت‌پیشگان هیچگاه راست نمی‌گویند. در شرکت قدیرخان هر چیزی نهفته است به استثنای سود و رفاه مردم ستمدیده‌ی ما. شرکت مذکور فقط برای انتقال هیرویین و چرس قیادیهای خاین به خارج و وارد کردن اجناس مختلف برای بازارهای قاچاق در پاکستان با مصونیت دولتی و دیپلماتیک، به وجود آمده است.

فردا ملا ربانی و ملا عمرخان نیز «میوند افغان هوایی شرکت» خواهند ساخت زیرا شنیده اند که «خر اگر از خر عقب ماند دم وگوشش از بریدن است». طالبان که در راکت‌باران کابل از گلبدین سبقت گرفتند، در شرکت هوایی سازی نیز از حاجی قدیر و دوستم (این یک شرکتی هوایی بنام «خط هوایی بلخ» راه انداخته است) پس نخواهند ماند.

مردم ما با قدیرها و دوستم‌ها و رهبران طالبان حسابها دارند و به آن امید اند که با پیروزی قیام بزرگ سرتاسری شان پولهای زدگی از طریق شرکتهای هوایی وغیره را ضمن محاکمات صحرایی، از حلقوم جنایتکاران بیرون کشند.□


خیبر افغان هوایی شرکت ... فعالیت شروع کړ

دا شرکت د هیوادوالو د مشکلاتو د حل کولو د پاره جوړ شوی دی

جلال اباد (اسد الله حصارشاهی وال) په ... عبسوی کال په دریمه میاشت

جلال اباد کښې د خیبر افغان هوائی ... فعالیت پیل کړ

شرکت نمائنده بهادرشاه وېلي دي ...

خیبر افغان

25 July 1995

☆ خوانندگان حتماً می‌دانند که حاجی قدیر «والی» ننگرهار، حاجی دین محمد معاون مولوی خالص و عبدالحق که در دور «امارت» مجددی قومندان عمومی پولیس در شهر کابل نام نهاده شد با هم نسبت برادری دارند.

☆☆ «مجاهد ولس» در شماره مسلسل ۲۴۴ خود می‌نویسند: «څو ورځې د مخه د والي صاحب څوی یو سړی وواژه، دغه نازولی هلک یوه ورځ بندی هم شو او جناب والي صاحب په جهادی شورا کې په لوړ آواز دا خبره وکړه او ویې فرمایل: "سره له دې چې زما څوی دی خو جزا به ویني." اما د ننگرهار د ځارنوال په قول د هماغې ورځې په مازدیگر یې خپل څوی د محبس نه وویست او خبره په هماغه ځای ختمه شوه».

ملاقات «راوا»
با نمایندگان سازمان عفوبین‌الملل

به تاریخ ۱۶ جولای ۱۹۹۶ نماینده «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) با هیئت سازمان عفوبین‌الملل در شهر پشاور پاکستان دیدار داشت. درین ملاقات که مدت دونیم ساعت ادامه یافت، عباس‌فیض مسئول بخش افغانستان و آقای روری‌مینگورین (Rory Mangoren) مسئول بخش آسیای آن سازمان شرکت داشتند. نماینده «راوا» در مورد فاجعه افغانستان، جنایات و عملکرد تنظیم‌ها مفصلاً صحبت نمود و از هیئت خواست تا جهت افشای همه جانبه جنایات بنیادگرایان و به محاکمه کشاندن سران تنظیمها اقدامات عملی مؤثر انجام دهند. همچنان در مورد نقض حقوق‌بشر در افغانستان (کشتار دستجمعی، اختطاف، تجاوزجنسی، شکنجه، اعدامهای خودسرانه...) گزارشهایی را به ادامه جانب «راوا» به ادامه همکاریهای قبلی به دسترس هیئت قرار داد. آقای روری مینگورین اظهار داشت: «گرچه سازمان ملل داستان غم‌انگیز افغانستان را به دست فراموشی سپرده است با آن هم ما بسیار علاقمندیم که با «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» و سایر سازمانهای آزادیخواه و دموکراسی‌طلب در ارتباط مستقیم باشیم تا بتوانیم حداعظم استفاده را نموده و اسناد و مدارک معتبر در مورد نقض حقوق‌بشر در افغانستان بدست آریم.»

هیئت عفوبین‌الملل خواهان برقراری تماس مستمر بین آن سازمان و «راوا» گردیده ابراز تمایل نمود که در صورت موافقت «راوا» گزارش‌هایی راکه در آینده از طریق آن بدست می‌آورند، با ذکر منبع تکثیر خواهند کرد.□

د «راوا»
له مطبوعاتی کنفرانس څخه گزارش

د ۱۳۷۵ کال د جون د میاشتی په ۲۲ نیټه د پیښور په پریس کلب کې د «راوا» لخوا د اوسنی اوضاع او د هغی د حل لاری په اړه یو مطبوعاتی کنفرانس جوړ شوی وو. په دی کنفرانس کی چی گڼ شمیر خبریالانو برخه اخیستلی وه په لاندی ټکوباندی رڼا واچول شوه:



د گلبدین او ربانی یو ځای کیدل، د طالبانو او حزب وحدت تر مینځ اړیکی، د افغانستان د فاجعی اصلی عاملین او د هغوی جنایتونه او خیانتونه، په افغانستان کی د پرمخ تللی، آزادی غوښتونکو ملی انقلابی او دموکراسی پلوه ځوا کونودنده. چی په همدی گڼی کی د «راوا» د کنفرانس د انعکاس یوه برخه په پاکستانی مطبوعاتو کی وړاندی کیږی.□

پیام زن و خوانندگان

«پیام زن» فریاد ملت بلاکشیده‌ی ما

ج. د. ص. ط. ش. ـ پوهنتون بلخ،

در نامه خویش می‌نویسند:

«ازاینکه نامه‌ما‌محصلان پوهنتون‌بلخ رابه چاپ رساندید، تشکر نموده و از نشر کارتون‌های خیلی پرمعنی و با محتوا در "پیام زن"، قدردانی می‌کنیم.

خواهران قهرمان، مجله و فعالیت‌های شما برای افغانهای با درک خیلی مهم و پر ارزش است. اگر بگوییم که «پیام زن» صدا و فریاد ملت بلاکشیده‌ی ماست، مبالغه نیست.

ما از تمام افغانان پناهنده در پاکستان و کشورهای غربی می‌خواهیم که صدای اعتراض خویش را علیه خاینان بنیادگرا بلند کنند. ما و امثال ما در جنگل محصور شده توسط بنیادگرایان زندگی داریم. صدای ما خفه شده ولی شما‌ها حداقل در میان انسان‌ها زندگی دارید، چرا بخاطر محکوم کردن این جانیان دستجمعی اقدام نمی‌کنید و به تظاهرات نمی‌پردازید؟ چرا مردم دنیا را از فاجعه موجود در افغانستان آگاه نمی‌سازید؟»

متقابلاً سلامهای گرم ما را بپذیرید. گزارش ارسالی تان در همین شماره نشر گردید نامه‌های شما برای ما همیشه ارزشمند و گرامی اند. امید باز هم از شما نامه و گزارش بگیریم.

* * *

«آنان برادرانم را گرفتند»

آسیه ـ پشاور،

در نامه‌ی خویش می‌نویسند:

«علاقمندی زیاد دارم که عضویت "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" را کسب کنم تا بتوانم مرام و هدفم را که ضد اخوان و ضد خلق و پرچم است، پیش ببرم. همچنان علاقه زیاد دارم تا در محافل "راوا" اشتراک نموده و از نزدیک با شما ملاقات کنم. من دختری هستم که مدت چهار سال خاک و تنفس هوای وطنم را جنایتکاران حرفوی بنیادگرا برایم حرام نموده من و فامیلم را راهی این دیار جهنمی ساخته اند. آنان برادرانم را گرفتند که تا امروز اثری از زندگی و یا مرگ شان در دست نیست. خانه و زندگی ما را چور کرده، من و امثالم را زندانی چهاردیوار خانه نمودند و مصایب زیاد دیده ایم که از شمار بیرون است.

لطفاً شماره‌های بعدی "پیام‌زن" و کاست‌های ترانه‌های میهنی را برایم ارسال دارید و همچنان در معرفی رهبر "راوا" برایم روشنی انداخته و شرایط عضویت را برایم بنویسید.»

خواهر عزیز، رنجهای عظیمی که کشیده‌اید، احساس همبستگی ما را با شما عمیقتر می‌کند. اگر زنان ما بخاطر انتقام متحد و متشکل شوند، جنایتکاران اخوانی به تب‌لرزه‌ی مرگ می‌افتند.

«پیام‌زن» و سایر نشریات خویش را مرتب خواهیم فرستاد. راجع به دو مسئله‌ی دیگر نامه جداگانه‌ای به آدرس‌تان فرستادیم. لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید.

* * *

دولت خان درویش ـ پیښور،

د «پیام زن» مجلی سره ستاسو علاقه د قدر وړ ده. د «پیام زن» ۴۳ گنه د ځانگړې لیک سره ستاسو په پتې درواستول شوه. هیله ده چې ترلاسه کړی به مو وی.

* * *

افشای جنایتکاران یا گفتن از آسمان و ریسمان؟

هارون ـ هالند،

قبل از همه از تلاش تان در مورد گذاشتن «پیام زن» در بخش فارسی کتابخانه مرکزی امستردام متشکریم.

در مورد نظرتان جهت اختصاص چند صفحه «پیام زن» به دانستنی ها، مسایل فلسفی و علمی، حوادث و اکتشافات جدید جهان وغیره باید بگوییم که چنانچه بار ها تذکر داده ایم، «پیام زن» نشریه‌ای مربوط به یک تشکل سیاسی بوده و بازتابگر واقعیت های کشور است که در اوضاع فعلی مبارزه با بنیادگرایی و افشاء جنایتکاران حاکم در افغانستان را اساسی‌ترین و مبرمترین وظیفه خود می‌داند. مردم و بخصوص زنان ماتمدار ما در شرایط کنونی به چیزی کمتر از نابودی بنیادگرایان راضی نیستند و بناءً «پیام‌زن» باید تمام و کمال به این امر مقدس خدمت کند. البته با تغییر اوضاع کشور ممکن است «پیام زن» صفحاتی را به مسایلی که شما اشاره کرده اید اختصاص دهد.

* * *

«پیام زن» کوفت‌دل مردم ستمدیده را می‌کشد

ع. ث. ـ کابل،

طی نامه‌ی پرمحبت خویش می‌نویسند:

«صمیمانه‌ترین ارادات خود را به رهبری "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" و تک تک دست اندرکاران مجله تقدیم می‌نمایم. واقعاً این مجله کوفت دل مردم ستمدیده افغانستان مخصوصاً مردم کابل و زنان زجر کشیده افغان را در مقابل بنیادگرایان پست فطرت کشیده است، شهامت شما در نشر این مجله از تقدیر و تمجید بالاست، زیرا نمی‌توان از شما صرف با گفتن تبریک تقدیر کرد.

گاهگاهی که "پیام زن" بدستم می‌رسد با حرص و ولع تمام مضامین آنرا چندین بار می‌خوانم. خواستم واقعه‌ای را که صد در صد حقیقت است ولی عاملین آن سعی در پوشاندن آن دارند، جهت نشر بحضورتان تقدیم نمایم.»

از گزارش در مورد کثافت‌کاری قدریه یزدان‌پرست که در همین شماره چاپ گردیده سپاسگزاریم. آرزو می‌کنیم مرتباً گزارش‌های خود را به «پیام زن» بفرستید.

***

قاضی حسین و اولاد خاینش

سالم ـ اسلام‌آباد،

با تشکر فراوان از دریافت نامه و مطلب ارسالی‌تان اطمینان داده از آن در همین‌جا استفاده می‌کنیم:

«منابع خبری ادعا نمودند که قاضی حسین‌احمد در نظر دارد تا هر دو جانب (حکمتیار و ربانی) را به قرآن قسم دهد تا در آینده علیه همدیگر نجنگند....

قاضی همچنان مدعی است که با از دست رفتن قدرت مجاهدین در افغانستان، نیروهای اسلامی پاکستان تضعیف می‌شوند.»

(«نیوز»، ۱۸ می ۱۹۹۶)

اما مردم افغانستان به قاضی صاحب که ۱۵۰ میلیون کلدار به «تنظیم» های خاین افغانی می‌دهد، می‌گوید:

مگر جنگ‌های چهارسال اخیر میان گروههای برادر و جهادی که پی‌آمد آنها جز تباهی، کشتار، تجاوز به ناموس، غارت، استیلای جهل، زن‌ستیزی و جباریت چیزی دیگری نبود، از برکت وصلت‌های دردانه‌ها در خانه‌ی خدا نبود که حالا در تلاش استی تا با برپایی جشن پیوند زوج هفت سنگ طلاق شده، بار دیگر در کابل آنانرا به قرآن قسم دهی تا منبعد لااقل بخاطر حفظ آبروی پدروکیل شان اینقدر ناز نفروشند و با فراموشی تمامی طلاق های شان در گذشته، حجله را هر چه بیشتر منور و پر بارتر سازند تا از خیر و برکت آن، چند بنا و ساختمانی که از گزند «پیمان مکه و مدینه» در امان مانده است با خاک یکسان نشود.

شاید قاضی حسین استدلال نماید که بچه ها را تأدیب نموده و اینبار در صورت «جدایی» مورد «تجاوز» سایرین قرار خواهند گرفت. اما آقای قاضی شاید از یاد می‌برد که بچه‌ها بیش از آن بی‌عزت شده اند که قرآن کابل بتواند تنگ آنانرا محکم ببندد تا از پاشیدن کثافت جلوگیری نمایند.»

***

انتشارات «نگرش و نگارش زن» ـ امریکا،

با تشکر از دریافت آگهی انتشار کتاب «بی‌بی خانم استرآبادی و خانم افضل‌وزیری مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان» به قلم نرجس مهرانگیز، اطمینان می‌دهیم.

***

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی درایران ـ فرانسه،

باسپاس اطلاعیه‌ی انجمن شما را دریافت کردیم که در آن گفته می‌شود:

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران که در اوایل سال ۱۹۹۵ در فرانسه تشکیل گردیده است در نظر دارد به منظور افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی، مشخصات افرادی را که توسط این رژیم بخاطر عقاید شان جان خود را از دست داده اند جمع‌آوری نماید.

از کلیه دوستانیکه درین مورد اطلاعاتی داشته باشند تقاضا می‌نماییم به آدرس زیر تماس گیرند:

A.D.P.O.I
42 Rue Monge
75005 Paris, FRANCE
Tel/Fax: 40862747

***

داکتر سید خلیل‌اله‌هاشمیان ـ نیویارک،

سلامهای صمیمانه‌ی ما را بپذیرید. از دریافت دعوت‌نامه جهت شرکت نماینده «راوا» در «کنفرانس بین‌الافغانی و بین‌القاره‌ای در جستجوی صلح» در نیویارک، با تشکر اطمینان می‌دهیم.

***

دنیا ـ امریکا،

از نامه پرمحبت حاوی اشاراتی به زندگی افغانان مقیم امریکا، کاپی مطلبی از واشنگتن پست و چک ۱۰۰ دالری تشکر می‌کنیم. آمادگی تان برای پخش کاستها و «پیام زن» کار بسیار پر ارزش است، امیدواریم بتوانید در آینده گزارش مفصلتری‌از وضع افغانان مقیم امریکا تهیه و ارسال دارید.

***

دفاع یا رد محمدرضاشاه و ساواکش؟

میترا ـ اسلام‌آباد،

نامه‌ی مملو از حمله‌ی تان به «کمونیست‌ها و مجاهدین خلق ایران» ضمن برخورد به مطلبی راجع به سعیدسلطانپور در شماره۴۲ «پیام زن» و دفاع از شاه ایران برای ما رسید.

خواننده محترم، به نظر ما در اینکه رژیم محمدرضاشاه وابسته بـه امریکا و ساواکش به مثابه سازمان پلیسی‌ای مخوف، زندگی را بر مردم ایران سخت و تلخ کرده بود جای هیچ تردیدی نیست. ما نمی‌توانیم بـا گذشتن ازین باور خویش، تفاهم با این و آن گروه ضد جمهوری اسلامی را ترجیح دهیم. اینکه کدامیک احزاب جنبش وسیع ضد بنیادگرایی ایـران بیشتر دارای پایگاه مردمی است، در آینده روشن خواهد شد و حدس و پیشگویی ما مسئله‌ای را حل نمی‌سازد. ما فقط صمیمانه آرزو می‌کنیم مردم ایران در پاره کردن زنجیرهای رژیمی که بنام دین و مذهب برجسم و جان شان پیچیده شده هرچه زودتر به پیروزی رسیده و با درس‌گیری از گذشته و شکست‌ها بدیلِ با ماهیتی واقعاً آزادیخواه و دموکراتیک را جاگزین سازند. ما با همین موضع خود اگر دوست مردم ایران بشمار رفته نمی‌توانیم، بگذار با شعار دفاع از محمدرضاشاه و ساواک جهنمیش هرگز به این «افتخار» نایل نیاییم.

و اما در مورد سعیدسلطانپور باید گفت که انتشار شعر و زندگینامه‌ی انقلابیونی مانند وی از افتخارات «پیام زن» است. اشعار سلطانپورها مانند شمشیر آخته‌ایست بر حلق دشمنان که باز هم از آنها استفاده می‌کنیم.

★★★

گل حسن سعید ـ صوبه‌سرحد،

ستاسو د لیکونو او گزارشونو څخه چی په همدی گڼه کی چاپ شوی ډیره مننه. هیله ده د پرله‌پسی گزارشونو په رالستولو سره خپله د خوښی مجله «پیام زن»، ژوندی وساتی.

★★★

ر. ح. ی. م. ـ دهلی‌جدید،

با سلام و تشکر از نامه‌ی تان امیدواریم در آینده بتوانید مطالب و گزارشهایی از وضع زندگی مهاجران افغان در دهلی را برای ما بفرستید.

★★★

«خون باید گریست»

لیلما جعفری ـ هالند،

سلامهای گرم ما را بپذیرید. شماره ۴۳ «پیام زن» همراه بـا نـامه‌ای برایتان ارسال گردید. بخشی از نامه‌ی شما:

«... خواهران من، دستم به قلم نمی‌رود، روح من از جنایت نوکران قدیم و جدید در عذاب است و ذهنم پریشان اندیشه‌ی فردا از تفکر باز مانده است. نمی‌دانم چه بنویسم و از کدام الم بنالم، گرچه نالیدن از آلام پیشه‌ی ما نیست، اما درد بزرگ ملی، دردی نیست که نباید نالید، واقعاً خون باید گریست زیرا اشکها خشکیده اند.

وقتی می‌بینم کرکس های لاشخوار (گلبدین، سیاف، مسعود، خلیلی، دوستم و امثالهم) بدن‌های پاره پاره عزیزان ما را تکه تکه می‌خورند و خوک صفت بر زنان و نوامیس ما تجاوز می‌کنند و همچو دیو سیاه خانه‌ها را بر سر فرشتگان معصوم و یـتیم مـا ویـران مـی‌کنند و آنگـاه شـیطان‌وار وا اسـلاما، وا اسلاما را از حـلقوم نـاپاک شـان بـیرون مـی‌دهند، بـاید از شـدت درد خـون گـریست. دیـروز گـرفتار بـند سـتم بـه نـحوی و امروز به نحو دیگری.

بلی خواهران مبارز، این درد از دردهایی نیست که در تحملش سکوت کرد. باید طلسم شیطانی این ددمنشان را با افشـای چـهره پـلید شـان شکست و کاخ هـای طـلسم شـانرا کـه از خـون و اسـتخوان بـینوایـان خانه‌بدوش ما بنا گردیده بر روی جسد های بویناک شان درهم کـوبید. این رسالت همه‌ی ماست و مخصوصاً ما زنانِ محکوم به خانه نشـینی و تحقیر های پست.

ما باید از هویت مان دفاع کنیم، نگذاریم روزی محکوم به کالا شدن، روزی محکوم به برده‌ی مرد بودن و روزی دیگـر آله‌ی دست شـهوت پرستان باشیم.

(...)

ما نصفی از پیکره انسانی جهانیم، جنس، شئی و یا ملعبه نیستیم و نخواهیم بود...»

خواهر عزیز، ما باگفته‌های شما موافقیم. تمام انرژی خود را بشمول آن بخشی که در گریستن به هدر می‌رود، در جهت مبارزه علیه بنیادگرایان متمرکز نمود و برای رهایی از این وضع راه مبارزه سخت و طولانی را باید در پیش گرفت. با امید همکاریهای مداوم تان.

★★★

دوستان نشریه «راه آینده» ـ آلمان،

با تشکر فراوان نامه، دو کلکسیون کامل «راه آینده» و دو نسخه از جلد اول و دوم «یادهایی از گذشته» اثر دکترفروتن را گرفتیم. نامه جداگانه‌ای ارسال شد. موفقیت های هرچه بیشتر در کار ومبارزه برایتان خواهانیم.

☆☆☆

خ. خ. ـ آلمان،

از نامه‌ای که به جواب مکتوب ارسالی ما فرستاده بودید، ممنونیم. شماره‌های «پیام زن» رابه همان‌ترتیبی که خود گفته اید ارسال خواهیم نمود.

☆☆☆

شاهد ـ ننگرهار،

زمونږ سلامونه هم ومنی. ستاسو د خپلو سترگو لیدلی حال گزارش څخه په همدی گنه کی استفاده وشوه. د نورو گزارشونو په هیله.

☆☆☆

ن. ش. محمود راتب ـ سویس،

با تشکر ۱۰۰ فرانک ارسالی دوست خوردسال ما را به «پیام‌زن» دریافت نمودیم. و همچنان مبلغ ارسالی به فرد مورد نظرتان را بـه وی سپردیم. به امید همکاری های بیشترتان. قسمتی از شعر ارسالی شما:

(گیلانی) این عجوزه به صد عشوه‌ی قبیح
سایر برادران چو (نبی) غرق در مدیح
گـفتند بـارها بـه (سیا) کـاملاً صـریح
ای گـل بـرون نـیاوردش سـوزن مسیح
خاری که عشق تو بـه دل مـا شکسـته است

شـیخان دیـن‌فروش ستم‌پیشه‌ی وطـن
مشغول قتل و غارت و تاراج و سـوختن
گفتا (مزاری) وای به حـال خـراب مـن
این حسرتم کشد که ز مرغان این چـمن
بـال مـنِ فـلک زده تـنها شکسـته است

آن تاجری که کرده پر از هیرویین دکـان
انـجنیرش خـطاب نـماید نـاکسـان
با خود فروشی می‌کند اظهار، ایـن بـیان
یک دل به سینه دارم و یک شهر دلستان
بـازار مـن ز گـرمی سـودا شکسـته است

(سیاف) گـفت کـه مـا اجیریم و آلتیم
از فیض اجنبی است که مـغروق نـعمتیم
اربـاب، قـهر گشـته لهـذا مـلامتیم
مـا دل شکسـته از مّی مـهر و مـحبتیم
مـینای مـا ز نشـه‌ی صـهباء شکسـته است

(ربانی) زنده نیست نـباشد اگـر شـلیک
هـر جـا جـنایتی بشـود او بـود شـریک
گوید سـلامتی قـلوب است بس رکـیک
هــر چـیز بشکـند ز بـها افـتد و لیک
دل را بـها و قـدر بـود تـا شکسـته است

☆☆☆

پروین باختری ـ اسلام‌آباد،

از نامه و ابراز علاقمندی‌تان نسبت بـه «پیام زن» سـپاسگزاریم. «پـیام زن» و سـایر نشـریات «راوا» را مـی‌توانـید از طـریق آدرس مکـاتباتی مـا بـا پـرداخت قـیمت و هـزینه‌پستی آن و یـا از طـریق کتابخانه‌های مربوط افغانان در اسلام‌آباد بدست آورید.

☆☆☆

مشاهد ـ پشاور،

باتشکرازدریافت‌نوشته‌ی تان پیرامون نشریه «سینا» اطمینان می‌دهیم.

☆☆☆

کتابهای ذیل به «پیام زن» هدیه شده اند:

یادهایی از گذشته ـ حزب تـوده در صحنه‌ی ایـران ـ نوشته دکتر فروتن، از انتشارات «راه آینده»

یـادهایی از گـذشته ـ حزب تـوده در مـهاجرت ـ نـوشته دکتر فروتن، از انتشارات «راه آینده»

با یک قدم سفر طولانی آغاز شد! ـ ویراستار مریم‌متین‌دفتری

برهنه در باران ـ مجموعه شعر از ماهان

خاطرات سیاسی ـ خلیل ملکی

اسرار سقوط احمدشاه ـ خاطرات رحیم‌زاده‌ی صفوی، بکـوشش بهمن دهگان

روز معلم ـ از انتشارات مجله مهرگان

محاکمه‌ی مـحاکـمه‌گـران ـ عـاملان کشـتار سـیدحسن‌مدرس، فرخی‌یزدی، دکتر تقی‌ارانی، سردار اسعد بختیاری

مصدق در محکمه نظامی ـ جلد یکم و دوم، بکوشش جلیل بزرگمهر

طرح استراتیژیک امریکا دربـاره ایـران و خـاورمیانه ـ سـند تحقیقاتی از «مؤسسه تحقیقات استراتیژیک امریکا»

مکاتبات مصدق تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم

به این وسیله از دوستان «راه آینده»، خانم مریم مـتین دفـتری، ماهان و آقای رضا مهاجر بخاطر ارسال هفت جلد کتاب آخرالذکر صمیمانه سپاسگزاریم.

مرضیه ضیاء ـ کابل

با تشکر گزارش و قسمتی از شعر تان در همین شماره به نشر رسید. به امید همکاری‌های بیشتر تان.

ای که از خون کسان قصر و قبا ساخته‌ای
با خبر بـاش کـه دیـن و شـرف بـاخته‌ای
ننگ بادت که بکف اسلحه بـا نـام جـهاد
بـه زن و مـال مسـلمان وطـن تـاخته‌ای
پدرت نان جواری و یکی تـنگه نـداشت
قیمت مـوتر بـنز را ز چـه پـرداخـته‌ای؟
بـا فـرومایگی، نـادانی و خیره سـری
یا به شمشیر جـفا جـیب کسـی کـافته‌ای
مـــفسد خـــاین و دزد و رهـــزنی
ورنه آن مال و منال را ز کـجا یـافته‌ای؟
شـف دســتار بـزانـو سـرخـالی ز خـرد
تــار و پـودت زخـون آزادگـان بـافته‌ای

☆☆☆

حکیم محرمی ـ سویدن،

با تشکر، از نامه‌ی‌تان ما نیز علاقمند برقراری ارتباط با شما و سایر افراد ونیروهای آزادیخواه و دموکراسی طلب بوده واین را از وظایف خود می‌دانیم. «پیام زن» و سایر نشریات را در صورت دریافت هزینه پستی آن، بــطور مــرتب ارســال خــواهــیم داشت.آرزو مـی‌کنیم بـاز هـم از شمانامه داشته باشیم.

☆☆☆

اسلام خاینان و بنیادگرایی

احمد مرید «مرادی» ـ راولپندی،

ضمن نامه‌ی خویش می‌نویسند:

«شما نباید این خاینان (باندهای میهنفروش) را بـنیادگرای اسـلامی بنامید. نام اسلام را از این کثیفان دور نگهدارید... آیا این‌ها واقعاً مسلمان هستند؟ اول مجددی را مثال می‌آورم، خودش دعوای اسلامیت دارد در حالیکه فامیلش در اروپا و امریکا با چنان "آزادی" و هرزگی زندگی دارد که روی پرچمی‌ها را هم سفید می‌کند.»

برادر عزیز، ما باندهای مزدور و جنایتکار حاکم برکشور را به این دلیل بنیادگرایان اسلامی می‌نامیم که کلمه بنیادگرایی ماهیت ماورای ارتجاعی، جنایتکار، وطن‌فروش و ضدزن آنان را نشان می‌دهد و کلمه اسلامی در واقع صفت «رسمی» آنان است کـه در غـلاف ضـخیمی از آن خـود را می‌پوشانند. ما همواره گفته ایم که بنیادگرایان همانقدر که خاین به این مرز و بوم اند خاین به دین اسلام هم بشمار می‌روند. آنچه که دین اسلام را در نظر مجامع بین‌المللی بد معرفی می‌کند، اعمال این جنایتکاران و اسلامی وانمود کردن جنایات و بی‌ناموسی‌های آنان است. پس حساب آنان چنانکه از مردم جداست از دین مردم هم جدا می‌باشد. برای کسب معلومات بیشتر در این زمینه به مطلبی تحت عنوان «بنیادگرا و بنیادگرایی چیست؟» در شماره ۲۷ و ۲۸ «پیام زن» مراجعه کنید.

ضمایم درخواستی همراه با نامه‌ای به آدرس شما ارسال گردید، لطفاً ازدریافت آن اطمینان دهید.

قسمتی از شعر ارسالی‌تان:

افسانه‌ی کابل

چـه مـحشر گشت بـرپا بـر ویـرانهٔ کـابل
که آیـد آه و شـیون از هـر خـانه‌ی کـابل
به شهر پر گل و سنبل بجز خـاری نـروید
زهی زان شهر پار و آه ازین ویرانه‌ی کـابل

☆☆☆

قنسلگری ایران و مزدورانش رحیمی و اسدی

ف. زیرک ـ کویته،

از ارسال نامه و گزارش‌هایتان متشکریم. آنها را در همین شماره چاپ کردیم. قسمت‌هایی از نامه‌ی تان:

«... چندی قبل تصمیم داشتیم غرض تداوی یکی از اعضای فامیل به ایران برویم، بعد از اخذ پاسپورت افغانی آنها را بدست یکی از دوستان که با مسئولین دفتر حزب وحدت در کویته کم و بیش شناخت داشت، فرستادیم. شخصی بنام رحیمی در جواب اظهار نموده بود که از هر پاسپورت مبلغ دوهزار کلدار بدهید، اجراء می‌شود درغیر آن امکان ندارد. بـالاخره بـه قونسلگری ایران مراجعه نمودیم آنان هم گفتند که به دفتر حزب وحدت که مسئول آن در این روزها رحیمی می‌باشد مراجعه کنید. ما بـدون تأیـید رحیمی و اسدی (یکی از ملایان مسجد در علمدار رود) به هیچکسی ویزه نمی‌دهیم. بالاخره دوباره به خانه برگشتیم و از خیر سفر به ایران که وابسته به حکم دو مزدور باشد، گذشتیم... در ماه محرم سال ۱۳۷۵ بین رحیمی و عده‌ای از مهاجران کابل که در ضدیت با رژیم ایران قرار دارند، در یکی از مساجد علمداررود در حین اجرای مراسم مذهبی عاشورا مشاجره لفظی درگرفت، رحیمی و اسدی علناً از ایرانی‌ها دفاع نموده و مهاجران را تهدید به مرگ می‌نمودند. شایع است که مکتوب انفکاک رحیمی و چند تن از همدستانش از سوی خلیلی صادر شده اما به علت وابستگی شدید آنان به رژیم ایران تا حال سرجای خود هستند. رحیمی در جواب مکتوب خلیلی گفته است که «ما را نه تو مقرر کرده ای و نه برطرف می‌توانی.»

☆☆☆

روبینه ـ پیښور،

زمونږ تاوده سلامونه هم ومنی. ستاسو رالیږل شوی مطلب به چی «ولی خان ته د ربانی بلنه» ترعنوان لاندی دی په راتلونکی گڼه کی خپور شی. بیا هم مونږ ته لیکونه او گزارشونه راولیږی.

☆☆☆

وقتی خنجر شعر سلطانپور کاری می‌افتد

شفیقه صبوری ـ اسلام‌آباد،

نامه شما رسید. خوشحال می‌شدیم که آن را با نظرات خود چاپ نموده و قضاوت را به خوانندگان می‌گذاشتیم. اما متأسفانه در این نامه مثلیکه خواسته اید با لحن و کلمات خاصی که بوی بد مخالفان اخوانی ما از آن بالاست، موضع تان را به روشنی منحیث یکی از طرفداران بنیادگرایان خاین اعلام دارید. در اینجا به نکات اساسی نامه شما بسیار مختصر اشاره می‌کنیم تا مجدداً بر موضع خود تأکید ورزیم ولی انتظار نداریم ادامه این بحث ها به تفاهمی بین ماکمک کند مخصوصاً به دلیلی که در آخر می‌آوریم:

۱ ـ ما برآنیم که بدبختانه هنوز پرده‌برداشتن از ماهیت و اعمال بنیادگرایان جنایت‌پیشه را نشریات دیگر مانند «پیام زن» بدون ملاحظه‌کاری و با صراحت، اولاً انجام نمی‌دهند و ثانیاً اینکه ـ و این مهم‌تر است ـ ما از افشاگری به نتیجه‌ی قاطع واژگونی و نابودی اخوان و نظامشان می رسیم. اما به استثنای معدودی از آنان، سایر نیروهای ضد بنیادگرایی، سلطه‌ی آنها را زیر سؤال قرار نمی‌دهند و فقط خواستار «اصلاحات» و «تعدیلات» در دستگاه خونین و خیانت‌زای آنها می‌باشند. همانطوریکه شما هم حکومت آن اراذل جانی را بسیار ساده و صرفاً «حکومت غیرمردمی» می‌نامید!

۲ ـ بازهم می‌گوییم که در پاکستان «آزادی مطبوعات و آزادی بیان تا اندازه‌ای تأمین است» و آن را غیرقابل مقایسه با ایران و بسیاری از رژیم‌های اسلامی و غیراسلامی دیگر می‌دانیم. این امر جدا از فساد و جهات سیاه حاکمیت در این کشور است و ما خود خیلی بیشتر از دیگران رنج آن را کشیده ایم. ما از آزادی مذکور با آنکه آنرا بسیار شکننده می‌دانیم، استفاده می‌کنیم. حالا شما که بخاطر این استفاده سخیف‌ترین اتهامات را به ما می‌بندید، چیز نوی نمی‌گویید. این گونه دشنامهای پست را مدتهاست از زبان گلبدین، ربانی و سیاف و... می‌شنویم. شما به همین نام «شفیقه‌صبوری» شروع کنید به نوشتن علیه ما تا در خصومت با ما و مدارا با «برادران» جهادی اخ دل‌تان برآید!

۳ ـ در پاسخ ما منظور از ماهی همان سرخاینان احزاب پشاوری و منظور از آب، وضع موجود در اثر استیلا و سگ‌جنگی اخوان است. پاکستان مزدوران به قدرت رسیده و به قدرت نرسیده خود را در افغانستان دارد و بنابرین نه او و نه هیچ دولت دیگری نیازی به «گل‌آلود» ساختن آب افغانستان و «ماهی گرفتن» از آن نمی‌بیند چرا که مخصوصاً میهنفروشان اخوانی بیش از چهارسال است که با تمام وجود و خالصانه خود را به آب پاکستان وغیره کشور انداخته و هرگاه این آب بخشکد زندگی این خاینان هم پایان می‌یابد.

هر تعبیر و درک دیگری از جمله‌ی ما مربوط به خودتان است.

۴ ـ ما بارها گفته‌ایم که چون احزاب فاشیست بنیادگرا و همدستان شان خود را «مجاهد» و هر عمل خود را «جهادی» می‌خوانند از اینرو پس از جاری شدن سیلاب خون و خیانت زیر پرچم «اسلام» و «شریعت ناب محمدی»، کلمه «مجاهد» معنی‌ای کاملاً منفی و منفور بخود گرفته ومرادف قاتل، بی‌ناموس،خیانتکار، میهنفروش، رهزن، فاسد تا مغزاستخوان وغیره وغیره گردیده و همینطور است نسبت «جهادی». ما کلمه «جهادی» را هم به حساب تمسخر جنایتکاران اخوانی بکار می‌بریم و هم به عنوان کلمه‌ای ساخت جنایتکاران مذکور که هیچ ربطی به فرهنگ سیاسی ما و نیروهای آزادیخواه ندارد. ما کم نمی‌شناسیم مبارزانی را که علیرغم داشتن کوله‌باری افتخار از شرکت در جنگ ضدروسی و دولت دست‌نشانده، اگر اکنون «فرد جهادی» خطاب شوند آن را دردناکترین توهین بخود تلقی می‌کنند.

۵ ـ این حرف احمقانه را هیچگاه نزده ایم که هر کس با ما نبود خادی یا اخوانی است. ما کلیه افراد و تشکل‌هایی را که با ما نیستند ولی سیاستی ضدخلقی، ضدپرچمی و ضدارتجاع اخوانی و غیراخوانی دارند و سازش هم نمی‌شناسند تأیید می‌نماییم. «استاد واصف‌باختری» شما را به آن دلیل مردود می‌دانیم که اولاً با روسها و دست‌نشاندگان شان ساخت و سخنگوی شان شد و امروز هم به «شاعری جهادی» بدل گردیده و از مباهات به معاونیت «انجمن نویسندگان» شرم نمی‌کند.

۶ ـ ما به مردم خود با دین و مذهب‌شان عشق داریم. ولی معتقدیم که تا کنون تمامی حاکمیت‌ها و بخصوص حاکمیت سیاه بنیادگرایی از دین بشدت سؤاستفاده کرده اند. چنانچه بکرات نوشته ایم، آنان دین را روکش هر رذالت و جنایت خود ساخته اند. برخی از روشنفکران بظاهر غیربنیادگرا که بازار دینفروشی را گرم دیده اند ضمن به اصطلاح سیاست کردن، دین را به خدمت می‌گیرند و بطرز نفرت‌انگیزی کاسه‌داغتر از آش می‌شوند. ما بعنوان یک نیروی اصیل طرفدار دموکراسی، دین را امری خصوصی دانسته و می‌خواهیم تا هیچ حزب و دولتی حق نداشته باشد آن را بخاطر مقاصد سیاسی مورد استفاده قرار دهد. ما در مقالات متعددی نشان داده ایم که در کشوری مسلمان یا غیرمسلمان دین می‌تواند جدا از سیاست باشد بدون آنکه کوچکترین مانعی در راه شئون دینی و مذهبی به وجود آید. این امر تنها آنانی را به عربده‌کشی وامی‌دارد که هرگز حاضر نیستند فکر ستمکاری بر توده‌ها با توسل به سلاح دین را از سر بیرون کنند.

۷ ـ و نکته‌ی آخر که گفتیم برجسته‌تر از هر چیز بین ما و شما حد فاصل پرناشدنی کشیده و شما را مستقیماً در بغل بنیادگرایان خاین پرتاب می‌کند، ستایش تان از اقبال‌لاهوری است و در مقابل اهانت ننگین به سعیدسلطانپور با این کلمات: «شعر شاعری چون علامه‌اقبال حذف می‌گردد

امابرای شعر شاعرکی‌ایرانی‌بنام‌سعیدسلطانپوریک صفحه‌اختصاص‌داده می‌شود بدون‌آنکه یک بندشعرش بدردبخوربرای ملت ماو جوانان‌ما باشد.»

از نظر ما اقبال لاهوری هم شعرهای خوب دارد ولی شعرهایی هم دارد که به مزاج مرتجعان گوناگون جور می‌آید. فراموش نکنید که دولت پاکستان ـکه شما آنقدر از آزادی‌کشی، استبدادی و ضد افغانستانی بودنش داد می‌زنید ـ از تنهاشعرهایی‌که دهها‌باردرروزدررسانه‌هایش مورد استفاده قرار می‌دهد شعرهای اوست. داوودخان دیوانه و پیروان پرچمیش هم که یادتان است‌اکثرأبیاناتشان رابابیتی‌از اقبال لاهوری آغاز نموده و به پایان می‌بردند.

ولی از جانب دیگر ما تقریباً تمام نوشته‌ها و شعرهای سعیدسلطانپور را دیده ایم. آتش درخشان شخصیت و صداقت انقلابی او بدون اغراق در هر سطرش پیداست. او دشمن هر نوع ارتجاع بود و آخر هم جانش را در راه مبارزه علیه فاشیزم دینی از دست داد. بناءً شعر او بر زبان هیچ مرتجعی اخوانی یا غیراخوانی جاری نمی‌شود. از اینجهت ما به سلطانپور و آثارش ارج‌بزرگی‌قایلیم.«اختصاص دادن‌یک‌صفحه» عکس و شعرش‌انعکاس کامل علاقمندی واحترام عمیق مابه‌اوبحساب نمی‌رود. اگر امکاناتش را می‌داشتیم تا حال مجموعه‌های شعر وغیره نوشته‌های او و دیگر هنرمندان انقلابی جان باخته را در هزارها نسخه به زبانهای فارسی و پشتو منتشر می‌ساختیم.

مشکل شما و نظایر شما را با سلطانپور بهیچوجه این نمی‌سازد که «یک‌بند شعر» او «بدرد بخور برای ملت ما و جوانان ما» هست یا نیست. آیا اگر او زنده می‌بود و در شعری توده‌های به جان آمده‌ی ما را به قیامی توفانی برضد جنایت‌پیشگان اخوانی فرامی‌خواند، آنگاه خجالت می‌کشیدید و او را «شاعرک» نمی‌نامیدید؟ شما و امثال شما در مقابل سلطانپور قرار می‌گیرید زیراکه خون او در آستین همان نظامی پلید نقش بسته که یا کاملاً (با اما و اگر هایی «روشنفکرانه» که در کتابهای مثلاً داکتر علی شریعتی درج است) طرفدارش هستید. **کینه‌ی شما با سلطانپورها نشان می‌دهد که واقعاً خنجر آثار هنرمندان انقلابی چقدر کاری است.**

باری، شفیقه‌جان، طوریکه متذکر شدیم شما که از تحقیر شاعری شهید بخود نمی‌لرزید در واقع این را هم عیان ساخته اید که کجا ایستاده اید. از این به بعد دیگر «پیام زن» نمی‌تواند با شما گفتگو داشته باشد. بهتر است نوشته‌های تان را به «شهادت»، «فتح»، «مجاهد»، «دریغ» و بخصوص «بشیرالمؤمنات» بسپارید☆ و خود هم صفحات «شعر و ادب» آن نشریات و شاهکارهایی چون «معراج مؤمن» از طبع محمداسحق‌نگارگر را تا می‌توانید بخوانید که هم کیف کنید و هم ببینید که چگونه برای «درد ملت ما و جوانان ما» اکسیر اند. راستی آیا «ملت ما و جوانان ما» تحت سایه «دولتی اسلامی» به این پیمانه «جهادی»، دردی هم دارند؟

★★★

هـ ن. ـ کابل،

زمونږ نیکې هیلې ومنئ. ستاسو گزارش څخه چې د زرغونې په لیسې کې د اخوانیانو کړه وړه رسوا کوي په همدې گڼه کې استفاده وشوه. مونږ ته بیاهم گزارشونه راولیږئ.

★★★

عبداله حمید ـ چهاردهی کابل،

از نامه و شعرتان تشکر. قسمتهایی از شعرتان:

شادی نامه‌ی «بوزینه های تفنگدار»

عجب دوریست یارانم که سرکارست بوزینه
میان توده‌ی آدم تفنگدار است بوزینه
نظافت را نشانی نیست، در جان و سر و ریش
ز فرهنگ و تمدن سخت بیزار است بوزینه
مسلسل در بغل دارد، بزور تیروتوپ خود
به ملک ما رئیس و شاه و سردار است بوزینه
برای دفتر و تعلیم و دانش دشمن جانیست
زدل شیدای چرس و بنگ و نصوار است بوزینه
بخارج برده سودا کرده مال ملت ما را
به نفع خود به چور و ولجه هشیار است بوزینه
به تعلیم تبهکاری شهادتنامه‌ای دارد
عجب مشتاق کشت و کشتار است بوزینه
خودش را نیست مغزی تا تمیز نیک و بد سازد
رسن در گردنش مامور اغیار است بوزینه
از این جنس بی‌الفت مجو افعال انسانی
شریر و ظالم و دزد و تبهکار است بوزینه
تمامی افتخارش کشتن و دزدی و بربادیست
انیس غارت و دزدی و کشتار است بوزینه
به تاریخ وطن خاین جلوتر از شجاع‌الملک
برای ملت ما خجلت و عارست بوزینه
وطن را می‌کند سودا تمام از مال و از ناموس
مرید دالر و کلدار و دینار است بوزینه
میان دفتر رسمی گرش بینی تو پنداری
نشسته بر سر تخت سماوار است بوزینه

☆ این نشریات جهادی (حالا معنی جهادی را فهمیدید میرمن شفیقه؟) تشنه اندیشه‌ها و موضع شما اند. و اگر آنها را به نظم درآرید تصور نمی‌کنیم از تولیدات آقای محمود فارانی پس مانده و برای سرودملی «جمهوری اسلامی» پرفیض و افتخارتان مورد پذیرش واقع نشود. تنها زن بودن تان برای برادران جهادی (باز هم سعی کنید معنی جهادی را دریابید) مسئله خواهد بود که آنهم امید است با پادر میانی خواهران جهادی مثل قدریه‌یزدانپرست، آمنه‌افضلی، فاطمه‌گیلانی یا صدیقه‌بلخی حل شود، اینطور نیست؟

م.ک.ت. سابق عضو «ساوو» ـ کانادا،

با تشکر فراوان از سه نامه و ضمایم آنها، یکی از گزارشهای ارسالی شما را در همین شماره به نشر سپردیم. اما نوشته «سازمان ملل چماق دست امریکا» چون در نشریه «شهروند» و نیز بصورت جزوه به چاپ رسیده لذا از انتشار آن در «پیامِ زن» معذوریم.

شعر «...باید کاشت» را متمرکز بر جنایتکاران بنیادگرا و همدستان روشنفکر آنان تشخیص ندادیم. امیدواریم کماکان از شما مطلب و شعر دریافت کنیم.

★★★

اجمل ـ لغمان،

ستاسو د رالیږل شوی گزارشونو څخه چی په لغمان کی د اخوانیانو توری کارنامی رسوا کوی مننه کوو. بیا هـم مـونږ تـه لیک او گـزارش راواستوی.

★★★

حفیظ عمادی ـ امریکا،

از کــتاب ارسـالی تـانPolitics of devolopment and) (women in Afghanistan متشکریم. درباره موادی که درخواست کرده اید، نامه جداگانه‌ای برایتان فرستاده شد، لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید. امیدواریم همواره با هم در تماس باشیم.

★★★

تب‌لرزه از کلمه «مبارزه قاطع»

فیاض ـ پشاور،

باسپاس از نامه و کمک‌مالی شما قسمتی از نامه‌ی تان را ذیلاً به چاپ می‌رسانیم:

«خواهران دلیر و انقلابی "جمعیت انقلابی زنان افغانستان"،

من از خوانندگان دایمی "پیام زن" هستم و همیشه تمام مطالب آنرا با ولع فراوان مطالعه می‌کنم. "پیام زن" بدو دلیل خوشم می‌آید، اول اینکه در آن سازشکاری و لفافه‌گویی و عام‌گویی های روشنفکرانه که متأسفانه درین روزها مُد شده راه ندارد و دوم اینکه حاوی گزارشهای واقعی و تحلیل ها؛ جامع و بدور از بـرخـورد "دیـپلماتیک" از کشـور اسیـر مـا مـی‌با؛ وبدرستی‌به‌افشای عناصری می‌پردازدکه‌به نامهاو اشکال مختلف شری جرم و جنایت بنیادگرایان اند. فردا اگر مورخی با وجدان پاک بخواهد تار افغانستان را بنویسد، بی‌گمان "پیام زن" از مدارک معتبر آن خواهد بود...

با الهام از نشریه‌ی شما بنوبه خود می‌خواهم مختصراً به سازشکاری مسخره و نفرت‌انگیز آقای رسول امین، رئیس "اتحادیه نویسندگان آزاد افغانستان" در برابر میهنفروشان اخوانی که از طریق دوستی از آن مطلع شدم، مختصراً اشاره کنم.

در جلسه‌ای از شورای تفاهم که در سال جاری در شهر پشاور برگزار گردید دوست من هم شرکت داشت، در جلسه که قرار بود سخنرانان نظرات خود را در مورد وضع فعلی کشور و راه حل آن ابراز دارند، پـروفیسر رسول‌امین هم با شور و هلهله فراوان سخنرانی نموده گفت: "... ما بـاید بخاطر آوردن صلح در کشور و پایان بخشیدن به این وضع فلاکت‌بـار، مبارزه قاطع..." و در همینجا دفعتاً دل از دل خانه‌ی پروفیسر صاحب کنده شده رنگش می‌پرد و متوجه می‌شود که بکار برد کلمه "مبارزه قاطع" بدعت از قاموس سازشکاری و زد و بند با بنیادگرایان است و ممکن باعث غضب آنان شده و او را هم به کمونیست بودن متهم کنند، ناگهان حرف خود را "دانشمندانه" اصلاح کرده می‌گوید: "... نی، نی، مبارزه قاطع نی، ما باید جد و جهد خود را علیه این وضع ادامه دهیم..."

وبدینصورت می‌خواهدبابکاربرد کلمه "جدوجهد" به‌حرفهای بی‌ارزشش رنگ "جهادی" داده به بنیادگرایان بـفهماند کـه درصـورتی کـه "استاد" و "انجنیر" لازم ببینند، حاضراست‌عبای‌موردپسند آن دو خاین رابدوش‌اندازد.

برخورد شرم‌آور و اخوانی پسندانه‌ی دیگر رسول‌امین در نشریه "وفا" در مورد تظاهرات غرور آفرین "راوا" است که او از ترس بنیادگرایان هم گزارش آنرا بسیار ناقص آورده و هم به جای اینکه نام "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" را ذکر کند صرفاً به ذکر "شماری از زنان" اکتفاء کرده بود. سومین برخورد اخوان شادکن و سازشکارانه او در مصاحبه‌اش با صـدای امریکا عیان شد که تا توانست برای جلب توجه امریکا از "مرگ کمونیزم" سخن گفت ولی کلمه‌ای هم از جنایات بنیادگرایان به زبان نیاورد.

این همه خفت و پوسیدگی فکری اگر به دستور ولینعمتان نه بلکه فقط از جبن و دریوزگی خودش باشد، معتقدم که هرچند زمانی مـی‌توانست آبرویی برای آقای پروفیسر ببار آورد، اکنون مدت آن بسر رسیده است. بناءً منحیث یک افغان برایش توصیه می‌کنم که بهتر است ایام کهولت و پیری‌اش را درکنج عزلت سرآورد تا اگـر احـیاناً عـمل قـابل مـباهاتی درگذشته‌ی خود داشته باشد بیشتر لجن مال نشود.»

★★★

ع.ق.ر. ـ پشاور،

ازابراز احساسات‌تان در مورد «پیام‌زن» ممنونیم. بخشی از مـطالب درخواستی را به آدرس شـما فـرستادیم. سـایر نشـریات و شـماره‌های «پیام زن» رابادریافت هزینه‌پستی وقیمت‌آنهابرایتان‌ارسال خواهیم داشت.

★★★

با ما مکاتبه کنید:
RAWA
P.O. BOX 374
QUETTA,PAKISTAN

شعر حربه مبارزه

جاوید ـ پشاور،

از ارسال اشعار ن. آرش متشکریم. احساسات میهنی شان قابل قدر است. در شرایط امروزی کشور که اژدهای بنیادگرایی برجان و هستی مردم ما پنجه افکنده است، مردم بیش از گذشته به شعر، نه به عنوان یک وسیله‌ی تفنن ایام فراغت، بلکه بمثابه حربه‌ی لازم مبارزه علیه دشمن می‌نگرند. برای اینکه شعر امروزی از تاثیر و غنای بیشتر برخوردار باشد باید به افشای دشمن مردم یعنی بنیادگرایان خاین با صراحت تمام بپردازد و انعکاس رنج و نیازهای سلحشورانه‌ی مردم باشد.

در این شماره به آوردن قسمتهایی از شعر «هشت ثور» اکتفاء می‌کنیم. به امید همکاریهای هر چه بیشتر تان.

هشت ثور

هشت ثور آمد وطنداران وطن آباد نیست
شهر کابل گشت ویران مردمان دلشاد نیست
وردک و غزنی و هرات و بامیان و قندهار
از جفای ظالمان آری، دمی آزاد نیست
مملکت «آباد» کرد و جشن می‌گیرند کنون
از تجاوز های اینان طاقت فریاد نیست
لاف استادی زنند:«ماییم استاد جهان»
قاتلین ملت اند، زینها یکیش استاد نیست
دشت و کهسار وطن از کشته‌گان گلرنگ شد
خرمی از باغ رفت جلوه‌ی شمشاد نیست
ثروت ملی فنا شد باغ و بوستان پر زخون
آری، کار عشق میهن پیشه‌ی جلاد نیست

***

میجر ریټایرډ جاوید جلال‌خان ـ پښتون خیرخواه تنظیم پاکستان،

د «پیام زن» وروستی گڼه له یوه ځانگړي لیک سره ستاسو په پتې درواستول شوه، هیله ده چې ترلاسه کړې به مو وي. پاتې گڼې به وروسته تر دې چې ستاسو د ضرورت وړ موادو په ځرنگوالي وپوهیږو درواستول شي. هیله مند یو چې د بنسټپالي ضد مبارزې له لارې د پښتنو او ټولو رنځیدلو انسانانو د خیرخواهي په لار کې بې‌شمیره بریالیتوبونه ترلاسه کړې.

***

عاقله روشن ـ اسلام‌آباد،

سلامهای گرم ما را متقابلاً بپذیرید.

نامه‌ی حاکی از احساسات ضد بنیادگرایی و ضد ارتجاعی تانرا با قطعه شعری بدست آوردیم. به‌امید دریافت‌اشعار، مطالب و گزارشهای دیگر شما.

چند تا از چاربیتی های ارسالی تان:

گلبـدین

الا ای گلب‌الدین خوارت ببینم
بـه درد و غـم گرفتارت ببینم
بـه چـوکی صدارت ناز داری
شـود روزی کـه مـردارت ببینم

سیـاف

بـه زیر ریش سیاف خفته شیطان
گـریز نیست از او هر اهل ایمان
بـود فـعلش خلاف عهد و پیمان
که شرم است نام او گیرم به جمع انسان

مسعـود

خـدا خـوارت کـند مسعود مکار
تـویی قـاتل تـویی تخم ستمکار
بـخون بـنشسته از دست تـو کابل
که کم باشد به مثلات فرد خونخوار

مـزاری

مـزاری قـاتل صدها جوانان
بـود بدتر ز شمر خصم انسان
هـزاران لعنت و نفرین نثارش
کـند صدها یتیم بـا چشم گریان

***

پاسخ به چند سؤال

روح‌اله ـ اسلام‌آباد،

خواستار پاسخ به چند سؤال شده اند که بعلت پراکندگی نامه و تکراری بودن سؤالها مختصراً به نکات عمده آن می‌پردازیم.

سؤال‌اول: «چطور در مناطق تحت تصرف طالبان پول ظاهرشاه رواج دارد؟»

جنگ‌سالاران وحشی و خاین بنیادگرا در قلمرو خود هر چه میل کنند، بدون در نظرداشت هیچ نوع پرنسیب، انجام می‌دهند. حال اگر شما شنیده‌اید که در «امارت نشین»های طالبی پول ظاهرشاه رواج یافته و در قلمرو الحاج دوستم پول دیگری، با توجه به اینکه هر کدام از «رهبران» جنایتکار بنوبه خود نوت چاپ می‌کنند، هیچ جای تعجب ندارد.

سؤال دوم: «طالبان کی هستند، مزدوران پاکستان یا امریکا؟»

درین مورد ما هم خیلی دقیق چیزی نمی‌دانیم ولی آنچه مسلم است اینکه پاکستان و امریکا هردو با پتکی دادن آنان، مزدوران قدیمی‌تر را

می‌ترسانند. اگر می‌پرسید که باوجود داشتن آنهمه مزدور چه‌نیازی به پرورش طالبان بود، پاسخ این است که دولت‌های ارتجاعی حتی‌المقدور گروههای متعددی را جهت تحقق منافع شان بمثابه نیروی ذخیره پرورش می‌دهند تا در صورت سرپیچی یکی، سرسپرده دیگری را محکم و وفادارداشته باشند.

سؤال سوم: «چرا "پیام زن" همیشه در باره "رهبران" جهادی می‌نویسد ولی هیچ وقت از مهاجران که توسط پلیس پاکستان مورد اذیت قرار می‌گیرند، حرف نمی‌زند؟»

در مورد ماهیت پلیس پاکستان و آزار و اذیت مهاجران توسط آنان تا جاییکه خود تجربه کرده و گزارشهایی از هموطنان را دریافت نموده‌ایم در شماره‌های مختلف "پیام زن" نوشته ایم. ولی منشاء اصلی اعمال فشارهای گوناگون از سوی دولت پاکستان علیه مهاجران ما را باید در حاکمیت میهن‌فروشان جهادی در کشور دید. به چند دلیل: ۱) اگر سگ‌جنگی آنان برای کسب چوکی و مقام نمی‌بود، چرا مردم ما آواره و دربدر می‌شدند ۲) عجیب نیست که گاهگاهی پاکستان قصد خشم خود را از ناز و کرشمه‌های نوکران بنیادگرایش در کشور (حمله به سفارت پاکستان در کابل) از مهاجران ما بکشد. ما معتقدیم که هر قدر مهاجران از احزاب خاین فاصله بگیرند و متشکل شوند به همان اندازه قادر خواهند بود در مقابله با پلیس پاکستان و دفع مصیبت آن توانا باشند.

سؤال چهارم: «شمابرای کی کار می‌کنید و کدام کشور ها شما راکمک می‌کنند؟»

متأسفانه درک شما هم مثل درک شماری قابل توجهی از هموطنان ما از تشکل سیاسی در قدم اول مزدوری و وابستگی آن به کشورهای خارجی و منابع مختلف استخباراتی می‌باشد. اگر به تشکل ها فقط از روی احزاب پشاوری و ایرانی که هست و بود شان منوط به نوکری برای کشورهای دیگر است، قضاوت کنید، دچار خطای فاحشی می‌شوید.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» همانطوریکه از نظر اهداف کاملاً نقطه مقابل «تنظیم»های خاین قرار دارد ازنظر دریافت کمک از کشوری خارجی نیز می‌بالدکه شباهتی باآنهاندارد. مابرای مردم ودر درجه‌اول زنان ستمکش خود کار می‌کنیم و به دلیل آنکه با هرچه بنیادگرا و مرتجع است سرآشتی نداریم، از کمک قدرتهای ارتجاعی همسایه، منطقه یاجهانی محرومیم. همین عدم وابستگی ماست که قادریم جانب هیچ باند خاین اخوانی را نگیریم و همین است که کلیه جنایتکاران مذکور در مبارزه علیه ما همفکر و همدست اند.

☆ ☆ ☆

زهره سجادی مسئول دایره‌ی توزیع «نقطه» ـ فرانسه،

از دریافت نامه و کلکسیون «نقطه» سپاسگزاریم. «پیام‌زن» مرتباً برایتان ارسال خواهد شد. امیدواریم‌شمانیز همیشه ماراد‌رلیست‌پستی‌تان داشته باشید.

☆ ☆ ☆

ننگیالی ـ جلال آباد،

ستاسو شعر مو ترلاسه کړ. چی خینی برخی‌یی دلته لولی:

په جامه سپین په زړه تورماره ورک شه

پردی مزدور وی ای غداره ورک شه
زوړ پرنگیه ای مکاره ورک شه
جاسوسه مونږه لاپخوا پیژندی
د بل د گټو څوکیداره ورک شه
ضمیر ناپاکه په چل ول گرځیدی
ای دوکه مار تگ او تگماره ورک شه
نه‌یی‌افغان ته دپردی بچی یی
په جامه سپین په زړه تورماره ورک شه
که د افغان ولس په گوتو راغلی
نور به د وشلوی د قاره ورک شه
مونږ هر جاسوس او هر غدار تکوو
وکړه تپوس د خپل باداره ورک شه

☆ ☆ ☆

محمد عظیم ـ کویته،

کاپی «زن در بستر زمان» را همراه با نامه جداگانه‌ای برایتان فرستادیم. از دریافت آن اطمینان دهید.

☆ ☆ ☆

حیدرخان باندوال ـ میرپور آزادکشمیر،

از دریافت نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه با شماره ۴۳ «پیام زن» را برایتان فرستادیم. همکاری تان را با ما ادامه دهید.

☆ ☆ ☆

قدم نحس گلبدین در کابل

مسلم قاسمی ـ پشاور،

متقابلاً سلامهای گرم ما را بپذیرید. قسمتی از نامه شما:

«برای کسانی سؤال است که گلبدین چطور به کابل رفت. اما دلیل این کاملاً روشن است، زیرا او همان لته مستعمل است که حال بادارانش می‌خواهند از آن در قالب دیگری استفاده کنند.

روزی که قدم نحس گلبدین به کابل می‌رسد، مردم ماتمدار کابل در معرض راکت‌پرانی‌های وحشیانه طالبان قرار می‌گیرند، که تقریباً دو ساعت، بلاوقفه طول می‌کشد.

برای "پذیرایی" این خاین فقط عده‌ی معدودی از کارمندان دولتی جبری آورده شده بودند و "صدراعظم" با سگ و سُگر خود که بسیار به

مشکل آنها را جمع کرده بود، از بالای اجساد شهدای کابل گذشته برای برگزاری محفل "حلف برداری" به هوتل انترکانتیننتال می‌رود تا یکبار دیگر، بخاطر خیانت به مردم و کشور بخون تپیده سوگند یاد کند.»

***

گزارش ها از فراه طالب زده

ج. م. ـ فراه،

در نامه خویش می‌نویسد:

«"پیام زن" را که خیلی دوست دارم تازه بدست آوردم. خوشحالم از اینکه کسانی وجود دارند که صدای اعتراض زنان رنجدیده افغانستان را بلند کرده به مبارزه قاطع علیه بنیادگرایان می‌پردازند. امیدوارم هیچگاه، زنان ولایت فراه فراموش نکرده با ما در رابطه باشید و حتماً برای ما "پیام زن" بفرستید. وعده می‌دهم گزارشهایی از وضع فراه و ستمدیدگی زنان این ولایت برای شما بفرستم. عجالتاً به مجله کمک مالی نمی‌توانم زیرا خانه نشین هستم. "طلبه کرام" حاکم برفراه دست زنان را ازکار در خارج خانه گرفته اند. درآینده سعی می‌کنم شمارا در زمینه مالی کمک نمایم.

چند گزارش جهت نشر ارسال نموده‌ام در صورتیکه قابل چاپ باشد، نشرگردد در غیرآن مسئله‌ای نیست. فقط برایم "پیام زن" را مرتب بفرستید.»

ازنامه پرمحبت تان تشکر، گزارشهای ارسالی تان در همین شماره چاپ گردید. «پیام زن» مرتباً در دسترس تان قرار خواهد گرفت. آرزومندیم همانگونه که نوشته‌اید با ارسال گزارشهای سودمند مجله خود را غنی‌تر سازید. گزارش های موثق خوانندگان از ارزش والایی برای مابرخوردار اند.

***

ابراهیم ـ پیښور،

زموږ نیکې هیلې ومنئ، ستاسو لیک او «دکابل موزیم یا د هنري زیرمو کنډواله» ترعنوان لاندې مطلب مو ترلاسه کړ چې په راتلونکې ګڼې کې به ترې استفاده وکړو.

***

شیر شورش ـ اسلام‌آباد،

ازنامه و شعر ارسالی تان تحت عنوان «پیمان مرگ» که در همین صفحه ملاحظه می‌کنید، سپاسگزاریم. آرزومندیم همیشه با ما در ارتباط باشید.

پیمان مرگ

دست وحدت با خسان از بهرقدرت‌می‌دهی — تابکی از بهر قدرت تن به ذلت می‌دهی؟
گاه‌با«جنبش» گهی دستت به «وحدت»می‌دهی — درحکومت خلق و پرچم راتو شرکت می‌دهی؟
تابکی ما را به راکت زجر و محنت می‌دهی؟
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

لکه‌ی ننگینِ دامان جهادی گلبدین — بی‌ترحم، سنگدل هم کج نهادی‌گلبدین
خوب می‌شد گرتو از اول نزادی‌گلبدین — چون زاول مایه‌ی فسق و فسادی گلبدین
دمبدم ما را ز ظلمت حس نفرت می‌دهی
روز محشر چون جوابِ خون‌ملت‌می‌دهی؟

با ملیشای پلید روس گشتی هم‌نظر — با غلام روس پرور گشتی آخر هم سفر
حیله و نیرنگ یکبارت چو افتد بی‌اثر — بر سر شطرنجِ مکرت می‌روی چال دگر
جان سگ آخر به فکر کسب قدرت‌می‌دهی
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

ایکه «شورای هماهنگی» ز جهلت ساختی — راکت و بم بی‌عدد برشهر ما انداختی
تا بهمدستی «دوستم» بر سر ما تاختی — این قمار خون و آتش را چو سابق‌باختی
آخر از این اتحاد بر خویش لعنت می‌دهی
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

دادی از ظلم و ستم چنگیزیان را افتخار — قتل و غارت از هلاکو هم نمودی بی‌شمار
چون علاالدین بسوزی شهر ما را بار بار — افگنی راکت تو ای بی‌رحم روز صدهزار
«صدراعظم» صاحبا درس حکومت می‌دهی!
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

بهر قدرت پیش «دوستم» عذروزاری‌می‌کنی — بوسه روی و دست و پاهای «مزاری» می‌کنی
با «تنی» در خلوت شب زنده‌داری می‌کنی — بهر قدرت یک سخن، هر بی‌وقاری می‌کنی
خویش را جلاد قرن بیست شهرت می‌دهی
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

با چنین قلب سیاه از نسل انسان نیستی — ددمنش خویی و هم کمتر ز حیوان‌نیستی
می‌خورم سوگند، یک جو مسلمان نیستی — چون که پابند اصول امر یزدان نیستی
ملتی را زجر چون ای پست فطرت‌می‌دهی؟
روز محشر چون جوابِ خون ملت می‌دهی؟

***

ماری طبیبی و غ.ملک زاده
که بعد از خدا، کلنتن خدای شان است!

شاکره ـ بوخوم (آلمان)،

ضمن ستایش فراوان از فعالیت و مبارزه ضد بنیادگرایی «راوا» می‌نویسد:

«نشریه "میهن" چاپ سویس (شماره ششم سال ۱۳۷۵) نامه ماری طبیبی و جریده "مجاهد ولس" (شماره مسلسل ۲۲۲ حوت ۱۳۷۵) نامه غ.ملک زاده را عنوانی بل‌کلنتن رئیس جمهور امریکا مطالعه نمودم که خیلی مایه تأسفم شد. آیا ما در برابر قدرتهای جهانی اینقدر باید بی‌غرور و حقیر باشیم؟

ماری طبیبی به رئیس‌جمهور امریکا می‌نویسد: "... در سال ۱۹۸۲ ... به سرزمین آزادی و بانی عدل و مساوات یعنی امریکا پناهنده شدیم... بعد از خداوند شما(بل‌کلنتن) یگانه شخصی هستید که می توانید واقعاً قدم مثبت و مؤثری در راه برقراری صلح در کشورم بردارید، ... شما یک شخصیت فوق‌العاده خوب هستید و قلب بسیار رؤف و مهربان دارید... شما منحیث رهبر یک ابر قدرت نه تنها مسئول زندگی مردم کشور تان هستید، بلکه مسئولیت تمام دنیا بشمول افغانستان به دوش شما گذاشته شده است. لطفاً به تقاضای من جواب مثبت بدهید و فرشته نجات کشورم باشید..."

همچنان غ.ملک زاده از آلمان بعد از یادآوری سطحی و بدون ذکر نام و نشان عاملین جنایات و بی‌ناموسی‌ها در افغانستان که کسانی جز دست‌پروردگان همین امریکاو سیالانش نیستند، می‌نویسد: "حکومت امریکا کمک‌های مالی و تسلیحاتی فراوان که سر به سه ملیارد دالر می‌زند به مردم افغانستان نمود که ما درینجا از آن به قدردانی یاد می‌کنیم و متیقن هستیم که مردم حق‌شناس افغانستان این کمک ها را هیچگاه از یاد نمی‌برند... توجه جناب شما را به حیث یک سیاست‌مدار مدبر، آگاه و مسئول به مظلومیت ملت افغان وداعیه برحق شان برای داشتن تمامیت ارضی، حاکمیت ملی،وحدت ملی و آرمان ملی جلب می‌نماییم.

... ما به درایت، کاردانی و عواطف انسانی شما اعتقاد کامل داریم و از شما بحیث رئیس‌جمهور قدرتمند جهان... می‌طلبیم... باین تراژیدی تاریخ پایان بخشید... با ادای این وجائب شما ما هم دعا می‌کنیم شما در دوره آینده ریاست جمهوری امریکا پیروز شوید."

از پرداختن مفصل به این دُرفشانی‌هاکه در واقع توهین به همه‌ی مردم ما است به این دلیل احتراز می‌کنم که به نظر من اینان در نوشتن چنین نامه‌هایی گناه ندارند زیرا از کشور و اوضاع آن بیگانه اند و اصلاً نمی‌دانند که علت‌العلل فجایع افغانستان در چه نهفته است. اگر این مسئله را می‌دانستند شاید هیچگاه از دولت امریکا این حامی و مربی نخستینِ بنیادگرایان برای ایجاد امن و ثبات و رهایی از چنگال خون‌آشام بنیادگرایان استمداد نمی‌جستند. این افراد نه از نقش مردم ما در جنگ مقاومت آگاه اند، نه از سنن بیگانه‌ستیزی و آزادمنشی آنان و نه مخصوصاً از ماهیت کمک های تسلیحاتی و مالی امُریکا در جنگ مقاومت که منحصراً به پای بنیادگرایان ریخته شد.

اینان ادای مسئولیت دولت امریکا را که بعد از خدا برای شان مطرح است باید در حمله نظامی امریکا بالای عراق، جنگ فلسطینیان و اسراییل،سرکوب جنبش آزادی خواهانه مردم پاناما، سومالی وغیره می‌دیدند نه صرفاً در کمک سه‌ملیارد دالری که برای رقابت با روسها صرف کرده است. واقعیت اینست که امریکا و قدرتهای اروپایی تنها به منافع خود می‌اندیشند و هر دالر خود را در جایی مصرف می‌کنند که چند برابر آن را بدست آورده بتوانند. من معتقد نیستم که رهبران امریکا و کشورهای متحدش برای کشور ما دل می‌سوزانند. اگر اینان کوچکترین احساس‌انسانی نسبت به رنج و الم ما می‌داشتند نباید قصابان بنیادگرا را این چنین به جان ملت ما می‌انداختند. این "مسئولین" تمام جهان طی چهار سال حاکمیت دُردانه‌های خود در کشور ما چه دل سوزی نشان دادند که حالا باید "فرشته‌ی نجات"کشور ما شوند؟ آنان که دعاگویان شانرا به جان مردم ما انداخته اند و باخیال راحت بیدادگریها، بربریت، چپاول و جنایات شان را به تماشا نشسته اند، چگونه می‌خواهند به این "تراژیدی پایان بخشیده" به صفت سیاستمدار "مدبر، آگاه و مسئول"به سگ‌جنگی های بین جنایتکاران پایان دهند؟

ماری‌جان، تو مقصر نیستی. یتیمی از جهان سوم آنهم از افغانستان که از ۸ سالگی در امریکا کلان شود طبیعی است که پدر و خدای دومش رئیس‌جمهور امریکا را می‌داند. مقصر اعضای فامیل اند که عمر بیشتری درآب و خاک اجدادی بسرکرده بودند ولی نتوانسته اند به تو لااقل آن تربیت و آگاهی را بدهند که بعد از خدا بل‌کلنتن صاحب را خدا ندانی که اگرآنقدر "قلب بسیار رؤف و مهربان" می‌داشت، درین چهار سال قتل

قابل توجه ماری‌جان طبیبی و غ.ملک‌زاده

ماری جان، ببین «فرشته نجات» در روز مبادا چگونه فقط و فقط به فکر نجات مشتی جاسوسانش است و نه میلیونها توده‌ی مصیبت رسیده:

بنابرگزارشی‌از واشنگتن پریزیدنت کلنتن روزنهم سپتامبر اعلام داشت‌که «واشنگتن به هرکاری (در عراق) دست خواهد زد» تاکسانی راکه با سی‌آی‌ای کار می‌کردند، در آستانه تهاجم اخیر بغداد، در فرار از آن کشور کمک کند.

پاسخ‌کلنتن‌به سؤالاتی بود راجع به سرنوشت کُردیهایی که جهت بی‌ثبات ساختن رژیم صدام‌حسین با سی‌آی‌ای همکاری داشتند.

«فرنتیرپست»، ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۶

جسمی‌و روحی دهها هزار هموطن ما بدست سگهای بنیادگرایش را تحمل نکرده و تا بحال از دم همه‌ی آنان گرفته دورشان می‌انداخت. ولی برعکس کانگرس ایـن "شـخصیت فـوق‌العـاده خـوب" هـمین چـند مـاه پـیش مهماندار رنیس گلیم‌جمع‌ها و سایر خاینان در واشنگتن بـود. یک دختر شریف و هشیار افغان نباید سرپرست و ولی اصلی جنایتکاران حاکم در افغانستان و نیز پدر مداخله‌گران خارجی را "فرشته‌نجات" کشور ما بنامد. اشتباه دومی از نشریه‌هایی است که در سطح تو و غ.ملک‌زاده اندیشیده و نامه‌های خجالت‌بارتان را چاپ می‌کند.

خواهرک، تو ممکن است طبق نـوشته نشـریه از استعدادی تا درجه نبوغ برخوردار باشی ولی کاش در کنار آن می‌دانستی که همه‌ی آنانی‌که در افغانستان فرمان می‌رانند بدون استثناء تف طفیلی یعنی نوکرِ نوکر استند. کاش در نامه‌ات از پریزدنت کلنتن می‌پرسیدی که چرا مثلاً از رژیم بنیادگرای عربستان سعودی با تمام نـیرو حمایت می‌کند در حـالیکه خـود را طـلایه‌دار مـبارزه ضدبنیادگرایی می‌نامد؟ ضمناً شاید بدانی ماری جان که دولت ارتجاعی و وابسته به امریکای عربستان به دولت جانیان سیافی و نوکران دیگرش تا می‌تواند پول می‌دهد. بناءً در نامه‌ات از "فرشته‌نجات" می‌خواستی که اگر واقعاً از عمال بنیادگرا و غیربنیادگرایش در افغانستان سیر شده پس قبل از همه به آن رژیم بدنام حاکم در مکه‌معظمه دستور دهد که از کمک به خـاینان جهادی دست گیرد.

اما درباره غ. ملک‌زاده نمی‌خواهم چیزی بگویم چرا که از ایشان یقیناً عمری گذشته و از اول که نشد حالا کمی دیر شده تا به وی فهماند که برای یک افغان با شخصیت و با وقار نهایت شرم‌آور است که مضمون دعایش را پیروزی رئیس جمهور امریکا در انتخابات تشکیل دهد.»

☆☆☆



کلنتن جاسوس سی‌آی‌ای

گزارش خصوصی

Clinton worked as CIA agent

SPECIAL REPORT

The US president Bill Clinton, has worked as a CIA agent when he was a student in Oxford University. He was recruited by the CIA to write reports against his fellow American students who opposed the Vienam war.

...ing to the American ...Harris, quoted by ...daily al-

THE MUSLIM

بل کلنتن رئیس جمهور امریکا زمانیکه در پوهنتون آکسفورد محصل بود به صفت جـاسوس سی‌آی‌ای کار می‌نمود. او توسط سی آی ای استخدام شده بود تا در مورد آنعده همصنفان امریکایی‌اش که با جنگ در ویتنام مخالفت داشتند گزارش دهد. بر اساس گفتار روجرهاریس (RogerHarris) نویسنده امریکایی به نقل از روزنامه‌ی عربی «العرب» چاپ لندن انتشار می‌یابد، کلنتن در سال ۱۹۶۹ در ناروی نیز منحیث جاسوس سی‌آی‌ای اشتغال داشت. او از مؤسسه‌ی صلح اوسلو دیدن نمود و از آنعده امریکاییانی که نیروهای امریکا را ترک گفته بودند لیستی تهیه و ارائه داد.

روزنامه‌ی عربی گفت که کتاب هاریس بنام «شریکان قدرت» حاوی معلومات مهیج و حساس در مورد عملیات‌های مخفی سی‌آی‌ای اند. راجرهاریس عضو «امنیت ملی ایالات متحده» بود که در سال ۱۹۷۰ بنابر اختلافاتش در رابطه با مداخله‌ی امریکا در کامبوج، مستعفی گردید.

●●●

ماری جان طبیبی و غ.ملک‌زاده، می‌بینید که «فرشته نجات» شما گویا عامل «سیا» هم بوده! آیا تا بحال از کسی شنیده اید که «سیا» در طول تاریخ خونبارش به خیر و فلاح افـغانستان یـا کشور دیگری کار کرده باشد؟؟

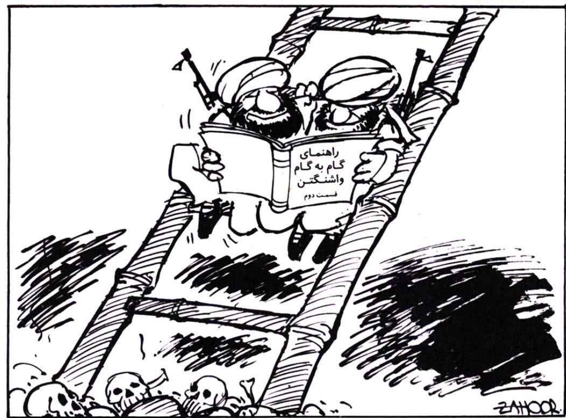
«قهر» بودن امریکا با نوکران

ع. غفور ـ پشاور،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌نگارند:

«چندی پیش یکی از اعضای کانگرس امریکا، نمایندگان جنایتکاران بنیادگرا (به استثنای گلبدین و سیاف) و همدستان خجول آنان را برای مذاکره به واشنگتن دعوت کرد. آیاامریکابه‌این ترتیب‌می‌خواهد وانمود سازد که دیگرآن دوجاسوسش رادورانداخته است؟ ولی آیاامریکافراموش می‌کند که‌آن دوخیانتکار با افراد مورد قبولش ربانی و مسعود در اتحاد بسر می‌برد؟ و توسط‌نورچشمش «خادم‌حرمین شریفین» تمویل می‌شوند؟

به نظر من «قهر» شدن امریکا با یک نوکر و دست کشیدنش برنوکر دیگرغیرازفریب وتوهین مردم ما هیچ معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد.»



در این شماره گزارشهای این دوستان به نشر رسیده اند:

ف.شاکی ـ کابل، حاجی‌گل‌آغا ـ کابل، شعیب ـ کابل، س.ی ـ کابل، مرضیه‌ضیا ـ کابل، رحیمه ـ کابل، مرغلره ـ کابل، نادیه‌عزیزی ـ کابل، م.ن ـ کابل، منیر ـ کابل، منصور ـ کابل، عتیق ـ کابل، ن.ع. ـ کابل، محمود ـ مزار، ایوب ـ مزار، یحیی ـ مزار، قادر ـ شبرغان، سراج ـ فراه، ج.م. ـ فراه، امین ـ فراه، ص.ن. ـ فراه، عباس رضایی ـ هرات، ظاهر ـ شیندند، غلام‌سخی ـ لوگر، جمیله ـ جاغوری، سلیمه ـ پروان، شازیه ـ خوست، شکریه ـ کندز، ر.ی. ـ پشاور، انیس ـ پشاور، محمد حسن خواجه زاده ـ دهلی‌جدید.

☆ ☆ ☆

پاسخ‌به نامه‌های دوستان ذیل به شماره آینده موکول شد:

ملک خیل ـ اسلام‌آباد، دولت خان ـ پشاور، آذر ـ کویته، حفیظ عمادی ـ امریکا، محمدکریم ـ اسلام‌آباد، توخی ـ کانادا، مژگان ـ اسلام‌آباد، و. ـ پشاور، عبدالقدوس ـ پشاور، ط. ـ کویته، فروزان نوابی ـ آلمان، صبورزمانی ـ آلمان، پروین دارابی ـ امریکا، بشیرمجاب ـ ایران، محمدعظیم ـ کویته، بشیرنبی ـ کانادا، ماهان ـ سویدن، احمدولید ـ صوبه‌سرحد، داداله‌احمدزی ـ پشاور، شاهین ـ کانادا، گل‌حسن‌سعید ـ لندی کوتل، رضافرمند ـ دانمارک، شیرآقانوری ـ اسلام‌آباد، برات علی‌محمدی غمیار ـ ایران، حمیدانوری ـ کانادا.

☆ ☆ ☆

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش - ماهنامه مستقل ملی و دموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره های ۸ الی ۱۱، ۱۳۷۵

آرش - ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۵۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵

آفتاب - نشریه‌ی فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۷ و ۱۸ جوزا و سرطان ۱۳۷۵

آن - خبرنامه، عورت ایسوسی ایشن کا ترجمان، نشریه‌ای بزبان اردو، شماره ۲، اپریل و جون ۱۹۹۶

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۵، بهار ۱۳۷۵

آیینه افغانستان - ماهنامه‌ی مستقل، ملی و غیر حزبی، شماره ۶۰ - ۱۳۷۵،۶۱

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۲۵ و ۲۶، جوزا و سرطان ۱۳۷۵

افغانستان - مسئولیت بین‌المللی بخاطر فاجعه حقوق‌بشر، از انتشارات عفوبین‌الملل، ۱۹۹۵

افغان ملت - په اروپا کی د افغان تولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۵کال د چنگابن میاشتی، ۵۶او ۵۷ پرله‌پسی گنه

انترناسیونال - نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۲۱، جوزای ۱۳۷۵

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۳۸۴ الی ۳۹۲، ۱۹۹۶

ایران زمین - شماره های ۹۵ الی ۹۷ جوزای ۱۳۷۵

بلوچی - ماهنامه به زبان بلوچی، شماره ۱۱۹، جولای ۱۹۹۶

پَـر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره های ۱۲۵ الی ۱۲۸، خرداد - شهریور ۱۳۷۵

پگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره‌های ۱۲ الی ۱۸، ۱۳۷۵

پلوشه - د کراچی نه دپښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۶کال د جولای، ۷۶گنه

پویش - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۲۵، ۱۳۷۵

پیوند - از انتشارات انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی، شماره ۲۰، جوزای ۱۹۹۶

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره اول، حمل و ثور ۱۳۷۵

جفاکش - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، ماهنامه‌ای به زبان اردو، شماره‌های ۵ الی ۸، ۱۹۹۶

چشم‌انداز - گاهنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۶، بهار ۱۳۷۵

حقوق‌بشر - نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۳۷، بهار ۱۳۷۵

خپلواکی (آزادی) - نشریه مرکزی سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۲۸، جولای ۱۹۹۶

دعوت - اسلامی، خپلواکه، ملی، سیاسی، علمی او فرهنگی خپرونه، پرله‌پسی د ۵۹ تر ۶۴گنبی پوری، د ۱۳۷۵کال د وری او غویی میاشتی

رنگین - نشریه برنامه تلویزیونی رنگین، شماره های ۲ الی ۴، حوت - جوزای ۱۳۷۵

راه آینده - در دفاع از مارکسیزم و سوسیالیزم، شماره‌های ۱ الی ۲۱

روزگار نو - نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره های ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ثور - اسد ۱۳۷۵

زن در مبارزه - نشریه زنان ایرانی در خارج از کشور، شماره ۴، ثور ۱۳۷۵

کارگر امروز - نشریه انترناسیونالیستی کارگری، شماره ۵۸ و ۵۹، ثور و سرطان ۱۳۷۵

فصلنامه زن - نشریه سوسیالیست - فیمینست فارسی زبان، شماره ۱، جوزای ۱۳۷۵

کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره‌های ۶ و ۷، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵

کوردستان - ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، شماره‌های ۲۳۱ و ۲۳۳

مجاهد ولس - آزاده، ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۵ کال پرله‌پسی ۲۲۴ - ۲۲۶گنې

میهن - نشریه نهاد ملی میهن و انجمن افغانها در سویس، شماره ۶ مارچ ۱۹۹۶

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۳۲ الی ۱۳۵، خرداد - شهریور ۱۳۷۵

نقطه - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره‌های ۱ الی ۵

نوای صلح - شماره ۳، سرطان ۱۳۷۵

نوکین دور - ماهنامه اردو، شماره‌های ۳ و ۷، ۱۹۹۶

نیمه‌دیگر - (با نمایه نخستین دوره)، ویژه‌ی زبان و زنان، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۵

همبستگی - نشریه فدراسیون سراسری شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره‌های ۶۱ و ۶۳، ۱۹۹۶

ooo

About Iran... - *Jun. 1996*

Afghanistan - *Vol. 12, No. 5, 1996*

Afghan News - *Published monthly by Jamiat-i-Islami Afghanistan, Vol.12, No.4,6 1996*

ARIC Bulletin - *ACBAR Resource and Information Center, No. VII\4, May - Aug. 1996*

CCA - *Vol.III, No.2, Apr.1996*

News and Views - *Women's Environment and Devolopment Organization, Jun.Jul. 1996*

Politics of Devolopment and Women in Afghanistan - *by Hafizullah Emadi*

Post view - *No. 6, Apr. 1996*

Refugees - *UNHCR, No. 103I and 104II, 1996*

The Wings - *Dr. Huma Darabi Foundation, Vol. 1 - 2, Feb. 1996*

Women in action - *Isis International, No.3, 1995*

Women Envision - *Isis International, No. 31-33, Mar-May 1996*

سایر اسناد

طبقه کارگر پیروز است! - از شورای کار

سعیدسلطانپور هنرمند انقلاب کارگری - از شورای کار

اعتراض به تحریکات نظامی و جنگ روانی امریکا علیه مردم ایران - از جنبش روشنفکری ایران، اسد ۱۳۷۵

تحریم‌اقتصادی، سازشهای پنهانی‌واحتمال جنگ‌داخلی - از جنبش روشنفکری‌ایران

ورقه‌ی آگهی جلسه شورای نشریه - از کانون ایرانیان لندن

رسالت ما، پاسخ به سرنوشت مشترک ماست! - از انتشارات انترناسیونال سوسیال

اوراقی از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران):

زنده باد اول ماه می سرخ!

از پرو تا نیپال: پیروز باد جنگ خلق!

از کوهستان آند گرفته تا هیمالیا، تنها ره رهایی جنگ خلق است

مائویست ها در نیپال جنگ خلق را آغاز کردند - اپریل ۱۹۹۶

اوراقی از افغانی تولنه په امریکا کی

راز جنسیت - از انتشارات بی‌بی‌سی، ۱۹۹۶

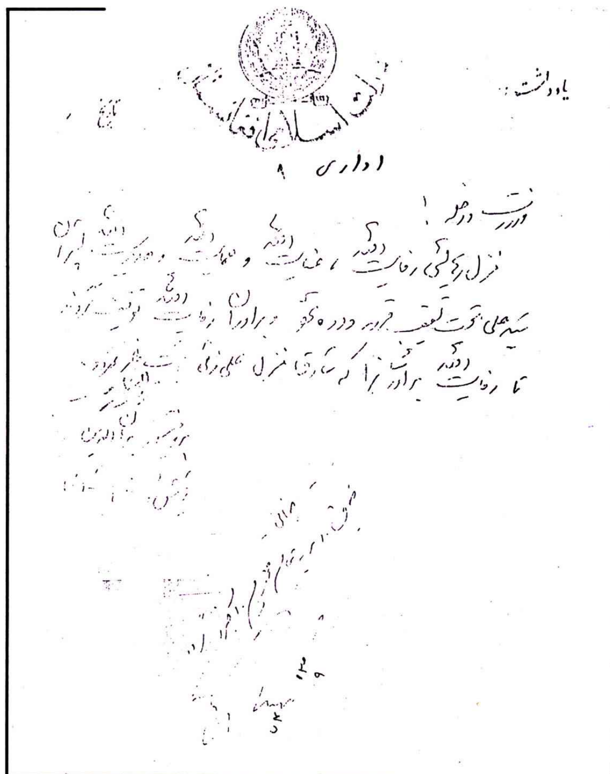
شمس بهاء - از داکتر صابر آفاقی

گزارشهایی از افغانستانِ....

مهم دولتی معاش و امتیازات جداگانه می‌گرفت، معاش ۲۵ نفر محافظان شخصی‌اش را نیز از هر دو مرجع اخذ می‌کرد.

جیپ لندکروزر مدل ۱۹۹۱ شخصی واحدیار به گفته خودش توسط «دزدمشهور» سرقت گردیده‌به چاریکار برده‌می‌شود. هنگامیکه‌وی موضوع سرقت موتررا با مسعود در میان می‌گذارد او وعده بازگردانی موتر را می‌دهد. ولی‌بعد ازمدتی که باردوم مراجعه می‌کند، برایش‌جواب‌داده می‌شود که موتر یافت شده ولی سارق حاضر نیست‌آنرا بازگرداند و ما هم بنابر «مصلحت جهادی»نمی‌توانیم‌بالای‌او (دزد مشهورجهادی) فشار آوریم.

همان است که واحدیار، ارزبانی خواهان غرامت ۷۵۰۰۰۰ روپیه پاکستانی، می‌شود. «استاد» هم با صوابدید جهادی «امر به دزدی و نهی از بازگردانی» طی حکم نمبر ۲۶۰۷ امر خریداری موتر جدید را به وزارت مالیه صادر می‌کند. وقتی پول مذکور جهت خریداری موتربه وزارت عودت مهاجران انتقال می‌یابد، «وزیر» صاحب اظهار می‌دارد که چون پول دربدل موتر مفقود شده‌ام می‌باشد و فعلاً به موتر ضرورت ندارم، پول آنرا نقد برایم بسپارید. با وصف آنهمه رذالت «وزیر» جهادی بعد از به چنگ آوردن ۷۵۰۰۰۰ روپیه و اعلان مقاطعه مولوی نبی از «دولت»، وظایف خویش را ترک نموده با عجله به پشاور فرار می‌کند.



مکتوب «پروفیسر»خاین که بازهم نمی‌شرمد و از کیسه ملتی فقیر و غارت شده به یکی از مزدورانش امر خریداری لندکروزر را می‌دهد

قاچاقبری یونس قانونی

بتاریخ ۲ ثور ۱۳۷۵ دوصدوپنجاه میل کلاشنکوف که در موتری مینی‌بس جاسازی گردیده بود در منطقه ماهیپر توسط گروپ جهادی آنجا کشف و ضبط گردید. بعداً معلوم شد که سلاحها مربوط یونس قانونی بوده که جهت فروش به پاکستان فرستاده می‌شد.

▫ ▫ ▫

منصور ـ کابل

کابل در انتظار حمام خون دیگر

بتاریخ ۲۴ ثور اولین گروپ مسلح ۴۰۰ نفری گلبدین به سرکردگی قوماندان کشمیرخان باسلاحهای سبک وارد کابل گردید. حین جابجایی آنان در کندک تانک فرقه نمبر یک در قرغه، سیاف بحیث مهماندار همراه شان‌ریش می‌جنباند. شاهدی‌عینی می‌گوید: مسئولین فرقه جهادی از افراد مذکور با بی‌اعتنایی تحقیرآمیز پذیرایی کردند. گلبدینی‌ها نیز خود را درچنگال دشمن دیرینه محاصره و اسیر دیده احساس سرافکندگی و خجالت می‌کردند.

قرار معلوم یک گروپ ۴۰۰ نفری دیگر آنان هم در باغ داوود واقع دو راهی پغمان که نزدیک خط سوم دفاعی غرب کابل است جابجا شده‌است. شهریان کابل‌بنابرتجارب و شناختی‌که از «برادران جهادی» دارند، در پس پرده این سازش و آشتی اغواگرانه قاضی حسین و سایر پدران، یکبار دیگر خود را در آستانهٔ غرق شدن در حمام خون و بربادی احساس می‌نمایند.

▫ ▫ ▫

رحیمه ـ کابل

«استاد» به چه می‌خندد؟

به مناسبت شروع سال تعلیمی ۱۳۷۵ در پوهنتون کابل محفلی برگزار شد که در آن ربانی نیز شرکت داشت. در محفل نمایشنامه‌ای توسط محصلان پوهنځی هنر های زیبا اجراء گردید که وضعیت اقتصادی مأمور دولت و یک

مریم دختر ۱۴ ساله‌ای است از ولسوالی قره‌باغ ولایت پروان. پدرش که مجاهد بود در جریان جنگ شهید شد. مادرش شوهر دیگر گرفت و دیگر او را نپذیرفت. مریم نمی‌فهمید که توسط چه شخصی چهار سال قبل به اینجا آورده شده است. وی گفت: «چهار سال می‌شود که در اینجا هستم. تا حال هیچکس به دیدنم نیامده. من هم همه را فراموش کرده‌ام.»

وی یکبار از دارالایتام فرار نمود ولی توسط موظفین دستگیر شده با قنداق تفنگ شدیداً مورد لت و کوب قرار گرفت.

دختران دارالایتام می‌گویند: «چندی قبل دختری ۱۴ ساله بنام جمیله موفق شد از راه پنجره فرار کند.»

▫ ▫ ▫

یعقوب ـ کابل

وضع مکاتب جهادی زده

وضع نابسامان مکاتب، شهریان کابل را خیلی نگران ساخته و آینده فرزندان شانرا تیره و تار می‌یابند. کتب در مکاتب وجود نداشته و مطبعه تعلیم و تربیه هم کاملاً تخریب گردیده است. طی چهار سال گذشته ریاست تألیف و ترجمه با افراد اکثراً بیسواد، غیر مسلکی و غیر فنی خود نتوانسته نصاب تعلیمی جدید را تهیه کند. نصاب تعلیمی تهیه شده در پشاور به هیچ وجه جنبه عملی ندارد زیرا هم از فهم شاگرد بخصوص در دوره ابتدایی خیلی بدور بوده و هم اختصاصی بودن مضمون در آن رعایت نگردیده. مرز بین مساجد و مدارس دینی با مکاتب عملاً از بین رفته است.

تمام سامان، و ادوات لابراتوارهای مکاتب در اولین یورش «برادران جهادی» چپاول شد و آنها را برای تزئین منازل و بازیچه اطفال خویش مورد استفاده قرار داده و یا «کبار» کردند.

لایحه‌تعلیمی اصلاً وجودندارد. احکام واوامر جهادی های وزارت تعلیم و تربیه قانون و مقرره نمی‌شناسد. افرادیکه هیچگونه سوابق تعلیمی در مکاتب ندارند به ملاحظه اسناد «جهادی» در صنف های دلخواه شان شامل گردیده و یا بزور جهادی بودن اسناد فراغت تحصیلی را بدست می‌آورند.

هر فرد جهادی وقتی میل به وظیفه معلمی داشته باشد بدون درنظر داشت سوابق کار و یا مسلکی بودن، فقط با داشتن «احکام» وزیر صاحب می‌تواند معلم مقرر گردد. اگر بست و کمبود وجود نداشته باشد نیز بست وی بصورت فوق‌العاده منظور می‌شود.

آموزش در نازلترین سطح خود قرار دارد. بعضاً اتفاق می‌افتد که معلم حتی در نوشتن درست نام شاگرد در صنوف دوره ثانوی در می‌ماند. شاگرد نیز برای پذیرش درس آمادگی ندارد. جنگ، فیر راکت، بمباران طیاره، پرابلم های اقتصادی، اختطاف، بی‌ناموسی و سایر سرگرمی های جهادی بر معلم و متعلم شدیداً اثر گذاشته است.

محیط جهادی فاسد و جهل زده‌ی خارج مکتب، شاگرد را بی‌بندوبار ساخته که انعکاس آن در مکاتب بصورت اعتیاد شاگردان به دخانیات و حتی مواد مخدره و اخلال نظم و دسپلین مکاتب دیده می‌شود. عده‌ای از شاگردان وابسته به تنظیم های جهادی، ملبس به یونیفورم نظامی، همراه با سلاح و مخابره جیبی در مکتب آمد و رفت دارند که موجب مغشوش شدن اذهان سایر شاگردان می‌گردند. این قماش افراد، معلمان بخصوص معلمان زن را اذیت می‌نمایند. در بسیاری از مکاتب حتی چندین بار برخوردهای مسلحانه صورت گرفته که باعث جراحت معلم و شاگرد گردیده است.

فامیل های شاگردان نیز اکثراً سبب تغییر ساحه جنگ خانه بدوش می‌باشند بناءً میزان غیابت شاگردان بالاست. همچنین شاگرد و معلم بنابر فشارهای اقتصادی به کارهای طاقت‌فرسای روزمزدی می‌پردازند که این نیز باعث غیابت مداوم شاگرد و معلم می‌گردد.

شاگردانیکه به مکاتب دور و دست رفت و آمد دارند از لحاظ ترانسپورت شهری دچار مشکل جدی هستند. اکثر فامیلها از پرداخت کرایه بس‌ها عاجزاند.

کتاب‌های درسی مکاتب مانندسایر وسایل چورگردیده‌دربازار به‌قیمت بسیار گزاف عرضه می‌گردد. فی جلد کتاب درسی مبلغ ۵۰۰ الی ۵۰۰۰ افغانی خرید و فروش می‌گردد. «وزیر» صاحب تعلیم و تربیه طی مصاحبه تلویزیونی اعتراف کرد که: «ما یک ملیون جلد کتاب درسی را از پشاور خریداری کرده به کابل‌انتقال دادیم ولی یک جلد هم به مکاتب نرسید.»

کتابهای اکثرمکاتب بدون اینکه محتویات آنهامورد غور و بررسی قرار گیردبه بهانه اینکه باپالیسی دولت اسلامی در تناقض است، آتش زده شدند.

طی چهار سالیکه گذشت شکست و ریخت مکاتب ترمیم نشده است، برعکس چندین باب مکتب کاملاً طعمه حریق گردیده و یا بعنوان قرارگاه‌ها و قشله‌های عسکری مورد استفاده جهادی قرار گرفته و ساختمان آن با خاک یکسان گردیده است.

در این اواخر معمولاً «صدراعظم» سرپرست جهادی هفته دو بار به بعضی مکاتب شهر کابل سر می‌زند. هر بار مسئولین مکاتب قبل از آمدن وی مصارف زیادی را بر معلمان ناتوان تحمیل می‌کنند تا او را با

وابستگی به قدرتهای خارجی + ارتجاع + تروریزم + زن ستیزی + جهالت = بنیادگرایی

تشریفات‌خاص خیر مقدم بگویند. و آن دلقک جهادی نیز طی سخنرانی خویش هربار معلمان «کهنکار» را محکوم کرده به تقوا و اعمال جهادی مانند خود شان فرا می‌خواند و بعد دست به کیسه کرده برای عده‌ای از معلمان مبلغ چهار هزار افغانی خیرات می‌دهد.

▣ ▣ ▣

م. ن. ـ کابل

گـزارشـی از ریاست بـرق کابل

انجنیر محمد ایوب «وزیر» آب و برق به مناسبت حلول سال ۱۳۷۵ از طریق رادیو اظهار کرد: «در ظرف یک هفته تمام اهالی کابل از برق مستفید خواهند شد.»

ولی از پیام انجنیر صاحب اهالی کابل استقبال نکردند زیرا جنایات و دروغ های شاخدار جهادی‌ها طی چهار سال، ماهیت اصلی آنان را برای همه برملا نموده است.

اما اگر «وزیر» صاحب روزی به مولد حرارتی برق هودخیل و سب‌استیشن سر می‌زد و می‌دید که برادران خاینش چه مصیبت عظیمی بر توربین ها، شبکه‌ها و تجهیزات اتومات کنترلی و هدایتی سوچبورد های آن وارد کرده‌اند، اگر وزیرک جهادی تنها برآورد خساره وارده بر توربین ها را که ۲۳/۳ملیون دالر محاسبه‌گردیده در نظر می‌داشت این چنین عوامفریبانه و سبکسرانه بیان نمی‌کرد که «شهر کابل طی یک هفته چراغان می‌شود.»

در شهر کابل برجهای توزیع و ترانسفرمرهای آن با تمام تجهیزات و ادوات «های‌تینشن» ۱۵۰۰۰ ولت به قوه ۶۳۰، ۴۰۰ و ۲۵۰کیلو ولت امپیر با سوچبوردهای «لوتینشن» ۴۰۰ ولت مربوط ریاست برق کابل به تعداد ۳۷۴ پایه و همچنان ترانسفرمرهای مؤسسات دولتی و انفرادی به قوه ۱۰۰۰، ۶۳۰، ۴۰۰، ۲۵۰ و ۱۲۵کیلو ولت امپیر با تمام تجهیزات، اتومات‌ها، قطع‌کننده‌ها به تعداد ۴۰۲ پایه فعال که جمعاً ۷۷۶ پایه می‌شد، وجود داشت. ولی فعلاً از برکت انقلاب اسلامی فقط ۲۴ پایه قسماً فعال، ۳۵ پایه قابل ترمیم و متباقی تمام ترانسفرمرها با تمام وسایل مربوطه قسمت ۱۵۰۰۰ و ۴۰۰ ولت به شمول تیل سیم‌های کوایل، پلیت ها، سوچبوردهای تقسیماتی و همه‌ی عناصر فلزی و لین هاییکه حتی ۱۰ سانتی متر طول یا صد گرام وزن داشتند نیز توسط رهزنان جهادیِ به غنیمت برده شده که طبق تخمینی برای فعال ساختن دوباره آن حدود ۱۵ ملیون دالر ضرورت است.

خساره وارده به برشناکوت کمتر از سب‌استیشن هودخیل نیست. برشناکوت شریان حیاتی برق شهر کابل را تشکیل می‌داد که امروز جهت راه‌اندازی دوباره آن حدود ۱۴ ملیون دالر مصرف برآورد شده‌است.

کمی دورتر از برشناکوت ریاست ساختمانی امور برق موقعیت دارد که تمام شعبه‌های دیزاین، سروی، انجنیری، ورکشاپهای تولیدی و ترمیمی و وسایط ساختمانی آن چنان به نظر می‌رسد که گویی در اثر آتشفشانی قوی سوخته است. زمانی به این ریاست «افتخار انرژی برق» می‌گفتند که اینک از برکت امارت «استادان» و «انجنیران» نه تنها همه چیز آن تاراج شده بلکه ساختمان خالی آنرا هم به آتش کشیده‌اند و خساره وارده بر آن بیشتر از ۲/۲ ملیون دالر برآورد گردیده است.

جنکشن‌های دهگانه پایتخت مجهز با لوازم مدرن که حیثیت ستون فقرات شبکه‌های برق رسانی شهر کابل را داشت تماماً غارت گردیده و حتی سنگ وخشت آنها را باقی نگذاشته و فعلاً به محل چوچه گذاری سگهای ولگرد مبدل شده‌اند، بیش‌از ۱۱ ملیون دالر می‌خواهد تا به حالت اولی برگردند.

وزیرک خبرندارد که شعبه پلان و توسعه وزارتی که بر آن سینه انداخته خساره های وارده بر استیشن‌های برق را اینچنین برآورد کرده است:

توحید خساره در قسمتی از شبکه‌های برق کابل ناشی از جنگهای «قدرت» طی سالهای ۱۳۷۲ ـ ۱۳۷۴

شرح	مبلغ
مولدبرق‌حرارتی وسب‌استیشن‌هودخیل‌جمعاً مبلغ ۶۱۱ ۳۰۱ ۲۳ دالر.	
سب استیشن برشناکوت	مبلغ ۲۰۴ ۱۵۰ ۱۳ دالر
ریاست ساختمانی امور برق و مواد ذخیره آن واقع برشناکوت و اصل آباد	مبلغ ۵۰۳ ۲۰۰ ۲ دالر
جنکشن های ده گانه شهر کابل چون ده‌بوری، بریکوت، پل‌آرتل، مکروریان اول، چمن، مکروریان ۳، حصه اول خیرخانه و غیره	مبلغ ۲۰۵ ۱۶۳ ۱۱ دالر
پایه های کانکریتی و فلزی نواحی شهر کابل به تعداد ۳۸۷۹۳پایه	مبلغ ۷۰۲ ۶۸۳ ۴ دالر
برجهای برق و ترانسفارم‌های آن در تمام نواحی شهر شامل مؤسساتی دولتی و انفرادی جمعاً ۷۷۶ باب	مبلغ ۳۵۴ ۴۲۲ ۱۴ دالر
لین های هوایی به مساحت مختلف مسی و المونیمی ۱۵،۰۰۰، ۴۰۰ و ۰۰۰ ۹۸۱ ۱۴ ملیون متر	مبلغ ۲۰۱ ۹۷۱ ۴ دالر
سلیترهای مختلف ۱۵۰۰۰ و ۴۰۰ پایه، کش و گزری جمعاً ۴۹۶۵۰۳ عدد	مبلغ ۴۰۸ ۱۶۴ ۳ دالر
فیوز بکس‌ها معه میترها و تمام محتویات آن ۹۸۶۳باب	مبلغ ۹۱۵ ۰۲۴ ۲ دالر
مجموع	مبلغ ۱۰۳ ۰۸۲ ۷۹ دالر

عتیق ـ کابل

قتل تسکین روحی جهادیان

تضادهای درونی حزب وحدت (جناح اکبری‌وخلیلی) به اوج خود رسیده است. جنگ‌های شدید جهت کسب برتری در اکثرمناطق مرکزی راه انداخته شده‌که طی آن ولسوالی ورس که زادگاه اکبری است، بعد از

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان



سیدال سخندان ۴۹ سال قبل در خانواده‌ای دهقانی در ولایت لوگر به دنیا آمد. او که طعم تلخ فقر را از همان طفولیت چشیده بود تا هنگامی که توانست شامل پوهنتون شود، به این آگاهی رسیده بود که وجود میلیونها توده‌ی تهیدست ستمکش و مشتی ثروتمند در جامعه ازلی و ابدی نبوده و می‌توان و باید در راه سپردن سرنوشت کشور به دست اولی ها پیکار نمود. سیدال یکپارچه شور و ایمان انقلابی در همان نخستین روزهای ورود به پوهنتون به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان «شعله جاوید» ـ جریانی ضد امپریالیستی، ضد پرچم و خلق و ضد اخوانی ـ شناخته شد. او با شخصیت جذاب انقلابیش نه تنها از محبوبیت و نفوذ وسیعی در میان محصلان و روشنفکران برخوردار بود بلکه طی مدتی معلمی در هزاره‌جات ـ با وصف تعلق به قوم پشتون و سخن گفتن به زبان پشتو ـ توانسته بود دهها تن را در آنجا آگاهی سیاسی بخشیده و با آنان پیوندهای عمیق دوستی ایجاد کند. او علاوه بر آنکه سخنرانی آتشین بود، شاعری بشمار می‌رفت که از اول تا آخر جز برای درد و نبرد رنجبران نسرود. سیدال سخندان در زمان تحصیل در پوهنتون، با گلبدین خاین همدوره بود که با دارودسته‌ی تروریست و تیزاب‌پاشش بنام «جوانان مسلمان» پیوسته در صدد بود تا انقلابیونی جانباز نظیر سیدال را هدف ترور خود قرار دهد. و در روز ۲۹ جوزای ۱۳۵۱، توطئه خایتانه‌اش عملی شده سیدال سخندان با گلوله های تفنگچه‌ی شخص گلبدین جنایتکار در خون تپید. لیکن یاد الهامبخش او هرگز از قلب مردم نخواهد رفت. توده های دهقان و کارگر و روشنفکر انقلابی ما اگر از یکسو دیر یا زود گلبدین میهنفروش و شرکاء را در آتش خشم ونفرت شان خواهند سوخت از سوی دیگر، هرقطره خون سیدال سخندان‌ها را بقول خسروگلسرخی، محراب خواهند کرد.

دبزگر دبچی غږ

سیدال سخندان

ستره ملا که‌تور ستا غږ په غاړه وړلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
چی په څېږه دی وهلم ما به څړ څړ کتل
کله‌به ناست وم نو لچن کله پلار ته ژړل
اوس ځلمی شوی یمه ستا ظلم زغملی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
ته کرارناست‌یی‌زه شپه‌ورځ‌یمه‌په کارکښی لګیا
په ګیده وږی تن می لوڅ دی ژوند کوم په بیدیا
مری دی نیسمه خپل مزد در پریښودلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
ستا باداری زما مزدوری به وی تر کومه وخته
ته روغ رمت، زما رنځوری به وی ترکومه وخته
پلارمی ستا وکړه غلامی، زه‌یی منلی نشم

ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
زما په غوښو دی آبادی کړی مانی منازی
سری دی کړی زما غریب په وینو بلډنګ کتاری
آخر به زما شی خپل حقوق دری پریښودلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
زما هډوکی ړدی تعمیر کی د ګاړر په نامه
سترګی می ړدی په دیوالو کښی د مرمر په نامه
بس دی پـــخپل بدن مـانی آبادولی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
تل خوښوی غټان له خانه زما په زړه او ځګر
مست دی کړل واره لعینان زما د لاس په ثمر
پیر دی حلال کړل ګوره زه حلالیدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

د جوار په ځیر به دی کوتکو لاندی وپرځوم
له شدادی شان او شوکت نه به تا وغورځوم
ستا چم و چل را ته معلوم شو غولیدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
خاشه می مه ګڼه دیرمېښک غیرت ایمان لرمه
وینی به تویی کړم له‌ښا نه پیر غیرت توان لرمه
پیر دی ایثار کړم پس له دی ایثاریدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
ستاغټه ګیده به کړم څیری‌لرم لاس‌کښی غټ لور
حق دی رانکړ په خوښی اوس به یی اخلم په زور
نور د کتری په شیشکانو ویریدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
د تاپه وینو څو ونه وینځمه لاس او پښی
ورکی به نشی له وطنه د ظلمونه ریښی
اوس خوخیدلی یمه شاته تمبیدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
د حق ناری په هر لور اورمه غوروونه لرم
زه به هم غږ کړمه په زړه کی دیر دردونه لرم
زه «سخندان» د بزګر زوی نور صبریدلی نشم
ستا د پښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

☆ ☆ ☆ ☆



مرضیه احمدی اسکویی

چریک فدایی خلق ایران که در ثور سال ۱۳۵۱ طی مقاومتی مسلحانه با مزدوران ساواک رژیم محمدرضاشاه پهلوی جان باخت ولی غریو بزرگش در گوش هزاران زن آزادیخواه در ایران ودیگر کشورها زنده و طنین انداز است.

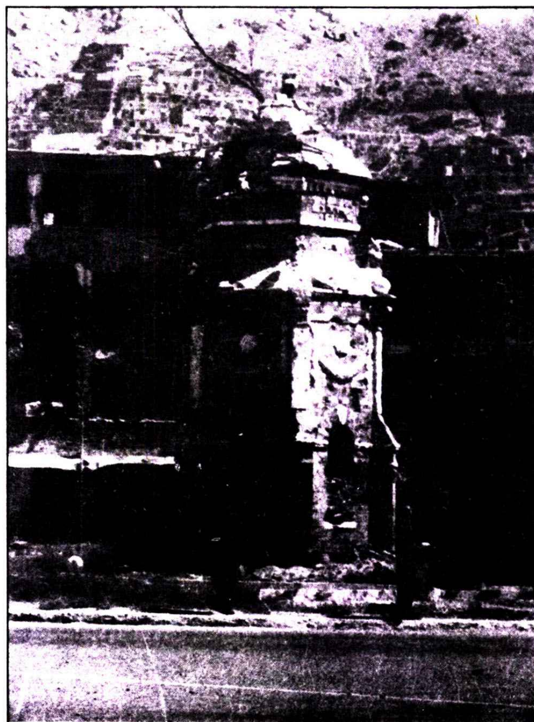
من یک زنم...

من یک زنم
من از ویرانه‌های دور شرقم
زنی که از آغاز با پای برهنه
عطش تند زمین را در پی قطره‌ای آب درنوردیده است
زنی که از آغاز با پای برهنه
همراه با گاو لاغرش در خرمن گاه
از طلوع تا غروب
از شام تا بام، سنگینی رنج را لمس کرده است
من یک زنام
از ایلات آواره‌ی دشت‌ها و کوه‌ها
زنی که کودک اش را در کوه به دنیا می‌آورد
و بزاش را در پهنه‌ی دشت از دست می‌دهد
و به عزا می‌نشیند

من مادرم
من خواهرم
من همسری صادقم
من یک زنم
زنی از ده کوره‌های مرده‌ی جنوب
زنی که از آغاز با پای برهنه
سراسر این خاک تب کرده را
در نور دیده است
من از روستا های کوچک شمالم
زنی که از آغاز در شالیزارها و مزارع
تا نهایت توان گام زده است

من یک زنم کارگری که دستهایش ماشین عظیم کارخانه را
به حرکت در می‌آورد
هر روز توانائیش را دندانه‌های چرخ ریز ریز می‌کند
پیش چشمانش
زنی که از عصاره‌ی جانش
پروارتر می‌شود لاشه‌ی خونخوار از تباهی خونش
افزونتر می‌شود سود سرمایه‌دار
زنی که مرادف مفهومش در هیچ جای فرهنگ ننگ‌آلود شما
وجود ندارد
دستهایش سپید
قامتش ظریف
که پوستش لطیف
و گیسوانش عطرآگین باشد
من یک زنم با دستهایی که از تیغ تیز درد و رنجها
زخم ها دارد
زنی که قامتش از نهایت بی‌شرمی شما
در زیر کار توانفرسا آسان شکسته است
زنی که در سینه‌اش دلی آکنده از زخمهای چرکین
خشم است
زنی که در چشمانش
انعکاس گلرنگ گلوله‌های آزادی
موج می‌زند
من یک زنم
زنی که مرادف مفهومش در هیچ جای فرهنگ
ننگ‌آلود شما وجود ندارد
زنیکه پوستش آیینه آفتاب کویر است
و گیسوانش بوی دود می‌دهد
تمام قامت من نقش رنج و پیکرم تجسم کینه است
زنی که دستانش راکاربرای گرفتن سلاح پرورده است.
من زنی آزاده ام
زنی که از آغاز
پا بپای رفیق و برادرم
دشتها را در نور دیده است
زنی که پرورده است
بازوی نیرومند کارگر
دستان نیرومند برزگر
من خود کارگر
من خود برزگر

کشته شدن برادر زاده‌اش توسط جناح خلیلی تصرف گردید. متقابلاً افراد گروپ اکبری جهت تسکین روحی خود خادم ځارنوال یکی از خویشاوندان خلیلی را بتاریخ ۱۳ ثور ۱۳۷۵ بنام خونخواهی و انتقام در منزلش واقع شهر کابل به قتل رسانیدند.



آیا منار عبدالوکیل خان که اینچنین مورد تجاوز جهادیها قرار گرفته،روزی شاهد آویزان شدن اجسادخاینان‌برسرش‌خواهدبود؟

سپر جنگی «دولت» ربانی

از زمانیکه طالبان شهر کابل را به محاصره اقتصادی و نظامی کشیده‌اند، «وزارت دفاع» از مکاتب و خانه‌های مردم بعنوان سپر جنگی استفاده میکند. طوریکه چندین دستگاه راکت بی ـام ۴۰ و انواع توپ‌های ثقیل را در لیسه ابن سینا و حبیبیه جابجا کرده و از همین‌جاها مناطق تحت سلطه طالبان را زیر آتش قرار می‌دهد. اهالی‌این مناطق به کمیسیون «امنیتی» شهر کابل مراجعه نمودند تا سلاح ثقیله را از اطراف منازل مسکونی دور کنند. اما یونس قانونی سرپرست «وزارت دفاع» با نخوت فرعونی ـ جهادی گفت: «شرایط جنگی‌است. در صورتیکه ایجاب کند از بام خانه‌های شما نیز استفاده نظامی خواهیم کرد.»

ترس مسعود از جبل‌السراج

در هفته اخیر حمل ۱۳۷۵ احمدشاه مسعود غرض اشتراک در نماز جمعه به یکی از مساجد جبل‌السراج رفت که بعد از داخل شدن وی، نمازگزاران بعنوان اعتراض مسجد را ترک کرده گفتند: «مسعود و دیگر جهادیها با موترهای پیجارو گشت و گذار دارند ولی مردم بیچاره ما از فقر و تنگدستی اطفال خویش را می‌فروشند.»

این عکس‌العمل مردم جبل‌السراج زنگ خطر جدی برای او و سایر نظاری‌ها بود. با درک همین نکته، وی در جبل‌السراج کمتر بودوباش داشته و می‌خواهد استالف را باخرج میلیاردها افغانی بعنوان مقر خود آماده سازد.

▣ ▣ ▣

س. ی. ـ کابل

در ماتمسرای جهادی

در مکاتب کابل مضامین جدید بنام های بینش اسلامی، فقه و عقاید در پهلوی مضامین اساسی تدریس می‌گردند. معلمان خود نیز از محتوای آنها چیزی نمی‌دانند ولی مجبوراند به شاگردان درس بدهند.

■ یکی از نوآوری های «دولت» اسلامی تقسیم نمودن سرویس های شهری به بخش زنانه و مردانه می‌باشد. زنان به هیچ عنوان حق ندارند از دروازه جلوی موتر سوار شوند. برای آنان چهار سیت اختصاص داده شده که توسط پنجره‌ای فلزی کلفت از قسمت مردانه جدا می‌شود.

▣ ▣ ▣

حاجی‌گل آغا ـ کابل

باجگیری گلبدینی ها

بتاریخ ۳ اسد ۱۳۷۵ سهیلا حامد معلم در کودکستان نازو انای شهر کابل در اثر حمله راکتی طالبان شوهر و برادرش را از دست داده با چهار طفل خرد سالش راهی پاکستان شد. از آنجاییکه در پاکستان پیدا کردن نان و سرپناه نهایت مشکل است، بعد از شش ماه اشیایی جهت فروش خریده دوباره راهی کابل شد. در طول راه جلال‌آباد ـ کابل نزدیک کوتل سروبی مال وی را افراد گلبدین از موتر پایین کرده و در بدل آن چهار لک افغانی باج خواستند. ولی سهیلا با گریه و زاری فریاد میکرد که بغیر از مبلغ پنجاه هزار افغانی دیگر چیزی ندارد. چون سروصدا بسیار شد و راکبین از سهیلا دفاع می‌کردند، جهادی‌ها بخاطر جلوگیری از رسوایی ، سهیلا را لت و کوب داده بعد از اخذ پولهایش به زور به موتر

بالاکرده و به دریور امر می‌کنند که اگر حرکت نکنی موتر را با تمامی مسافران آن می‌سوزانیم. دریورناچار حرکت کرد. ولی سهیلا که مالامال از خشم و نفرت عمیق نسبت به جهادی‌ها بود تا کابل می‌گریست وبه جهادی ها لعن و نفرین می‌فرستاد.

▫ ▫ ▫

ن. ع. ـ کابل

نرخ مواد غذایی و مصرفی در کابل (حمل ۱۳۷۵)

گوشت گوسفند	فی کیلو	۱۸۰۰۰ افغانی
رر گاو	رر	۱۵۰۰۰ رر
روغن	رر	۱۲۰۰۰ رر
چای	رر	۳۰۰۰۰ رر
بوره	رر	۶۵۰۰ رر
دال	رر	۵۵۰۰ رر
ماش	رر	۴۵۰۰ رر
لوبیا	رر	۷۵۰۰ رر
نخود خام	رر	۸۰۰۰ رر
نان (۱۵۰ گرام)	فی قرص	۵۰۰ رر
آرد گندم	هفت کیلو	۱۹۰۰۰ رر
رر جواری	رر	۱۵۰۰۰ رر
کچالو	رر	۲۰۰۰۰ رر
پیاز	رر	۱۰۰۰۰ رر
برنج اعلی	رر	۴۵۰۰۰ رر
برنج بدل	رر	۳۰۰۰۰ رر
نمک	رر	۵۰۰۰ رر
چوب	رر	۵۰۰۰ رر
زغال	رر	۸۰۰۰ رر
تیل خاک	پنج لیتر	۲۵۰۰۰ رر
رر دیزل	رر	۲۵۰۰۰ رر
رر پترول	رر	۳۲۰۰۰ رر
گاز مایع	یک کیلو	۱۰۰۰۰ رر

جدول مجروحین و کشته شدگان مردم کابل در اثر پرتاب راکت

تاریخ	ساحات تحت نفوذ «دولت»		ساحات تحت نفوذ طالبان	
	مجروحین	کشته‌شدگان	مجروحین	کشته‌شدگان
۴ حمل	-	-	۳۵	۵
۵ رر	۲۵	۲۱	۴۲	۵۱
۶ رر	۴	-	-	-
۷ رر	۳	-	۴۲	۵۱
۸ رر	۶	-	-	-
۹ رر	۱۱	۱	-	-
۱۰ رر	۷	۴	-	-
۱۱ رر	۱	۴	-	-
۱۲ رر	۳	-	-	-
۱۳ رر	۹	۱	-	-
۱۴ رر	۳	-	-	-
۱۵ رر	۳	۱	-	-
۱۶ رر	۶	-	-	-
۱۷ رر	۵	۴	-	-
۱۸ رر	۸	۵	-	-
۱۹ رر	۹	۷	۲۰	۱۲
۲۰ رر	۳۳	۹	-	-
۲۱ رر	۱۵	-	۱۰	-
۲۲ رر	۲	۱	۱۵	۱۰
۲۴ رر	۵	۳	-	-
۲۶ رر	۱۸	۳	-	۲۹
۲۷ رر	۱۰	۲	-	-
۲۸ رر	۴	-	-	-
۲۹ رر	۶	۴	-	-
۳۱ رر	۵	۴	-	-
مجموع	۲۰۱	۷۵	۱۲۲	۱۰۷

تر هغه چی له هیواد څخه
د اخوان ناولتیا په غوځه توگه نه وی پاکه شوی
زمونږ ولس به هیڅکله د سوکالی او نیکمرغی مخ
و نه وینی!

دو نوع عفریت مرگ در کابل

از مدت چهار سال به اینسو که دولت پوشالی جایش را به تفنگداران جهادی خالی کرد نه‌تنها هستی و دارایی اهالی کابل چور و چپاول گردید بلکه گاهی توسط حزب گلبدین و گاهی توسط برادران سکه شان یعنی «جنبش طلبه» بدون وقفه زیر باران راکت و توپخانه قرار گرفته و به محاصره کشیده شدند.

مردم کابل از همان آغاز سیطره‌ی بنیادگرایان بر کابل با دو نوع مرگ مواجه شده‌اند: یکی مرگ آنی بواسطه اصابت راکت،بمب، مرمی و غیره که در جای کار، دفاتر دولتی، منازل، سرک‌ها، بس‌ها و دکانها، آنان را هدف قرار می‌دهند و دوم مرگ تدریجی بصورت سوءتغذی ناشی از بلند رفتن سرسام‌آور قیمت ها و تورم بی‌سابقه، احتکار مواد غذایی توسط «برادران» جهادی، محاصره اقتصادی شهر، مسموم شدن مواد غذایی بدست خاینان جهادی و نیز توسط انواع انفجارات هوایی و زمینی و غیره که در نتیجه ده‌ها هزار نفر جان باخته، بیش از یکصدهزار نفر مجروح و معلول شده و اضافه از دو ملیون نفر آواره گردیده‌اند.

با یک نظر به جدول های فوق که از منابع «دولتی» نقل گردیده می‌بینیم که تنها در طول یک ماه ۱۸۲ نفر کشته و ۳۲۳ نفر زخمی گردیده‌اند. البته این رقم باز هم تمام قربانیان را بصورت دقیق نشان نمی‌دهد زیرا در آمار تنها از آن تعدادکشته‌هایی ذکر بعمل می‌آید که در شفاخانه و یا در راه شفاخانه در امبولانس‌های «دولتی» جان داده‌اند. قربانیانی که از محل حادثه مستقیم به قبرستان برده شده‌اند شامل این تعداد نمی‌شوند.

در جدول دومی اگر یک مأمور دولتی را با معاش متوسط ۹۰۰۰۰افغانی ماهانه و با چهار نفرعضو فامیل در نظر بگیریم که حدود ۶۰۰۰۰ افغانی تفاوت کوپونی می‌گیرد (این مقدار قبل از «استاد» و «انجنیر» بیش از ۶۰هزار بود)که روز سه بار هر بار فی نفر یک قرص نان خشک به قیمت ۵۰۰ افغانی بخورند مصرف روزانه شان ۶۰۰۰ افغانی می‌شود که دریکماه به ۱۸۰۰۰۰ افغانی می‌رسد در حالیکه معاش ماهوارش با تفاوت‌کوپونی از ۱۵۰۰۰۰ تجاوز نمی‌کند. این مأمور با فامیلش حق ندارد میوه، ترکاری، گوشت، چای، بوره و غیره مصرف کند یا در رفت و آمد به محل کارش از سرویس‌های شهری استفاده کند. حق ندارد مریض شود و یا لباس بخرد. همچنان در زمستان جهت تسخین، حق استفاده از تیل، چوب و غیره را در سردی پایینتر از صفر درجه سانتی‌گرید ندارد. بنابران سوء تغذی ومرگ تدریجی ناشی از آن، چیزی است که مأمور ما به هیچوجه نمی‌تواند از چنگش رهایی یابد. اگر بپذیریم که اکثریت باشندگان کابل آنهایی هستند که از درک معاش دولتی زندگی می‌کنند، فهمیده می‌شود که بنیادگرایان چه بلایی را بالای آنان آورده اند.

▫ ▫ ▫

حاجی‌گل آغا ـ کابل

فروش جگرگوشه ها

در آخرین روز های زمستان گذشته پدری که هست و بودش را در اثر راکت پرانی های جهادی از دست داده بود، تنها نواسه‌ی هفت ساله‌اش راکه‌توان اعاشه و اباته او را نداشت، در بدل فقط ۳۰۰ هزارافغانی (۱۳ دالر امریکایی) نزدیک مسجد پل خشتی در حالی بفروش رساند که از شدت گریه نه می‌توانست صحبت کند و نه توان شمردن پول را داشت.

▫ ▫ ▫



فابریکه جنگلک کابل در اولین روزهای ضرب شست دیدن از خاینان به وطن و مردم

عکس از «پیام زن»

نادیه عزیزی ـ کابل

جنایت «دولت»، جنایت طالب و «دریغ» بیطرف

روزنامه دریغ منتشره کابل در شماره ۱۰۹ به نقل از نیویارک تایمز ۱۴ فبروری ۱۹۹۴ می‌نویسد: «صحنه وحشتناک اعدام یک «مجرم» در هرات که البته در دادگاه مخصوص طالبان محکوم گردیده پر از سمبول‌های سادیزم و خشونت یک روح مریض و سیاه طینت است.» نوشته می‌افزاید: «طالبان به سبک حکمای روم آن زمان صحنه اعدام شخص مجرم را در ستدیوم هرات برگزار کردند. آنان اول دست و پاهای فرد مجرم را با ریسمانی سخت بسته کردند و انجام دیگر ریسمان را حلقه زده در گردنش انداختند و به جرثقیلی وصل کرده سپس او را آهسته آهسته از زمین بلند نمودند. بصورت عمدی لحظات جان کندن محکوم را طولانی تر ساختند تا رهبران طالبان از دیدن این منظره مرعوب لذت بیشتری ببرند.»

دریغ‌می‌نویسد: «اززمانی‌که‌طالبان‌هرات رااشغال کردندموجی‌از دزدی و غارتگری بر هرات حکمفرما گردیده و امن و مصونیت شهر را دگرگون ساخته‌است. طالبان باید بعنوان‌سارقان حرفوی‌دست و پای‌شان‌قطع گردد.»

ولی دریخی‌ها توجه ندارند که این تف راکه بالا می‌اندازند قبل از همه روی خود شان راکثیف می‌سازد. مگرتازه ترین اعدام، اعدام سه نفر «مجرم»بتاریخ ۱۱ حمل ۱۳۷۵ درپارک زرنگار واعدام های قبلی‌در همینجا و در برابر چشمان نفرتبار و هراسان هزاران نفر چه تفاوتی با اعدام برادران طالبی دارد؟ آیا آن اعدام‌ها هم کاراشباح «مداخله‌گران خارجی» بود؟

واقعاً نشریه‌ای که جهادی شد هرگونه حد و مرز شرم را می‌درد ولو هم همانند «دریغ» شدیداً «بیطرف»!! باشد.

آیا فریاد سوزان یکی از اعدامی ها که «ما چون پول و واسطه نداریم اعدام می‌شویم» و صحنه‌ی حفر کردن زیر پای اعدامی دیگر ـ که بلندتر بود ـ تا در طناب آویزان شود، فریاد و صحنه‌ای بشمار می‌رفت برای سرگرمی و «قتقتک» دادن مردم یا آنکه «استاد» و شرکاء بشمول آقایان و خانمهای «دریخی» از دیدن آن «منظره مرعوب لذت بیشتری ببرند»؟

▫ ▫ ▫

رحیمه ـ کابل

منطق واقعی یک خاین جهادی

یکی از مؤسسه‌های امدادی بین‌المللی چند بار جهت توزیع به مأموران «وزارت» عودت کنندگان کمک نمود مگر وزیرک جهادی هر بار افراد وابسته به خود و دوستانش را به نام مأمور وزارت معرفی می‌کرد.

روزی انجنیر عزیز کارکن آن وزارت نزد وزیرک رفته و مشکل اقتصادی مأموران را با وی در میان گذاشته خواهان کمک به مأموران شد و «وزیرک» خاین جواب داد: «این مأموران به پول ضرورت ندارند، در غیر آن کسی حاضر می‌شود که در بدل ۹۰ هزار افغانی وظیفه اجراء کند درحالیکه آرد فی سیر ۱۸۳۰۰ افغانی قیمت داشته باشند؟»!

خاینـان حـق اعـدام نـدارنـد

روز شنبه ۳۰ مارچ ۱۹۹۶ بار دیگر صدها تن در پارک زرنگار کابل جمع شده بودند تا دار زدن سه همشهری تیره‌بخت شان را تماشا کنند که بنابر ادعای به اصطلاح محکمه اختصاصی، سال قبل پس از به قتل رساندن دو چوپان، رمه و ساعت دستی یکتن از آنان را ربوده بودند.

در جایگاه اعدام، مزدورکی بنام اندرابی به خبرنگاران گفت:

«عمل این سه نفر اقدامی در جهت برهم زدن نظم و امنیت در جامعه اسلامی بشمار می‌رود.»

ولی پیش از آنکه جلادکان جهادی، طناب دار را بکشند، بنابر نوشته‌ی «خبرگزاری فرانسه» سه تن محکوم به اعدام جهادی، دژخیمان را به باد دشنام گرفته و فریاد زدند که عادلانه نیست آنان اعدام شوند اما دو همدست شان ـ هر دو عساکر دولتی ـ فقط ۱۰ و ۲۰ سال حبس ببینند.

نمایش مشمئزکننده‌ی خاینان جنایتکار برای زهر چشم نشان‌دادن به مردم به پایان رسید و تفنگداران رهزن،جمعیت خوف‌زده را طبق معمول با قنداق کوبی پراکنده ساختند.

آن سه بخت‌برگشته در لحظه‌ی اعدام، بی‌عدالتی «حکومت اسلامی» را تنها در حمایت از دو همدست خود می‌دیدند که مطمئناً بیش از یکسالی هم در زندان نمانده و رها خواهند شد. اما به نظر توده‌های ماتمدار کابل، اگر مجرمان بینوایی چون آن سه تن قرار باشد در برابر اهالی کابل به دار زده شوند در آنصورت، خاینان مستقر در کابل و سایر شهرها بعنوان قدیمی‌ترین و فرومایه‌ترین تبهکاران می‌باید چندبار حلق‌آویز گردیده و نعش‌های شان در هر کوی‌وبرزن کشور گردانیده شوند تا مگر شعله‌ای از آتش انتقام در مردم ما آرام گیرد؛ تا مگر «نظم و امنیت»ی تأمین گردد؛ تا مگر در فضای سرزمین ویران ما از تعفن بنیادگرایان خبری نباشد!

رسول ـ کابل

سیمای کابل ویران

شهر کابل از زمان تجاوز فاجعه‌بار بنیادگرایان تاکنون پیهم در آتش سوزان جنایت وخیانت می‌سوزد. هر روز خون دهها انسان بی‌گناه کابلی ریخته شده و دهها تن دیگر مجروح و معیوب می‌گردند. خانه‌های مسکونی و تأسیسات ملکی و نظامی با پرتاب راکت، توپ و بم به ویرانه تبدیل می‌شوند. قتل، دزدی، بی‌ناموسی، اختطاف، قطاع‌الطریقی، باجگیری و انواع رذالت و جنایت بمثابه پیشه‌ی خاینین حاکم، به روال معمول ادامه دارد.

گروه طالبان نیز فشار اقتصادی و سیاسی را توأم با حملات نظامی بر شهر کابل تحمیل نموده است. قحطی و قیمتی بیش از حد از یکسو و کشتار دهها انسان مظلوم و خرابی و ویرانی خانه‌های مسکونی از سوی دیگر شرایط زندگی را بیش از هر وقت دیگر طاقت فرسا ساخته است. مردم گروه طالبان رانیز برادران جهادی های جنایتکار پنداشته و هیچ فرقی در فعالیت های سیاسی و نظامی آنان با باندهای گلبدین، سیاف، ربانی و غیره نمی‌بینند.

اگر بعضی از زرق و برق های مولود شرایط عصر را در نظر نگیریم زندگی مردم در شهر کابل چندان تفاوتی با قرون وسطی ندارد. مردم از ابتدایی ترین و اساسی ترین امکانات زندگی مثل خانه، آب آشامیدنی و برق محروم اند. تقریباً نصف کابل در اثر سگ جنگی های جهادی ویران گردیده است. آن عده‌ایکه توان مهاجرت به پاکستان یا دیگر ولایات را ندارند در خرابه های ناشی از جنگ زندگی می‌کنند. آب آشامیدنی صحی فقط درنقاطی که نلهای آب رسانی یا منابع آب از گزند دید دزدهای جهادی محفوظ مانده‌اند، گاه‌گاهی آنهم با مخارج یکی از مؤسسات بین‌المللی به خانه‌ها توزیع می‌گردد.

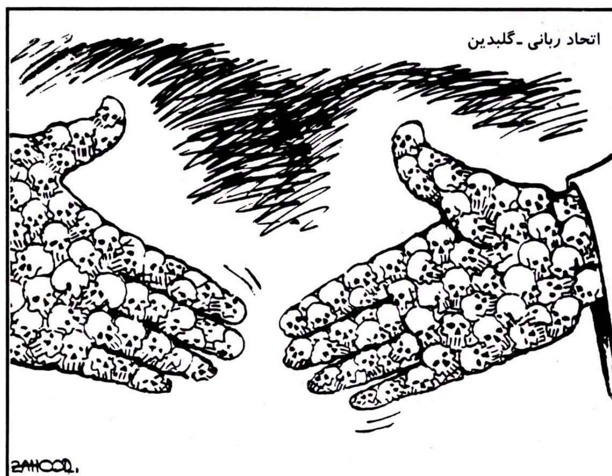
تلویزیون عمدتاً برنامه‌های دینی و سیاسی را پخش می‌کند. برنامه‌های تربیتی و تفریحی که از ده فیصد تجاوز نمی‌کند شامل برنامه اطفال، نصایح و وعظ دینی، برنامه صحت، برنامه دانش، پولیس خدمتگار جامعه و برنامه سرباز می‌باشد. این برنامه‌ها اکثراً هفته یکبار نشر می‌شوند که ادامه همان پروگرام های جهادی شده‌ی رژیم پوشالی است. هفته یکبار فلم‌های غربی، ایرانی و هندی و بعضی سریال های تلویزیونی گذشته نیز به نمایش گذاشته می‌شود. آهنگهایی از آواز خوانان مشهور به استثنای زنان نیز جزء برنامه است. نطاقان زن بار دیگر روی صحنه آمده‌اند.

نیاز مردم را سیستم مخابراتی که ذریعه‌ی دستگاه قمر مصنوعی اداره می‌شود کاملاً برآورده نمی‌سازد. از یکسو فیس آن بلند است (فی دقیقه ۳ـ ۴ دالر) و از طرف دیگر همیشه فعال نیست.

تلفن شهری بصورت نسبی فعال است. دزدی و خرید و فروش نمبرهای تلفن خانه‌های شهریان کابل که تلفن هایشان توسط جهادیها غصب شده از پرابلم‌های روزمره‌اند که هیچگونه عرض و داد جهت دوباره بدست آوردن آن به جایی نمی‌رسد.

ترافیک شهر در مدت کمتر از یکسال گذشته شکلکی بخود گرفته و موظفین ترافیک با یونیفورم خویش در جاده‌ها دیده می‌شوند. اما از اینکه حاکمیت شوم جهادی‌ها بالای همه شئون زندگی سنگینی می‌کند ترافیک ها هم یا جهادی هستند یا شریک جرم شان. آنان گاه‌گاهی جاده‌هارا بند می‌اندازند و دریوران را جریمه نقدی می‌کنند. مأموران امنیتی خاد و گارنیزیون نیز اکثر اوقات چهاراهی ها را مسدود کرده و از موترهای باردار به بهانه تلاشی پول گزافی اخذ می‌کنند.

از سرویس‌های «ملی‌بس» فقط تعداد معدودی باقیمانده، آنهم بسیار قراضه. غیر از همین «ملی‌بس» ها که کرایه کمتر می‌گیرند متباقی تمامی بس‌های شهری و تکسی ها به بهانه بلند بودن نرخ تیل کرایه دلخواه شان را از راکبین اخذ می‌دارند. بطور مثال کرایه بس از خیرخانه تا دهافغانان فی نفر ۳۰۰ـ ۴۰۰ افغانی و کرایه تکسی از هر فرد مبلغ ۱۵۰۰ افغانی است. مصیبت سرویس های شهری بیشمار است. بعد از انتظار زیاد اگر سرویس پیدا شود در اثر ازدحام زیاد یا لباس تن تکه و پاره شده و یا پول جیب نصیب کیسه‌بر های ماهر مرد و زن می‌گردد.



امورصحی، کلنیک‌ها وشفاخانه‌ها هم مانندسایر بخش‌های اجتماعی شان داغهایی از خیانت بنیادگرایان را دارند. در اثر عدم مراعات بهداشت، آلودگی شدید محیط زیست، فقر، گرسنگی و شیوع بیماریهای جنگ روز تا روز بیشتر می‌شود. تشخیص و تداوی امراض‌به دلیل عدم موجودیت داکتران متخصص و ادویه با کیفیت در ردیف نامکنات قرار گرفته بدین‌سبب اکثر مریضان در خانه یا شفاخانه می‌میرند. بیشتر قربانیان را اطفال تشکیل می‌دهند.

فیصدی ناچیزی از پول کمکی مؤسسات بین‌المللی غرض بازسازی شفاخانه‌ها به مصرف ساختمانها رسیده و متباقی همه به جیب سرکردگان جهادی ها سرازیر می‌شود. ادویه کمکی مؤسسات خارجی که برای شفاخانه‌ها داده می‌شود اکثراً دزدی شده و در بازار به قیمت گزاف بفروش می‌رسد. تجارت ادویه رونق زیادی پیداکرده و در هر چند قدمی وکوچه و پس کوچه مغازه‌های ادویه فروشی بدون جواز قانونی باز شده‌اند. ادویه معمولاً از پاکستان به صورت قاچاق وارد می‌شود که همه تاریخ گذشته و تجارتی بوده و مبرا از کیفیت و مؤثریت‌اند. بستر شدن مریض در شفاخانه کار مشکلی است و بستگی به واسطه و یا رشوت دارد. کسی که واسطه یا توان پرداخت رشوت کلان را ندارد اگر مریضش عاجل هم باشد برایش اهمیتی نمی‌دهند. مریض مکلف است حتی در شفاخانه‌های دولتی هم قیمت ادویه، فیس ایکسری و گاه‌گاهی پول معاینات لابراتواری را بپردازد. لوازم تشخیصه لابراتوارها و دیگر آلات و ادوات طبی شفاخانه‌ها همه بوسیله جهادی ها به یغما برده شده. مریض صرفاً بخاطر گرفتن ایکسری روزها سرگردان می‌باشد.

در انستیتوت دولتی طب که جزء وزارت صحت عامه است، کسانی شامل می‌شوند که یا امر «استاد» یا آمرین رده اول وزارت را داشته باشند و یا اینکه رشوت گزافی به مسئولین جهای بپردازند. سویه تعلیمی و امتحان کانکور برای شامل شدن در انستیتوت مذکور اصلاً مطرح نیست.

◘ ◘ ◘

محمود ـ مزار

گزارشی از سفر مجددی به مزار

مجددی در اوایل جوزای ۱۳۷۵ توسط طیاره ملل متحد به میدان هوایی مزار پیاده شد که «ستر جنرال» دوستم با تمام سرکردگان «شورای هماهنگی» و سایر پادوانش از وی پذیرایی کردند. او بعد از معاینه گارد و زیارت روضه علی در جلسه شورای هماهنگی شرکت کرد.

شب آنروز جریان اولین جلسه شورای هماهنگی را تلویزیون چنین نمایش داد:

نخست دوستم از حاکمیت و «قهرمانی» و دست‌آوردها و اتحادگروه‌ها در سمت شمال سخن‌گفت و مخالفت خود را با دولت کابل ابراز داشت. بعد رشته سخن را مجددی گرفته با زور کم و قهر بسیار گفت: «تا زمانیکه طالبان از صحنه کنار نروند صلح در افغانستان غیر ممکن است.» وی به مسئله کنار رفتن برادر ناخلفش (گلبدین) تماس گرفت و کلمات مکارانه و سازشکارانه‌ایرا که قبلاً به خبرنگار بی‌بی‌سی اظهار داشته بود، تکرار کرد.

در جلسه دوم شورا، دوستم در حضور نماینده حزب گلبدین گفت: «برای ما مهم نیست که حزب یا تنظیم های دیگر با ما باشند یا نباشند، مهم اینست که نیروهای سمت شمال با ما اند.»

بعد از جلسه سومِ سرخیلان شورای هماهنگی، دوستم که در واقع می‌خواست نیرومندیش را به رخ مجددی بکشد، تمام نظامی‌های سمت شمال را جمع کرده اظهار داشت «از سنگرهای خویش مواظبت نمایید.» مجددی بعد از ختم جلسه به شبرغان رفت که پرچمی‌های آن شهر از وی مانند رئیس جمهور استقبال کردند. تمام کارکنان مؤسسات، مأموران، شاگردان مکاتب و اهالی شهر در دو طرف سرک میدان هوایی صف کشیده بودند. مجددی به طرف آنان دست تکان می‌داد و پرچمی‌ها و نظامیان دوستمی در هر قدم موتر وی را گل ریز می‌کردند. او از مراکز نفتی و مؤسسات مختلف دیدن کرده سپس به ولسوالی سرپل رفت و به روح «دگرجنرال» عبدالقهار فرزند غفار پهلوان دعا کرد. بعداً چند روزی به گلگشت بخارا و سمرقند رفته دوباره به مزار بازگشت.

زنان اولین قربانیان آسان خاینان «جهادی» بوده‌اند، بر آنان است که اولین خنجرهای کاری در قلب دشمن باشند!

وی در جریان سخنرانی‌ای که در پوهنتون بلخ داشت مورد تمسخر محصلان قرار گرفت و همچنان در جلسه‌ی بعد از سخنرانیش قاضی مجید معاون ریاست محکمه از جا بلند شده به صورت اعتراضی چنین گفت: «رئیس‌صاحب از صحبت های شما بوی جنگ می‌آید، مردم ما از فقر، بیکاری، قحطی و بی‌امنی جان می‌دهند و شما بازهم آتش جنگ را شعله‌ور می‌سازید، مردم از شما انتظار صلح را دارند نه جنگ.»

جنرال پهلوانان دوستم هر یک به نوبه خود در کلپ های شهری مجالس مهمانی بی‌سابقه و مجلل را با مصارف گزاف برای مجددی ترتیب دادند که هر شب جریان آنها از طریق تلویزیون نمایش داده می‌شد. این

ضیافت های ننگین زمانی صورت می‌گیرد که هزاران خانواده در مزار با فقر و فاقگی وحشتناک دست به گریبان‌اند و ماهها دست شان در کاسه فقر و بی‌نوایی چرب نشده است.

فرار مجددی از مزار

در جریان دید و بازدید مجددی، درگیری های مسلحانه بین طرفداران پهلوان رسول و دوستم در ولسوالی درزآب میمنه صورت گرفت که طی آن یک قوممندان و هشت نفر از افراد مسلح رسول به هلاکت رسیدند. همچنان جنگ سخت در منطقه چشمه شفا بین شیر عرب و عبدالرحمن حقانی صورت گرفت که پس از چند روز شیرعرب عقب نشینی کرد و راه شولگره دوباره بروی مردم باز شد. چند روز بعد جنگ دیگری با استفاده از توپ و تانک بین افراد شیرعرب و لعل قوممندان در ولسوالی دولت آباد مزار بوقوع پیوست که از وحشت این جنگ ها مجددی فرار را برقرار ترجیح داده قابلی پلوها را تمام ناشده گذاشت.

علت اصلی این جنگ ها در تضاد های درونی تفنگداران وابسته به دوستم می‌باشد، اما اوجگیری آن ها ناشی از تغییر سیاست وی بعد از بازگشت از واشنگتن است که شعار «دموکراسی»، لغو شورای نظامی صفحات شمال، ایجاد کمیسیون جهت برگزاری انتخابات در ساحه تحت قلمروش و ایجاد شورایی منتخب از نمایندگان به منظور قدرت و «قانونیت» بخشیدن به خویش را بلند کرده که تضعیف و بی‌صلاحیت ساختن قوممندانان محلی جهادی و خادی و در مقابل فراخواندن عده‌ای از روشنفکران و دموکرات ها را در پی داشت و همین امر نگرانی پهلوان‌های نظامی را برانگیخته باعث بروز برخوردهای مسلحانه میان رهزنان گردید.

▣ ▣ ▣

ایوب ـ مزار

رسول پهلوان را کی کشت؟

رسول پهلوان قوممندان فرقه ۵۱۱، رئیس نظامی ولایت فاریاب و معاون اول دوستم بتاریخ ۴ سرطان ۱۳۷۵ ساعت ۶ عصر توسط محافظش عبدالصمد در کارته صلح شهر مزار به قتل رسید.

علت قتل: آمر روغنیات فرقه ۵۱۱ دختری را به زنی گرفت که یک سال قبل در اثر حادثه ترافیکی در راه شبرغان و اندخوی کشته شد. آمر روغنیات بر خسر و خشوی خود فشار آورد تا دختر دیگر خود را به زنی وی بدهند. اما آن دو شدیداً مخالفت نموده موضوع را با رسول پهلوان که از خویشاوندان شان بود، درمیان گذاشتند. رسول پهلوان، آمر روغنیات را تهدید می‌کند که به آنان کاری نداشته باشد. بعد از گذشت چند ماه آمر روغنیات خسر و خشوی خویش را به قتل رسانیده در جوار ۲۲۰ کیلووات مزار مدفون‌ساخته وخود فرارمی‌کند. رسول‌پهلوان‌بعد از یک سال آمر روغنیات را دستگیر و تحت شکنجه قرار می‌دهد تا مرده‌ها را پیدا کند.

آمر روغنیات محل دفن دو قربانیش را اعتراف می‌کند. رسول پهلوان با عده‌ای از قوممندانان بتاریخ ۴ سرطان ۱۳۷۵ ساعت شش بعد از ظهر رهسپار منطقه می‌شوند و محافظان رسول به کاویدن قبر می‌پردازند. صمد یکی از محافظان که در قتل نیز دست داشت ۳۰ مرمی کلاشینکوف را از پشت به رسول پهلوان فیر کرده پا به فرار می‌گذارد اما خود نیز مورد اصابت گلوله‌های سایر محافظان قرار گرفته به قتل می‌رسد. در این حادثه ۸ نفر دیگر نیز کشته شدند.

اما بین مردم مزار چنین شایع است که رسول پهلوان با وجود داشتن ۸ زن عقدی و یک یک زن آرایشگر برای هر کدام شان، با خانم آمر روغنیات رابطه داشته و این رابطه توسط پدر و مادر دختر تأمین می‌شد. آمر روغنیات بعد از مرگ خانمش از جریان آگاه شده خسر و خشوی خود را به کمک صمد به قتل می‌رساند.

ولی منابع مستقل می‌گویند که وجود رابطه‌های نامشروع جنایتکاران دوستمی با زنان یکدیگر امری معمول بوده و آن را براساس افکار پرچمی و خلقی نشانه‌ی «پیشرفته» و «مدرن» بودن تلقی می‌کنند و در نتیجه هیچ یا خیلی کم موجب کشت و خون بین شان می‌شود. گمان

ج. د. ص. ط. ش. ـ بلخ

عشق پهلوانان دوستمی به علم و معارف!

در اوایل جوزای ۱۳۷۵ آمر جبار قوممندان پهلوانِ دوستم از مکتبی در شهر شبرغان دیدن کرده با مسئولین و معلمان مکتب یکجا وارد صنفی شد. شاگردان جهت احترام بپا ایستادند. قوممندان بی‌سواد گفت: «مانده نباشین بچا» شاگردان همه به یک صدا پاسخ دادند «جور باشید.»

پهلوان «علم دوست» دوباره گفت: «شما مکتب می‌خانین؟» بچه ها جواب دادند «بلی!» پهلوان ادامه داد: «بخانین بالاخره معلم می‌شین. معلم هم آدم اس؟ بیایین از این مکتب خاندن بگذرین در لوای ما شامل شوین هر کدام تانرا پنج لک افغانی معاش میتم»! راستی کی گفته که اخوان و طالبان و برادران دوستمی شان فقط خیانت زاده هستند و از سیاست و دولتمداری بویی نمی‌برند؟

قوی این است که رسول پهلوان که با هر گونه کنار آمدن دوستم و احمدشاه مسعود مخالفت می‌کرد، در این اواخر بعد از پیوستن گلبدین به ربانی، دوستم بی‌جوره مانده می‌خواست با مسعود تار بدواند و رسول راکه مخالف این امر بود به حساب نشان دادن حسن نیت به مسعود و رفع مزاحمتش، توسط صمد (که دوستم وعده پرداخت پولی کلان، مقام و تضمین زنده ماندن و عدم فیرازسوی سایر محافظان رسول را به وی داده بود) از سر راه برداشت و صمد نیز توسط افرادمورد اعتماددوستم جابجا کشته شد. که‌اگر اینطورهم نمی‌شد، دوستم او را با نمایشات فراوان تیر باران می‌کرد تا غایله را آسانتر و مؤثرتر بخواباند.

سگ جنگی در تاشقرغان

روز اول عید قربان (۹ ثور ۱۳۷۵) جنگ شدیدی بین تفنگداران عمر و بدل قومندانان دوستم و مجید پادشاه خان قومندان حزب اسلامی گلبدین در ولسوالی خُلم تاشقرغان در گرفت که در اثر آن دکان های شهر به آتش کشیده شد و اموال آنها توسط رهزنان جهادی و خادی غارت گردید. در این جنگ ۲۵ نفر به قتل رسیدند و تعداد زیادی نیز زخمی شدند.

زیر حاکمیت جهادی

دراوایل سرطان ۱۳۷۵ جهادی‌ای مسلح مربوط قومندان یعقوب توسط افراد گارنیزیون شهر مزار با قنداق تفنگ مورد لت و کوب قرار گرفت و نیم‌جان به شفاخانه صحت‌عامه انتقال داده شد. متعاقب آن یعقوب با افراد مسلح خود در جوی مقابل گارنیزیون موضع گرفتند، وقتی اهالی منطقه از مسئله اطلاع یافتند عده‌ای زنان و اطفال متفرق شده به سایر مناطق رفتند و تعدادی به عذرخواهی نزد یعقوب شتافتند تا از زدوخورد جلوگیری نمایند. یعقوب عذر اهالی را با ناز بسیار پذیرفت. تمام اهالی و دکانداران نفسی به راحتی کشیدند زیرا از چور و چپاول و آتش سوزی خانه ها، دکانهای شان جلو گرفته شد.

▫ ▫ ▫

یحیی ـ مزار

دزدی «دموکراتیک و قانونی»

حزب وحدت بتاریخ اول ثور ۱۳۷۵ مبلغ یک ملیون افغانی را بنام کمک بخاطر تجلیل هشتم ثور از دکانداران شهر مزار به زور تفنگ جمعآوری کرد و بتاریخ ۳ ثور ۱۳۷۵ بنام تشکیل «اتحادیه کمپ های جشن هشت ثور» مبلغ گزاف دیگری مطالبه شد که باوجود اعتراض شدید دکانداران به زور برچه اخذ گردید. اوباشان جهادی و دوستمی طی چهار سال جیب های مردم را با دزدی، راه گیری، قتل و اختطاف خالی کرده و تمام دارایی دولت را به یغما بردند، ولی حالا که گره ناف شان روز به روز با امریکا محکمتر می‌شود به چاپیدن مردم هم شکل «دموکراتیک و قانونی» نوع دوستمی می‌دهند.

گوشت محسنی دندان خلیلی

بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۵ غلام حسن کاشفی یک تن از کادرهای حرکت اسلامی در مزار توسط افراد حاجی محمد محقق معاون دوستم و آمر حوزه بخش وحدت اسلامی به قتل رسید.

حبس وحدتی ها در مزار

در اواخر حمل ۱۳۷۵ معاون والی بلخ گل خان احمدی که سمت معاونت مالیه را نیز به عهده دارد با عده‌ای از کادرهای حزب وحدت به اتهام همکاری با دولت ربانی دستگیر و حبس گردیدند.

جواز بی‌ناموسی و جنایت در میله گل سرخ

بتاریخ ۲۲ حمل ۱۳۷۵ روز میله گل سرخ از چمن روضه هفت زن و دختر ربوده و بعد از تجاوز به قتل رسیدند که از آن جمله ۶ جسد در دشت شادیان مزار یافت شده است.

گردانندگان جنبش گلیم جمع با این اتمام حجت تلویزیونی خویش به مردم مزار که «زنان و دخترانی که به روضه می‌روند مسئولیت امنیتی آنان بدوش خود شان خواهد بود» راه جنایت و بی‌ناموسی را برای همه گروه های مسلح خود باز گذاشته بودند.

قادر ـ شبرغان

گلیم جمع و دموکراسی

دوستم بعد از برگشت از امریکا می‌خواهد خود رابه اصطلاح رهبر مردمی و مورد پسند توده‌ها وانمود سازد. بدین منظور «شورای عالی جنبش ملی» را که ۳۰۰ نفر عضو دارد تشکیل داد. در این شورا روحانیون کاسه لیس، نظامیان گلیم جمع، استادان پرچمی، موسفیدان جیره خوار و عده‌ای از دکانداران و تاجران شامل می‌باشند. در ولسوالی‌ها و علاقه‌داری ها نیز تشکیلات نمایشی مشابهی زیر نام «شورای اسلامی» بوجود آورده است. این شوراها در جمله اهداف خود همیشه نام دموکراسی را نشخوار می‌کنند.

سوگواری خلقی ها در مرگ رسول پهلوان

رسول پهلوان در مخالفت با پرچمی ها از جناح خلق حمایت می‌کرد. او در جنگ های منطقوی به طرفداری از حزب اسلامی گلبدین بر می‌خاست و تمام گروپهای آن را بدور خود متحد ساخته بود. بعد از قتل آن جنایتکار، سران خلقی هم به سوگ نشستند و حتی گلاب‌زوی در مسکو مراسم فاتحه خوانی وی را برگزار کرد.

بی ناموسی در جشن خادی ـ جهادی

بتاریخ ۱۰ ثور ۱۳۷۵ در شب جشن قوماندانان جنایتکار دوستمی به مدت ۲۰ دقیقه برق ساحه جشن را قطع و در همان اثناء به زنان و دختران مورد نظر که قبلاً نشانی نموده بودند، حمله کرده همه آنان را ربودند که بعد از تجاوز رها و یا به قتل رسانیدند. از آن جمله است جسد دختری که در پهلوی قریه آلتی خواجه کشف گردید.

نرخ مواد غذایی و مصرفی در شبرغان (ثور ۱۳۷۵)

آرد	فی سیر	۱۹۰۰۰	افغانی
برنج اعلی	۷ کیلو	۳۷۰۰۰	رر
برنج شوله‌ای	رر	۲۵۰۰۰	رر
روغـن	۵ کیلو	۶۴۰۰۰	رر
بـوره	فی کیلو	۸۲۰۰	رر
نخود	رر	۷۵۰۰	رر
لوبیا	رر	۷۵۰۰	رر
گوشت گوسفند	رر	۱۷۰۰۰	رر
رر گاو	رر	۱۲۰۰۰	رر
صابون کالا	یک کلچه	۲۶۰۰	رر
تیل دیزل	۴ لیتر	۱۳۰۰۰	رر
نان در بازار	فی خوراک	۲۵۰۰ـ۵۰۰۰	رر

معاش یک کارگر، معلم و مأمور از ۵۰ هزار تا ۸۰ هزار افغانی بوده و ماکول آنان فی روز ۲۰۰ افغانی می‌باشد.

تفنگ و قمچین گره گشای دوستم

قوماندانان و پهلوانان دوستم با منطق تفنگ و قمچین دارایی مردم را غارت می‌کنند که پیرنظر شـاروال مـزار نـیز یکـی از آنـان است. وی می‌خواست دکان انور برقی را به زور گرفته به دکان ها و آسیاب خود ملحق نماید ولی انور از واگذاری آن اباء می‌ورزد. چند روز بعد که انور در کمین اوباشان پیرنظر می‌افتد آنقدر مورد لت و کوب قرار می‌گیرد که فلج شده، کسی را نمی‌شناسد و نه حرف زده می‌تواند. شاروال جانی توجیه می‌کند که انور از پایه برق به فرق افتاده است.

▫ ▫ ▫

سراج ـ فراه

سواد و سخن ولسوال صاحب

تحصیلات ملا باران خان ولسوال صاحب جدیدِ شیب کوهِ قلعه کاه، از قاعده بغدادی شروع شده و به تفسیر شریف ختم می‌شود. ایشان در دوره جهاد مقدس از مصاحبان نزدیک مولوی فقیراحمد صاحب (کسیکه موشک های استنگر را به رژیم ایران فروخت) بودند که بعد از مدتی بـامولوی موصوف یکجا به پاکستان رفته خـدماتی را بـرای اسـتخبارات نـظامی پاکستان (آی اس آی) انجام دادند. جناب ملا ولسوال صاحب بعد از احراز کرسی ولسوالی طی اولین بیانیه تاریخی خویش فرمودند: «هیچ کس باید سرلچ نباشد، هر کس لنگی داشته باشد. هیچ کس کرک (بودنه) جنگ ندهد، هیچ کس خروس جنگ ندهد. همه مردم سلاح های خـود را داوطـلبانه تحویل کنند وگرنه قریه را محاصره می‌کنم اگر سلاح پیدا شد چشم شانرا از پشت سرشان بیرون می‌کشم.»

تجاوز جنسی به مرد ۷۰ ساله و خودسوزی دخترش

بتاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۷۴ ماه زری ۲۵ ساله دختر عبدالحمید در قریه خواجه عیسی تمام بدن خود را تیل زده به آتش کشید.

از زمانیکه ماه‌زری با محمد عارف پسر محمدعمر از قریه خواجـه عیسی ازدواج کرد، زیر فشار روزافزون قرار گرفت. او حق نداشت از جوی عام که همه‌ی زنان آب می‌بردند، به خانه آب ببرد، حق نداشت با همسایگان و دوستان شوهرش یا اقارب خودش سلام علیک نموده یا احوال پرسی کند. چندین بار که انباقش (زن دوم شوهرش) به او نان نمی‌داد روزها گرسنه می‌ماند تا اینکه یکی از همسایگان آگاهی یافته و لقمه نانی را توسط اطفال شان دور از نظر شوهر و انباق برایش می‌فرستادند. روزی پدر ماه‌زری از قریه دزدباد به دیدن دخترش که مریض بود می‌رود. شوهر زن که از افراد حاضر به رکاب سناتور شیراحمد والی ربانی در فراه حساب می‌شد مثل همیشه در خانه نبود. ماه زری که هم مریض بود و هم پول نداشت از پدر می‌خواهد که او را غرض تداوی نزد داکتر ببرد. پدر می‌پذیرد و توسط خریکه از همسایه به امانت گرفته دخترش را به شـهر مـی‌برد و در راه

بازگشت شب را در خانه‌ی مامای ماه‌زری در قریه کوه جر سپری می‌کنند.

در این وقت محمد عارف شوهر ماه‌زری که اطلاع می‌یابد زنش بدون اجازه از خانه برآمده به گروهی از جهادی ها وظیفه می‌دهد که مرده یا زنده عبدالحمید و ماه زری باید حتماً امشب پیدا و به قریه آورده شوند. جهادیها هم بعد از چند ساعت موفق می‌شوند عبدالحمید را با دخترش بیابند و ساعت دو بجه شب ماه‌زری را عقب یک موترسایکل سوار کرده به منزل شوهرش میفرستند و عبدالحمید ۷۰ ساله را عقب موترسایکل دیگر سوار کرده به داخل رود که از قریه کوه‌جر تقریباً ۳۰۰ متر فاصله دارد می‌برند. در آنجا پیر مرد را به خانه‌ای برده لت وکوب می‌کنند و بعد مورد تجاوز جنسی قرار داده و بالاخره چوبی را در مقعدش داخل کرده دستهایش را ذریعه ریسمانی به کولک (سوراخی در بالای بام خانه‌های گنبدی) بسته و سنگی را به گردنش آویخته تا صبح نگهمیدارند.

فردای آنروز وقتی ماه‌زری از جریان شکنجه پدر و تجاوز به وی اطلاع می‌یابد، می‌خواهد با خودسوزی، خود را برای همیشه از مرگ تدریجی‌ایکه جهادیها بالایش تحمیل کرده‌اند نجات دهد. ولی مداخله همسایه‌ها سبب می‌شود که ماه‌زری نیم‌سوخته از نابودی کامل نجات یابد و با جسم معیوب و ضعیفترش همچنان به مرگ تدریجی ادامه دهد.

جزای رزق حلال

عبدالستار دهقان، چند تخته قالینچه راکه خود بافته بود در بازار میدان قریه زهکن مربوط ولسوالی اناردره به قیمت ۸۰۰۰۰۰ افغانی می‌فروشد. یکی از جاسوسان «طلبه کرام» به آنان راپور می‌دهد که «یک نفر در بازار زهکن آمده به نفع ربانی تبلیغ می‌کند و به مردم زهکن پول توزیع می‌کند.» طالبان‌عبدالستار راکه در اینوقت با پول قالینچه آرد، دشلمه وچای می‌خرید دستگیر کرده بعد از تلاشی ۸۰۰۰۰۰ افغانی‌از جیبش می‌یابند و بدون معطلی در همان بازار به لت و کوبش می‌پردازند. نامبرده هر چه فریاد می‌کشد که «دهقان هستم، قالینچه فروختم، برای من، شما و ربانی یکی هستید، قواره من به تبلیغی نمی‌خواند....» فایده نمی‌کند. بالاخره او را دست بسته نزد سرکردگان خود در ولسوالی می‌برند. آنان‌نیز بر ستارتف انداخته، مفصل لت وکوبش کرده و بعداً اورا توبه داده پولش را «ضبط» و خودش را رها می‌کنند.

▣ ▣ ▣

ج. م. ـ فراه

لت وکوب زن طالب

بعد از تسلط طالبان در ولایت فراه زنی به نام گلرنگ که در زمان حاکمیت خلق و پرچم ملیشه بود، مؤظف گردید تا از تردد زنان در شهر جلو گیرد. وی هرگاه زنی را در بازار می‌دید فحش داده و مورد لت و کوب قرار می‌داد. تا اینکه یکی از روزها زن طالبی راکه در بازار گشت وگزار می‌کرد زیر ضرب و شتم می‌گیرد. بعد از این واقعه دست گلرنگ مزدورک را از وظیفه گرفته اخراجش کردند.

منطق بی‌خردان، کی «ماده‌سگ» است؟

ملا دوست محمد جاهل که از افراد رهبری طالبان در ولایت فراه بشمار می‌رود، در یکی از روزهای جمعه طی خطابه‌ای سوال نمود: «چرا ماده سگان (زنان) از خانه بیرون می‌شوند؟» ولی هیچکس از ترس آزار و اذیت آنان جرأت نکرد بپرسد که مگر تو خواهر و مادر نداری؟ تو از کجا پیدا شده‌ای؟ آیا با این منطقت می‌شود خودت را پسر و یا برادر سگ خطاب نمود؟

زن طلاقی طالبی

مولوی دوست محمد رئیس محکمه ولایت فراه طی خطبه‌ای که در نماز عید قربان ایراد می‌کرد گفت: «اگر کسی روز عید دست خشوی خود را ببوسد، زنش طلاق می‌شود.» این جمله نیز مثل بسیاری دیگر از اراجیف این علمای دیوانه مزاج و آدمکش نیازی به تبصره ندارد.

ته جایی زندان طالبی

رسول که کارگر روز مزد می‌باشد به اتهام داشتن سلاح توسط طالبان چند روز در شهر فراه زندانی می‌شود اما بعد از لت و کوب فراوان که فهمیدند سلاح ندارد آزاد می‌گردد.

طالبان زندانبان قبل از رهایی رسول بعنوان ته جایی زندان از نزدش پول طلب نموده میگویند: «چند شب که در زندان بودی از قرار هر شب مبلغ سه هزار افغانی ته جایی زندان را بپرداز.» رسول در جواب می‌گوید: «به لحاظ خدا کسی را زندانی کنید که پول داشته باشد از من بیچاره هیچ چیز عاید تان نمی‌شود.»

تجارت طالبی

در زمستان ۱۳۷۴ گوشت اصلاً در ولایت فراه یافت نمی‌شد. طالبان تعدادی گاو، گوسفند و شتر راکه بطور قاچاق به ایران برده می‌شد ضبط و

به قصابان شهر به فروش رساندند. آنان دستور دادند که تمام آن حیوانات قصابی شوند و زنده بفروش نرسند. ولی در هنگام قصابی، طالبان تفنگدار با بیشرمی تمام گوشت را فی‌کیلو چهار هزار افغانی یک جایی می‌خریدند و در همانجا فی کیلو ۸ هزار افغانی می‌فروختند.

▣ ▣ ▣

امین ـ فراه

طالبان و سرور عروسی

عروسی عبداله مسکونه‌ی عسکر آباد فراه بتاریخ ۲۱ ثور ۱۳۷۵ برپا گردید. گروپ طالبان از در و دیوار به حویلی می‌ریزند و زنان را به جرم نواختن دایره شدیداً توهین و تهدید می‌کنند. عبداله، داوود و فضل‌احمد برادر عبداله را با دو دایره دستگیر کرده به آمریت امنیت می‌برند. فردا صبح عبداله در اثر مداخله مردم محل آزاد می‌گردد اما داوود و فضل‌احمد در حالیکه دایره‌ی سوراخ شده به گردن شان آویزان و دست های شان از پشت بسته شده بود در کوچه و بازار شهر گشتانده شدند و دو طالب پیهم آنان را با چوب می‌زدند تا شعار دهند که هر کس در عروسی خوشی کند جزایش همین است.

قوم بازی در دست و پا بریدن

بتاریخ ۲۹ جوزا تنها دست راست فخرالدین به جرم دزدی قطع گردید. اما پایش ظاهراً به این دلیل که مولوی دوست محمد اعلام داشت «صاحب مال وی را بخشیده و هم در وقت دزدی که سایر دزدان می‌خواستند زنان را نیز تلاشی کنند فخرالدین مانع شده است» بریده نشد.

ولی اهالی شهر تبصره می‌کردند که فخرالدین اصلاً باشنده ولایت هلمند است و رئیس محکمه به دلیل اینکه به او رشته قومی دارد از قطع پایش جلوگیری کرده است. همچنین دوست نزدیکش جهانگیر که با وی یکجا دستگیر شده بود یک شب قبل از اجرای حکم بطور مرموزی از زندان فرار داده می‌شود.

ریای طالبی

بتاریخ ۴ ثور ۱۳۷۵ در شهر فراه زنی بیوه و مردی جوان به اتهام زناء هر کدام به ضرب یکصد شلاق محکوم گردیدند. حکم بدست قاضی محکمه در حضور اهالی شهر فراه در میدان چمن لیسه ابونصر فراهی اجراء گردید. این در حالی است که خود «برادران» طالبی و غیر طالبی دو، سه و چهار

طالبان و پیلوت های خلقی و پرچمی شان

اسلام‌آباد (خبرگزاری فرانسه) ـ بر اساس گزارش منابع افغانی پیلوت هایی که سابقاً برای رژیم پوشالی کار می‌کردند در سه فروند طیاره جنگی که بروز یکشنبه کابل را بمباران نمودند حضور داشتند. این یکی از شدید ترین حملات هوایی در طول جنگهای چند ساله‌ی کشور بود که ۳۹ کشته ـ به شمول ۱۳ طفل ـ و ۱۴۰ مجروح به جا ماند.

در حالیکه جنگجویان طالب که سال گذشته جهت سرنگونی مجاهدین افغان از مدارس دینی پاکستان سربرآوردند و هیچگونه تعلیمات نظامی در زمینه جنگ هوایی ندارند، مسؤلیت حملات مذکور را پذیرفتند اما اظهار نمودند که پیلوت ها مواضع نظامی را هدف گرفته بودند.

جت های جنگی که طالبان از نیروهای دولتی گرفته اند همه توسط افراد مسلکی، اغلب کمونیست های سابق که فعلاً در استخدام طالبان اند مورد استفاده قرار می‌گیرند. این پیلوت ها که توسط اشغالگران روسی حامی دولت پوشالی آموزش دیده اند از بهترین پیلوت های منطقه محسوب می‌شوند.

کارشناسان امور نظامی اظهار داشتند که حملات هوایی طالبان دارای ارزش نظامی استراتژیک نبود. جت های طالبان جهت احتراز از آتش ضد هوایی نیروهای دولتی از ارتفاع بسیار زیاد کابل را بمباران می‌کنند. برخلاف گفتار طالبان، پیلوت ها از اینکه بمب هایشان در کجا سقوط خواهد نمود اطلاعی ندارند.

هدف حملات هوایی طالبان تنها حایز اهمیت روانی می‌تواند باشد. طالبان می‌خواهند جمعیت کابل را زیر فشار قرار دهند.

عادی بودن زندگی در پایتخت، بر دولت ربانی که طالبان در صدد واژگونی آن و تأسیس دولت اسلامی خویش اند، مشروعیت ظاهری خواهد بخشید.

(فرنتیرپست»، ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵)

زن رابه عقد خود در می‌آوردند و بعضی‌هایشان مانند والی هرات حتی هفته‌ی دو زن می‌گیرند.

بریدن دست و پای مخالفین به اتهام دزدی

طالبان بتاریخ ۵ ثور ۱۳۷۵ دست راست و پای چپ نظام‌الدین، عبدالستار و لقمان از قریه پشته ولسوالی بکواه را به اتهام دزدی، در میدان لیسه ابونصر بریدند. شایع است که چون این افراد مخالف مولوی یحیی ولسوال جوین (که داماد قاضی محکمه ولایت فراه مولوی دوست محمد می‌باشد) بودند بناءً زیر نام دزدی دست و پای شان قطع گردید.

طالبان و آتش زدن یک زن

بتاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۵ در قریه کوک‌بالای فراه زن جوانی توسط خشویش با ریختن تیل برسرش آتش زده می‌شود که یک روز بعد در شفاخانه جان می‌سپارد. مردم محل به طالبان خبر می‌دهند اما آنان که زن را انسان بشمار نمی‌آورند کوچکترین توجهی به مسئله نمی‌کنند.

▫ ▫ ▫

ص. ن. ـ فراه

سنگسار یا چهل لک افغانی؟

در اواخر ثور ۱۳۷۵ قمرالدین باشنده ولسوالی جوین ولایت فراه به اتهام زناء و لواطت زندانی گردید. ولسوال جوین مولوی یحیی او را به سنگسار تهدید کرده ولی در بدل رهاییش مبلغ چهل لک افغانی مطالبه می‌کند. محمد ظریف پسر کاکای قمرالدین پول را تهیه کرده می‌خواهد نزد ولسوال جوین برود که دزد دیگری بنام ملا شاه‌محمد قومندان ثارندوی جوین از مسئله انتقال پول اطلاع یافته وی را در منطقه جوی لفتان دستگیر و به مرکز ولایت فراه می‌برد تا مبلغ هنگفت دیگری را به اتهام رشوه دهی از وی اخذ دارد. ولی ولسوال صاحب که فاسد و خاین اصلی است طبیعتاً مافوق «قانون» قرار می‌گیرد.

«بگیریش که نگیریت»

بتاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۵ محمدعمر باشنده ولسوالی جوین را طالبی که با او خصومت شخصی داشت به اتهام داشتن سلاح دستگیر و به پایگاه خویش برده شدیداً مورد لت و کوب قرار می‌دهد که بعد از سه روز زیر شلاق طالب جنایتکار جان می‌سپارد. طالب بچه‌ها جسد را تحویل پدر درمانده‌اش می‌کنند. کاکای محمدعمر، ولسوال جوین را از جریان مطلع می‌سازد. ولسوال با اعضای «شورای علماء» و داکتر جهت معاینه جسد به قریه فیض‌آباد می‌روند. ولسوال بعد از باز دید جسد به مصداق مثل بگیریش که نگیریت، بجای اینکه همانند یک انسان، خانواده مقتول را تسلیت دهد، تهدید کرد که چرا او (محمدعمر) سلاحش را تحویل برادران طالب نکرده بود.

پدر و کاکای محمد عمر بعد از ختم فاتحه دوباره به ولسوال یحیی عارض شدند. ولسوال آنان را نزد والی فراه فرستاد. والی به مجردیکه آنان را دید بدون توجه به عرض و داد شان بر آنان غرید که «شما موسفیدان علیه «تحریک طلبه» قدعلم نموده‌اید. هر چه زودتر به ولسوالی خود باز گردید»!

▫ ▫ ▫

عباس رضایی ـ هرات

وضع امنیتی شهرهرات

بتاریخ ۲۰ ثور ۱۳۷۵ رادیو هرات آغاز قیود شبگردی را از ساعت ۱۰شب اعلام کرده افزود که به هیچ عنوانی «دریش» صورت نخواهد گرفت بلکه فیر می‌شود. اما عملاً از ۸ شام هیچکس از خانه بیرون نمی‌شود. زیرا مردم تاحال با به خون غلتیدن چندین فرد بیگناه به روی سرکها، منطق «طلبه کرام» را در مورد قیود شبگردی تجربه نموده‌اند.

اطلاعیه ریاست امر به معروف و نهی از منکر

رادیو هرات در ثور ۱۳۷۵ مکرراً اطلاعیه ریاست امر به معروف و نهی از منکر رانشر نموده و مجدداً مردم شهر، دکانداران و کاسبان را مخاطب ساخته اخطار دادند که دکانداران پس‌خانه‌ها و پرده میانی دکانهایشانرا از بین ببرند؛ عکسهای «مبتذل» به نمایش نگذارند؛ مردان با زنان در موترها، گادیها و موترسایکلها سوار نشوند؛ زنان به خیاط خانه‌ها مراجعه نکنند و مردان حق دوختن لباس زنانه را ندارند؛ عکسهای ذیروح از دکانها، خانه‌ها و لوازم دور شود؛ نرسها، قابله‌ها و داکتران زن حق پانسمان، پیچکاری و معاینه مردان را ندارند و زنان بامردان عکس نگیرند. در صورت عدم مراعات مفاد اخطاریه با متخلفان برخورد شرعی می‌شود.

زیر ریش طالبان

رشوه‌ستانی آنقدر رایج است که هر کاردار «دولتی» به سهم خود تقلا می‌کند تا وجوه زیادتری را کمایی کند. گوش شنوا به عرایض مردم وجود

ندارد. درشت ترین اقلام رشوت از گمرک، شعبه پاسپورت، ریاست امربالمعروف، شعبه جنایی قومندانی امنیه، شاروالی و خاد دست بدست می‌گردد.

پوهنتون بدون مواد درسی و استاد

امتحان کانکور پوهنتون هرات در ۲۷ حمل ۱۳۷۵ با اشتراک ۴۲۰ داوطلب پسر برگزار شد. در نتیجه‌ی امتحان و گزینش پوهنخی‌ها پول و رشوه به هیئت نمره دهنده نقش اساسی داشت. بیشترین تعداد داوطلب یعنی ۶۲ نفر به پوهنخی طب جذب گردیده است اما بدلیل فقدان مواد درسی،استادان و بخصوص حاکمیت‌فرهنگ طالبی ازآموزش خبری نیست.

چپاول طالبی

بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۷۴ چند تن از طالبان به مغازه چایفروشی‌ای در منزل دوم عزیزی مارکیت رفته قیمت صندوقهای چای را پرسیدند و سپس به دکاندار گفتند: «۸۰ میلیون افغانی را محاسبه کن که چند صندوق چای می‌شود؟» بعد از دریافت پاسخ پی کار خویش رفتند. آنان بتاریخ ۲۶ حوت دوباره مراجعه کرده خواهان صندوقهای چای شدند، چایفروش قیمت را خواستار شد ولی طالبان در پاسخ گفتند: «مگر چندبار می‌خواهی پول بگیری، یک دفعه روز قبل ۸۰۰ لک دادم.» پس از بگومگوهای زیاد آنان، طالبان مسلح دیگر آمده مالک مغازه را با دو برادرش بردند. در عکس‌العمل با این نوع چپاول طالبی مغازه داران نزد طالبان ولایت نشین استغاثه نموده و متعاقب آن دست به اعتصاب زدند ولی جایی را نگرفت. چند روز بعد ارگان امنیتی طالبان در مورد مالک مغازه و برادرش که زندانی کرده بودند گفتند که «آنان آخرالامر به گرفتن قیمت صندوقها اقرار کردند.»

طالبان و تویوتای دو سیته

هر شب خانه ها و دکانهایی در شهر هرات دزدی می‌شوند. سرکردگان طالبی ۲۰۰ عراده تویوتای دو سیته مدل ۱۹۹۲ را در اختیار عده‌ای از عمال خود قرار داده‌اند. آنانیکه تا هنوز به این وسایط دسترسی نیافته‌اند از طریق دزدیدن و اخاذی، آرزوی شوم خویش را در رقابت با هم مسلکان شان برآورده می‌سازند.

فرآورده‌ها و منکرات طالبی

در شهر هرات سه چیز زیاد شده است: مارکیتها، غرفه فروش سرمه و غرفه فروش نصوار.

تلویزیون، لین تلفن، اداره پست و تلگراف، روزنامه و مجله، سینما، برق، اسفالت جاده‌ها، اعمار ویرانیهای جنگ، آب نل، مکاتب نسوان، موسیقی و کار برای زنان در ادارات و غیره جاها از جمله منکرات بشمار می‌آیند.

لانه تروریستی اخوان در هرات

پوهنتون عربها در اوایل حمل ۱۳۷۵ با ۲۴ محصل و دو پوهنخی شروع به کار نمود. این پوهنتون شاخه‌ای از لانه تروریستی فراریان تروریست عرب در جلال آباد است که توسط اخوان بین‌المللی به سرکردگی سودان تمویل می‌گردد. امور تدریس آن را اخوانیان الجزایری، سودانی، فلسطینی و عراقی بدوش دارند. بنیادگرایان عربی در زمان حاکمیت اسماعیل خان می‌خواستند مرکز اصلی فعالیت‌های تروریستی شانرا در هرات بوجود آورند ولی با تسلط طالبان مجبور شدند مرکز اصلی را به جلال آباد نقل داده یک شعبه فرعی آنرا در هرات ابقاء کنند. آنان مشتاقند تا محصلان از دو پوهنخی موجود فقط پوهنخی سیاست را تعقیب کنند.

> **بر مسند خون اگرچه ضحاک نشست**
> **یک نسل گرفت و سر زد و پای شکست**
> **با اینهمه در برابرش بینم باز**
> **اِستاده سوار، پرچم کاوه به دست.**
>
> «م. آزرم»

فرهنگ ستیزی زیر پرده‌ی دین پروری

سینمای قندهار تخریب و عوض آن یک محراب مسجد تهداب گذاری شد. ملا عباس شاروال قندهار حین سخنرانی در روز تهداب‌گذاری گفت: «عوض سینما که محل فساد و فسق است یک محراب مسجد جامع با ستون های چهارده متره به مصرف و کمک اهالی تعمیر خواهد شد.»

وضع آموزش در مکاتب هرات

مکاتب لیسه و ابتداییه ذکور در هرات از ۴ حمل ۱۳۷۵ شروع شده ولی کتب آموزشی تعیین نگردیده‌اند. کتابهای تدوین شده توسط شورای ثقافتی که در مکاتب سایر ولایات نیز تدریس می‌گردد با مخالفت طالبان مواجه

گردیده زیرا «طلبه کرام» آن کتابهای بشدت پوسیده‌ی ارتجاعی را هم غیراسلامی تشخیص‌داده‌اند! فقط به دختران ۴ الی ۹ ساله اجازه داده شده که در چهاردیواری خانه‌های خویش و صرفاً به آموزش کتب مذهبی بپردازند.

اسبهای زیر سُم طالبان

در یگانه پارک داخل شهر هرات حوضی وجود دارد که از دهن چهار اسب تزیینی آن آب تازه به حوض می‌ریخت، مجسمه این اسبان مورد خشم جهالت «طلبه کرام» قرار گرفته و حکم حدودالله را با شکستن کله اسب ها در حمل ۱۳۷۵ بالای آن جاری کردند. و سپس در حالیکه از شکستن سروکله اسب های پارک هنوز ماهی نگذشته بود بر فتوای خود تجدید نظر کرده بقیه بدنه اسب ها را نیز شکستند.

امر به معروف و نهی از منکر

هنگام تلاشی موترها در شهر هرات و حومه آن فقط به سلاح، کاست، رادیو کاست و عکس زنان به چشم منکرات دیده می‌شود. در حالیکه از حمل هیرویین، تریاک، چرس، بنگ و غیره جلوگیری بعمل نمی‌آید.

آیا «طلبه کرام» دروغ می‌گویند؟

در پانزدهم رمضان ۵۲ تن از کارگران جوان مناطق مرکزی پناهنده ایران بعد از ضبط تمام اثاث و پولشان توسط پاسداران جمهوری اسلامی به بندر اسلام قلعه هرات رد مرز گردیدند که در آنجا توسط «طلبه کرام» بعنوان نیروهای اسماعیل دستگیر و بکارهای‌شاق سنگرکنی واداشته شدند.

روز اول عید قربان عنایت‌الله برهانی رئیس «امنیت ملی» که از خلقی‌های سابقه‌دار است آنانرا در برابر صفوف نمازگزاران در مسجد جامع هرات آورده و همه را اسیران جنگی مربوط تورن اسماعیل معرفی کرد و بعد از خواندن پیغام عفو «امیرالمومنین» ملا عمر کور توسط منان نیازی معاون ولایت رها شدند.

۲۰۰۰۰۰ افغانی پول نصوار و سرمه عیدی «طلبه کرام»

در عید رمضان به هر یکی از «طلبه کرام» یازده متر تکه شال پشم، ۳۲۰۰۰ افغانی پول نقد جهت خرید لباس، پتو و واسکت، ۷ متر تکه فاج سیاه جهت دستار و ۲۰۰۰۰۰ افغانی برای نصوار و سرمه عیدی داده شد. بین تمام طالبان حاجی مولوی ملایارمحمد آخوند والی هرات در ساختن لباس مقام اول را داراست. زیرا خیاط مخصوص وی در جاده کهنه فروشی می‌گوید: «او حداقل هفته دو جوره لباس نو درست می‌کند.»

جنایت طالبی

بتاریخ ۳ حوت ۱۳۷۴ که مصادف با روز سوم عید رمضان بود دست و پای عبدل ساکن ادرسکن هرات توسط طالبان قطع گردید. درد اصلی قضیه در آن است که او بخاطر به سرقت رفتن اموال منزلش نزد «تحریک طلبه» عارض می‌شود اما دزدان علیه خود او «شهادت» دادند یعنی او را دزد گرفتند و در نتیجه حدود الله بر عبدل جاری شد!

■ روز جمعه ۲۳ حمل ۱۳۷۵ عبدالحق ولد محمد نبی ساکن کشک کهنه بدون اینکه جرمش اعلام شود به دار آویخته شد.

▫ ▫ ▫

ظاهر ـ شیندند

طالب لواطت کار بالفعل گیر آمد

ملا ادریس شلاق زن که همه روزه مردم شیندند را بخاطرنماز نخواندن شلاق می‌زد شام ۱۴ جوزای ۱۳۷۵ بعد از بسته شدن دکانها و خلوت شدن شهر، بچه‌ای را که ۱۳ سال بیشتر نداشت به بهانه‌ای به «پوسته‌ی امنیتی» خود می‌برد. مردم و پدر و برادر بچه از جریان خبر شده به سرکردگان «طلبه کرام» در شیندند مراجعه می‌کنند وآنان هم شلاق‌زن جنایت پیشه را در حال عمل لواطت بالفعل دستگیر می‌کنند اما چون طلبه قهرمان اکثراً به این عمل معتاداند از مجازات جنایتکار مذکور چشم پوشیده فقط او را به ولسوالی و سپس به میدان هوایی

عقد دو زن طی یک هفته

از جمله سرکردگان طالبان که تازه زن چندم را عقد نموده‌اند، یکی هم «والی» هرات، ملایارمحمد است. معروف‌است که وی در بشقاب شیرینی سومین‌زنش یکصدلک(۱۰۰۰۰۰۰۰) افغانی گذاشته است. ملاصاحب بعد از والی شدن وقت را غنیمت شمرده طی یک هفته دو زن یکی از قندهار توسط پدر خود و دیگری را خودش از هرات عقد کرد. نامبرده که ۳۳ سال عمر دارد قبل از هجوم طالبان به هرات به خرید و فروش دوا در غزنوی مارکیت هرات مصروف بود.

انتقال داده و پانزده روز بعد هم دوباره در یکی از پسته‌های میدان هوایی مقرر می‌کنند. مردم می‌گویند که اجرای شریعت و

نهی از منکر تنها بالای مردم عملی می‌شود لیکن طلبه و سایر بنیادگرایان خود را «نکیر و منکر» تصور کرده، مافوق شریعت قرار داده و به هر خیانت و جنایتی دست می‌زنند بدون آنکه خود را در برابر کدام قانونی مقید ببینند.

▫ ▫ ▫

شاه‌محمد ـ قندهار

«شریعت» یا جنایت؟

در قندهار از درس و تعلیم خبری نیست، همه مکاتب و مؤسسات تعلیمی توسط طالبان بسته شده‌اند. هیچ زنی حق خارج شدن از خانه را نداشته حتی نمی‌تواند نزد داکتر برود بخصوص اگر داکتر مردباشد.

در جوزای ۱۳۷۵ شایسته دختر ۲۲ ساله که شدیداً مریض بود با بچه کاکایش عبدالسلام نزد داکتر رفته، در راه چندین بار توسط گروپهای مسلح طالبان بازرسی شدند تا اینکه بالاخره توسط گروپی متوقف گردیدند. آنان عبدالسلام را به اتهام اینکه چرا زن را با خود به بازار آورده شدیداً لت و کوب کرده و به شایسته هم اخطار می‌دهند که در آینده اگر از خانه برآمده، شلاق خواهد خورد.

این تطبیق «شریعت طالبی» منجر به مرگ شایسته و معیوب شدن بچه کاکایش عبدالسلام گردید.

انور ـ ارزگان

اجرای «شریعت طالبی»

بتاریخ ۱۸ حمل ۱۳۷۵ عبداله و عبدالمحمود باشندگان ارزگان به اتهام دزدی توسط طالبان دستگیر شدند. بعد از لت و کوب و شکنجه، دست چپ و پای راست هر کدام طبق شریعت «طالبی» قطع شده سپس تیل داغ گردیدند.

▫ ▫ ▫

غلام سخی ـ لوگر

نمونه‌ای از جهل طالبی

بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۵ در منطقه کلنگار ولایت لوگر زنی با چادری جهت خریداری به بازار می‌رود و طالبان مسلح متوجه می‌شوند. همینکه زن خریدش را تمام می‌کند طالبان دکاندار عبدالرزاق را به علت اینکه چرا به زن سودا فروخته است به مرکز ولایت برده و مدت یک هفته زندانی کرده به شدت مورد لت و کوب قرار می‌دهند. همچنین همانروز عده‌ای از طالبان زن مذکور را تعقیب و خانه‌اش را شناسایی می‌کنند. شام آنروز برادر زن را که اسد نام دارد نیز به جرم اینکه به خواهرش اجازه بیرون رفتن داده لت و کوب می‌کنند.

طالبان انواع حجاب را برای زنان حکم داده، اما وحشت و ضدیت آنان

طالبان افراد سربرهنه و ریش تراشیده را در مورد از دست دادن وظایف هشدار دادند

جنبش اسلامی طالبان در ولایت هرات دستور داده‌است در صورتیکه هر کارمند مرد دولتی در پوشیدن دستار و ماندن ریش کوتاهی نماید، وظیفه‌اش را از دست خواهد داد.

نیکخواه یک معلم برجسته در پوهنتون هرات، زمانیکه دستور طالبان را مبنی بر پوشیدن دستار و ماندن ریش اجراء ننمود از کارش برکنار گردید.

والی هرات مولوی یارمحمد در حالیکه رویداد فوق را تصدیق می‌نمود به «نیوز» ابراز داشت که هر کارمند دولتی در صورتیکه دساتیر را مراعات نکند وظیفه‌اش را از دست می‌دهد. او گفت: «بمثابه مسلمان، باید روش زندگی اسلامی را اتخاذ نماییم. هیچ تخلفی تحمل نخواهد شد.»

معلم جوانی که نخواست نامش فاش گردد و تا هنوز قادر به بستن دستار نمی‌باشد اظهار نمود: «برای ما شهری‌ها بسیار ناآشنابنظرمی‌رسد. همیشه در تلاشم تا دستارم را درجایش نگهدارم.» طالبان مانع پوشیدن لباسهای غربی توسط مردان می‌شوند.

یارمحمد اظهار نمود که چندی قبل فردی که مرتکب قتل گردیده بود و توسط محکمه‌ی اسلامی محکوم شد در استدیوم هرات در انظار عمومی اعدام گردید. او گفت که اداره‌ی وی مصمم است تا قاتلان را مطابق قانون اسلامی قصاص، مجازات و در مورد دزدی و رهزنی دست و پای مجرم را قطع کند.

مولوی خدای‌داد رئیس شعبه عدالت هرات ابراز نمود که حداقل سه قاتل و تعدادی دزد منتظر مجازات اند. طالبان در ولایات قندهار، هلمند، فراه، خوست و سایر مناطق تحت کنترول شان نیز اعدام‌ها و مثله‌هایی انجام داده اند.

آنان عکاسی انسان را منع نموده، دستگاههای تلویزیون هرات و قندهار را بسته اند. فروش و استفاده از کاست ویدیو و تیپ قدغن گردیده است.

بعد از ظهور جنبش طالبان در قندهار در اواخر ۱۹۹۴، بازیهایی مثل فوتبال و شترنج نیز ممنوع اعلان گردید.

«نیوز»، ۱۸ اپریل ۱۹۹۶

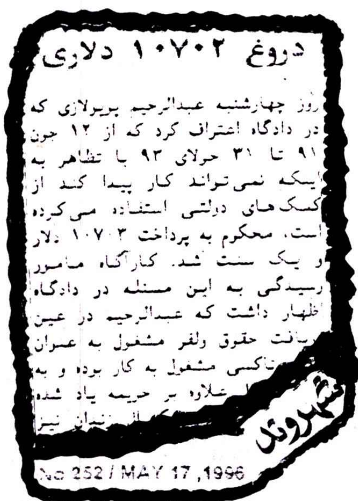
با زنان در حدی است که حتی با همان حجاب سفارشی خود شان هم نمی‌گذارند، از خانه برآیند.

▫ ▫ ▫

محمد محسن خواجه زاده ـ دهلی جدید

«معلم رحیم» آمر جمعیت اسلامی در کانادا به جرم دزدی زندانی شد

تشکیلات کارتونیک «جمعیت اسلامی» ربانی از نخستین روزهای بسته‌بندی فرمایشی‌اش توسط سازمان استخباراتی آی‌اس‌آی مورد هجوم اعضای نفوذی خاد و سایر شبکه‌های اطلاعاتی کی‌جی‌بی، بخصوص دسته «ستم ملی» قرار گرفت. مهره‌های لولیده کی‌جی‌بی در درون «جمعیت» چاکران پاچه بلند، در اوایل جنگ مقاومت موفق گردیدند حوزه های تشکیلاتی و سطوح بالایی آن را تسخیر نمایند. در اثر درگیری های پنهانی اعضای نفوذی خاد و سایر رده های کی‌جی‌بی با وابسته ها و گماشته‌های سازمان استخباراتی پاکستان، در بسته‌بندی قبلی آن حزب تغییراتی به وقوع پیوست و نتیجه آن شد که ساحه‌ی نفوذ، تکثر و رشد وابسته‌های پاکستانی ذریعه چاکران روسی محدود شده، بیشترین خطوط تشکیلاتی و ثغور حزبی آن، تحت فرمان کی‌جی‌بی در رأس ربانی درآید. در واقع امر، باند «جمعیت» کرسی پرستان از لحاظ ترکیب سازمانی دچار استحاله و دگرگونی گردید. عبدالرحیم پوپلزای یا همان «معلم رحیم» مشهور، که اسم اصلی‌اش محسن (متولد کابل) می‌باشد، نیز از زمره‌ی ساطور بدستان خاد در داخل «جمعیت اسلامی» است. نامبرده از بدو جنگ مقاومت با تغییر نام، در قالب آلوده‌ی جمعیت، در پاکستان به کار و بار اطلاعاتی اشتغال داشت. وی بعد از مدتی زیر عنوان جمع‌آوری اعانه (به شکل کتب و رسالات دینی و مذهبی برای مدارس اخوانی) به تهران رفت. بعد از توقف چند ماهه به پاکستان آمد و بعد ها ظاهراً طبق دستور باند جمعیت، از پاکستان به دهلی رفت و منحیث عضو فعال «جمعیت» در آنجا متبارز گشت. محسن «معلم رحیم» با عده‌ای از اوباشان هم قماشش لباس سیاه بر تن کرده، خود شان را به «سیاهپوشان» معروف ساختند و بر طبق رهنمودهای «استاد» روزه، نماز، خیرات و برکات، فاتحه و محفل عروسی مهاجران دور از میهنِ تجاوز دیده را تحت مراقبت گرفته بودند. هرگاه به واکنشی مواجه می‌شدند فرد مورد نظر را تهدید و حتی مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. «پوپلزایی» کذائی در سال ۱۹۸۶ جهت فعالیت استخباراتی (زیر نام تجارت قالین) برای بار دوم به ایران رفته و بعد از توقف تقریباً یکساله به دهلی برگشت. موصوف در ختم همان سال یا اوایل سال ۱۹۸۷ بخاطر جعل پاسپورت و همکاری با قاچاقبران مورد پیگرد پولیس هند قرار گرفت، اما توانست به کمک رفقای خادی‌اش در سفارت افغانستان مقیم دهلی، از آن کشور خارج شده و بطور غیر قانونی وارد کانادا گردد و به آمریت «جمعیت اسلامی» در آنجا «سرافراز» شود. سرانجام در ماه می سال ۱۹۹۴ حینیکه پول‌های بادآورده‌اش را به کدام حساب بانکی در امریکا انتقال می‌داد، توسط پولیس «تورنتو» به جرم استفاده غیر قانونی از پول «ویلفیر» گرفتار و بعد از طی مراحل قانونی به مدت یکسال حبس و پرداخت ده هزار دالر جریمه‌نقدی محکوم گردیدکه خبر گرفتاری وی‌در روزنامه‌معروف «SUN» چاپ تورنتوی کانادا و هفته نامه ایرانی «شهروند» در آن شهر منتشر شد.



دروغ ۱۰۷۰۲ دلاری

روز چهارشنبه عبدالرحیم پوپلزی که در دادگاه اعتراف کرد که از ۱۲ جون ۹۱ تا ۳۱ جولای ۹۳ با تظاهر به اینکه نمی‌تواند کار پیدا کند از کمک‌های دولتی استفاده می‌کرده است، محکوم به پرداخت ۱۰۷۰۳ دلار و یک سنت شد. کارآگاه مامور رسیدگی به این مسئله در دادگاه اظهار داشت که عبدالرحیم در عین دریافت حقوق ولفر مشغول به عنوان تاکسی مشغول به کار بوده و به ... علاوه بر جریمه یاد شده ... زندان نیز

شهروند

No 252 / MAY 17 ,1996

جمیله ـ جاغوری

گوشت خر دندان سگ

در ماه جوزای ۱۳۷۵ صالحی ارزگانی از قریه حسینی به منطقه پشی حمله کرده شماری از نصری‌ها را خلع سلاح می‌کند. مردم پشی می‌خواهند به مصداق گوشت خر دندان سگ از عرفانی مربوط حزب وحدت برای دفع حمله صالحی استفاده نمایند. بنابرین از او می‌طلبندکه بالای صالحی حمله کند، ولی او جواب رد داده می‌گوید: «حالا زمان درگیری نیست.» نمایندگان مردم اعتراض می‌نمایند که «وقتی خطر متوجه شما باشد زمان نمی‌خواهد ولی اکنون که خانه‌های ماچور شده وقت درگیری نیست؟» بالاخره در اثر پافشاری اهالی پشی عرفانی با صالحی به جنگ می‌افتدکه درنتیجه صالحی شکست خورده از پایگاه چندین ساله خود فرار می‌کند و تمام سلاح و مهمات را عرفانی صاحب می‌شود.

شایع است که سر گروپ های صالحی توسط عرفانی خریده شده بودند و علت شکست وی که ۲۰۰ نفر مسلح داشت همین بود.

عرفانی و گروپ‌های وی به گفته خود شان بدون «ممانعت» دست به پاکسازی و خلع سلاح قریه‌های مثل حسینی، سیاه بغل، سوک، پیبک و

سایر نواحی زدند که با جنایت و خیانت‌های بی‌شمار و تکاندهنده همراه بود. عرفانی بعد از همین جنگ خود را شیر میدان دیده در خود ولسوالی جاغوری نیز دست به پاکسازی زد و نهضتی‌های قریه ممدک، منتکه و سبز چوب را خلع سلاح کرد.

سگ جنگی نهضت و نصر

نهضتی‌های «سنگماشه» و «سیاه زمین» توسط حزب وحدت خلع سلاح شدنده و بعضی از افراد نهضت به کویته گریختند. در ۱۲ ثور ۱۳۷۵ افراد واثق نهضتی به منطقه لومان حمله کرده و شکست خوردند. یکی از مسئولین نظامیش بنام «امری شش پر» کشته شده متباقی به منطقه زردآلو عقب نشستند. زمانیکه نصری‌ها حاکمیت لومان را بدست گرفتند، تعداد بیشماری از منازل مردم را فقط به دلیل اینکه چرا واثق را جا داده‌اند چوروچپاول کردند.

ر. ی. ـ پشاور

اعتراف ولسوال جنایتکار

پیرم قل ولسوال رستاق در حمل ۱۳۷۵ تمام معلمان سابقه‌دار رستاق را دعوت نموده چنین گفت: «ای معلمان، من در گذشته چندین معلم را کشته‌ام، اکنون خیلی پشیمان هستم که اگر آنان زنده می‌بودند، بدرد جامعه می‌خوردند. اگر چه اکثریت شماها را شعله‌ای، ستمی و پرچمی معرفی نموده‌اند لیکن این گپ‌ها دیگر اعتبار ندارد. از شما می‌خواهم که بچه‌های وطن را خوب درس بدهید که آینده بدوش آنانست.»

شاخ به شاخ شدن ربانی و مسعود در تخار

در ولایت تخار، شورای نظار و جمعیت اسلامی هر دو به امور ولایت‌مداری می‌پردازند ولی در این میان حرف نظاری ها ضمانت اجرایی دارد و جمعیتی ها تنها می‌توانند نظر بدهند. مدیر اعتبار پنجشیری به مثابه آدمک خاص مسعود، با آنکه وظیفه مشخص ندارد تمام امور مهم ولایت را بدوش دارد. پولی که از کابل می‌آید بدست وی رسیده بعد به قومندانان، مأموران و دیگران توزیع می‌شود. امر پرواز طیاره و انتقال افراد به کابل و سایر نقاط به او تعلق دارد. والی تخار وابسته به باند ربانی آنقدر بی‌صلاحیت است که بدون مشوره و اجازه‌ی مدیر اعتبار هیچ کاری را انجام داده نمی‌تواند.



جلادان حزب وحدت صدها تن از هموطنانی مظلومی را که متعلق به ملیت هزاره و اهل تشیع نبوده اول در زنجیر و زولانه شکنجه داده و بعد که خسته می‌شدند آنان را به گلوله بسته دور می‌انداختند

تدارک یک سگ جنگی در جاغوری

اوایل ثور ۱۳۷۵ آخوند سلمان وابسته به باند گلبدین و واثق نهضتی از کابل به منطقه انگوری ولسوالی جاغوری آمدند تا پایگاه حزب گلبدین را در پاطو، با وجود مخالفت شدید اکثریت اهالی آنجا دوباره فعال سازند. واثق جهت پاکسازی منطقه سنگماشه از وجود برادران وحدتی، به آخوند سلمان پیوسته تا بتواند از نیروی نظامی او استفاده کند. در این سگ جنگی، باشی حبیب حوتقول نیز آنان را همراهی می‌کند.

▣ ▣ ▣

افزایش فحشاء ارمغان «انقلاب اسلامی»

جنگ و ویرانی در شهر جهادی زده‌ی کابل به شیوع فحشاء ابعاد گسترده‌ای بخشیده است. زنان و دختران جوان با لباس های شیک و آرایش غلیظ در کنار سرک های پر ازدحام به بهانه گدایی که پوششی جهت خودفروشی است می‌ایستند. عامل عمده همانا عدم تأمین معیشت و شیوع فرهنگ منحط جهادی می‌باشد. قحطی و قیمتی سرسام‌آور بوده فامیل هاییکه تمام هستی و زندگی خویش را از دست داده‌اند جهت زنده نگهداشتن جگر گوشه‌های شان راه دیگری در برابر خود نمی‌بینند.

جهادی‌های درنده که قبلاً به زور در خانه‌های مردم وارد می‌شدند و دختران و زنان را مورد تجاوز قرار می‌دادند اینک وضعیتی را بوجود آورده‌اند که می‌توانند با نوت های ده‌هزار افغانیگی به سادگی به غرایز بیمارگونه‌ی جهادی خود پاسخ دهند.

«وزیر دفاع بالاتر از رئیس جمهور»

روز اول عید بعد از ادای نماز در صحن لیسه تالقان ابتداء از مدیر اعتبار خواسته شد تا پیام وزیر دفاع را قرائت کند. در آخر از «والی» صاحب تقاضا به عمل آمد که پیام رئیس جمهور را بخواند.

«والی» صاحب در صدر مجلس قرار گرفته تلویحاً مدیر اعتبار و حواریونش را کوبید اما پیام ربانی را نخواند.

همه با تمسخر و خنده می‌گفتند: «در دولت اسلامی وزیر دفاع بالاتر از رئیس جمهور است.»

سگ جنگی جهادی برای تصاحب «بچه»

بتاریخ ۱۰ حوت ۱۳۷۴ قرار بود یک گروپ ۵۰ نفری جهادیها از ولایت تخار به کابل جهت سگ جنگی با برادران طالبی فرستاده شوند. در این جریان، میان سرگروپ و معاونش بر سر تصاحب پسرکی کم سن و سال که جهت چاشنی اجرای «نهی از منکر» با خود می‌بردند درگیری شدیدی در چمن شاروالی تالقان صورت گرفت که منجر به کشته شدن یک نفر و زخمی شدن دو نفر گردید.

▣ ▣ ▣

انیس ـ پشاور

دزدی در جوار مأموریت امنیت گلبدینی‌ها

بتاریخ ۱۲ دلو ۱۳۷۴ دکان تکه فروشی فخرالدین در منطقه سرشاهی ننگرهار به سرقت برده شد. دکان که حدود دو صد ملیون افغانی سرمایه داشت، در ۲۰ متری مأموریت امنیت موقعیت دارد که مسئولیت آن بدوش قاری قومندان گلبدینی می‌باشد.

فردای همان روز دکانداران حوض خشک، جاده پشتونستان، چوک مخابرات و صرافان چوک تالاشی به اتفاق هم دست به اعتصاب زده عکس‌العمل شدیدی نشان دادند. ولی طبعاً به صدای اعتراض شان، دزدان حاکم کوچکترین توجهی نکردند.

▣ ▣ ▣

سلیمه ـ پروان

جنایت «نظاری»

در جدی ۱۳۷۴ انارگل از ولایت پروان که نان‌آور چهار طفل خرد سال و مادر پیر و مریضش بود، وقتی بعد از ختم مراسم تدفین و فاتحه خوانی محمود یکی از بستگانش که توسط جهادی‌ها اختطاف و بعداً کشته شده بود به خانه خود بر می‌گشت، توسط گروپی مسلح جهادی مربوط شورای نظار ربوده شد. اقاربش جسد وی را بعد از چهار روز جستجو یافته بخاک می‌سپارند. انارگل قبل از کشته شدن مورد تجاوز دستجمعی بی‌ناموسان مذکور قرار گرفته بود.

ف. زیرک ـ پشاور

مرکز جاسوسی ایران در مزار

در شهر مزار، جمهوری اسلامی ایران مرکز جاسوسی‌ای را بنام کمک به اهالی مزار تشکیل داده است. «ظاهر» یکی از سرخادی های مشهور با عده‌ای دیگر از جنایتکاران خادی که به رموز جاسوسی آشنایی دیرین دارند، در این مرکز به لباس جهادی درآمده بربنای به اصطلاح «خط امام» در خدمت رژیم ایران‌اند. کمک های مرکز مذکور توسط همین افرادیکه در بدل مبلغ ناچیز حاضر به هرگونه معامله و خیانت‌اند، تنها به گروهها و عناصر مورد نظر آخوندهای فاشیست ایرانی توزیع می‌گردد.

ازدواج ها و بی‌ناموسی های یک وحدتی (جناح اکبری)

غلام سخی واثق یکی از قومندانان جناح اکبری حزب وحدت و عضو شورای مرکزی آن می‌باشد که درجمهوری اسلامی ایران تعلیمات دینی دیده و جنایات بی‌شماری را علیه اهالی جاغوری انجام داده است. این فرد با زنان روسپی مثل زهرا که خانم عباس محافظ واثق است و همچنین مادر محمدعلی از لومان روابط بی‌ناموسانه برقرار کرده است. او باوجود داشتن زن و سه طفل درین اواخر با یک دختر عروسی و خانه‌ای را مبلغ بیست ملیون افغانی در مهتاب قلعه برایش خریداری نموده و عزیز برادر خانم جدیدش را بعنوان قومندان یکی از غندهای خود گمارده است.

▣ ▣ ▣

شازیه ـ خوست

عقد طالبی

در شهر خوست طالبان به نام جمع‌آوری سلاح شب و روز به خانه‌های مردم حمله‌ور می‌شوند و اسباب مورد پسند شان را با خود می‌برند. در جریان تلاشی اگر به دختر زیبایی برخوردند به شکلی دختر را به عقد خود درمی‌آورند. چنانچه طالبی به نام ملا نورمحمد در عقرب ۱۳۷۴ رقیه دختر خیرالدین را ضمن تلاشی خانه‌ی شان دیده خواستگاری می‌فرستد که با مخالفت شدید پدر و دختر مواجه می‌شود. طالبان پدر دختر را احضار و زندانی‌می‌نمایندکه فقط بعد ازبه عقد درآوردن جبری‌دخترش رها می‌گردد.

▫ ▫ ▫

شکریه ـ کندز

«این کار عالم دین است»

در جوزای ۱۳۷۵ در شهر تالقان یکی از «علمای دین» به نام قاری شفیع که دو زن دارد، پس از هر درس دینی بر شاگردش که بچه‌ای کم سن و سال بود تجاوز جنسی می‌کرد. شاگرد قضیه را به یکی از همسنانش قصه می‌کند و از این طریق مسئله افشاء می‌گردد. مردم خشماگین می‌خواهند قاری را سزا بدهند اما وی به مولوی جبار که در همه کارها استادش است، پناه می‌برد. مولوی جبار پسرک را نزد خود می‌خواهد و برای اینکه بفهمد مورد تجاوز قرار گرفته یا خیر در مقعدش‌تخم مرغ رافرو می‌برد وپس از اجرای‌این تست شرعی می‌گوید: «این کار عالم دین است.» بعداً قاری‌را از ترس انتقام مردم به کابل نزد معلمان بزرگش (ربانی و سیاف) می‌فرستد، تا بی‌درد سرتر به بی‌ناموسیهایش ادامه دهد.

داکتر اعظم داد فر از «نواندیشی» تا فرومایگی

در اسد ۱۳۷۵ تلویزیون بلخ اعلام کرد که داکتراعظم‌دادفر مبلغ ده هزار دالر از طریق دولت آلمان به جنبش ملی‌اسلامی اعانه داده‌است.

بدون مکث باید از این «تازه اندیش» پست پرسید:

این ده‌هزار دالر را از کدام اربابت گرفته‌ای؟ در قبال اخذ آن، وعده کدام نوع جاسوسی و چه نوع خیانت به ملت ما را داده‌ای؟ آیا پس از «تازه اندیش» شدن آنقدر بی‌شعور گردیده‌ای که از ماهیت دستگاه ملیشه‌ها و پهلوانان خاین اطلاعی نداری؟ آیا ازبک بازی‌ات چنان عقل و وجدانت را کور کرده که در تشخیص دوست و دشمن این خاک بیچاره شدی یا دم‌سایی‌ات برای آن است که اگر ملیشا و برادران جهادی شان دولت مشترکی بسازند از نمد شان کلاهی ببری؟ زهی فرومایگی!

جهادیها دشمن تمدن

در ولایات کندز و تخار جهادی ها تقریباً همه فابریکه‌های سپین زر را آتش زده غارت کردند. سپین زر کندز، قلعه زال، امام صاحب، شاه‌روان، تالقان، خان‌آباد، خواجه غار، دشت قلعه و ینگی قلعه بخاک یکسان شده، گدام‌ها، ماشین خانه‌ها، دفاتر و کلوپ ها به کندواله (ویرانه) مبدل گردیده‌اند. قومندانان و سایر چوچه جهادی‌ها خشت، چوب، آهن، شیشه، کلکین، کوچ وچوکی، فرش و ظرف آنرا دزدیده و این دزدی‌ها هنوز هم ادامه دارد. آن قسمت‌هاییکه نیمه سالم مانده بحیث محل انجام فساد رهزنان جهادی مورد استفاده قرار می‌گیرند.


فابریکه «سپین زر» کندز پس از تجاوز جهادی

عکس از «پیام زن»

«ربانی ره آزار نتی»

خری در کوتل راه نمی‌رفت. صاحبش آنرا می‌زد. مردی که از شدت ماندگی نفسک می‌زد گفت: «ربانی ره بیش ازی آزار نتی.»

«از همین مسلمانا می‌ترسم»

مرد کهن سالی اسبش راکه در کوتل به مشکل راه می‌رفت با عصبانیت می‌زد و هِق هِق گریه داشت. مردی که در عقب او راه می‌رفت گفت: «بابه چراگریه می‌کنی هنوز روز وقت است» پیر مرد در پاسخ گفت: «مه ده فکر

راه نیستم، دختر جوانم از دو کوه پناه شد.» مرد دوباره گفت: «خیر اس مسلمانی اس.» بابه گفت: «از همین مسلمانا می‌ترسم مگر جهادی‌ها که هرجا بداخلاقی می‌کنن مسلمان نیستن؟»

کدام یک پیشقدم خواهد شد؟

ربانی و مسعود دو جهادی به ظاهر متحد در واقع تشنه خون همدیگراند. اینکه کارد کدام یک پیشتر در سینه حریف فرو خواهد رفت، بستگی به جلب نیرو بخصوص در ولایات بدخشان، تخار، کندزو پشت‌گرمی بیشتر اربابان خارجی شان دارد.

جمعیت ربانی و شورای نظار مسعود قادر نیستند سگان خود را بدون دادن پول وافر و آزاد گذاشتن به چوروچپاول، اختطاف و بی‌ناموسی به میدان جنگ بفرستند. هر کدام سعی دارد بهر قیمتی که باشد زنجیر سگان جنگی را در دست خود نگهدارد تا روزی علیه دیگری مورد استفاده قرار گیرند. تضاد بین ایندو زمانی بیشتر حدت گرفت که قاضی حسین احمد جنده‌ی نازدانه‌اش را به حجله ربانی برد و مسعود متقابلاً بخشی از قوایش را از کابل خارج کرده از بگرام تا گلبهار مخصوصاً در آخرین قسمت دره پنجشیر و ورسج به تدارک جنگ آغاز کرد.

با شایع شدن این نکته که ربانی و گروه‌الحدید در کابل برای قتل مسعود دامی گذاشته بودند، تعدادی ازقومندانان قطغن به کابل و گلبهار خواسته شدند. از جانب دیگر نمایندگان ربانی و مسعود با در دست داشتن کتاب الله و پول و پیشکش نمودن چوکی، در ولایات کندز، تخار و بدخشان جهت خرید نیرو در رقابت‌اند تا در روز موعود زودتر بر گلوی هم بپرند.

نرخ مواد اولیه در ولایت تخار

آرد گندم	فی سیر	۱۴۰۰۰	افغانی
برنج متوسط	رر	۲۸۰۰۰	رر
روغن زغر	رر	۱۰۴۰۰۰	رر
کچالو	رر	۱۴۰۰۰	رر
نخود	رر	۳۵۰۰۰	رر
زغر	رر	۳۰۰۰۰	رر
کنجد	رر	۴۰۰۰۰	رر
گوشت گاو	فی چارک	۱۶۰۰۰	رر
رر گوسفند	رر	۳۰۰۰۰	رر
بوره	فی‌پاو	۵۰۰۰	رر
چای سبز	رر	۳۰۰۰۰	رر
شرینی	رر	۷۰۰۰	رر

«عیال های گلبدین و سیاف»

باد چادر زنی را که از کاروان اقاربش جلو راه می‌رفت به قعر دره پراند، مرد ریشویی گفت: «چرا چادر نداری؟» زن جلو اسبش را گرفته به مرد جهادی خطاب کرد: «اگر عیال های گلبدین و سیاف هم جای مه باشند جل جهادی (حجاب) شانرا به دور خواهند انداخت.» دهن مرد ریشو از لاجوابی وامانده بود.

«زنتان زن مردم شوه»

زنی با پای برهنه روی سنگی ایستاده بود. پرسیدم: مادر بوت‌هایت چه شد؟ گفت نمی‌دانم کجا غلتیدند، بعد آه کشید و گفت: «خانه تان در بگیره مسلمانان جهادی، زن تان بیوه شوه.»

سر دو کودک را از خورجینی که روی اسب قرار داشت بیرون کشیدند. بالای آن جوالی پر از اشیا بود و در اثر فشار آن سر کودکان به یک طرف کج شده بود و گردنشان مثل چوب خشک و کج مانده بود. مادر شان با چشمان پراشک فریاد کشید: «ده ریش شما جهادی‌ها سگ (...) گردن بچه‌های تان بشکند دوستم و مسعود، زنتان زن مردم شوه....»

فرار جاسوسک پنجشیری

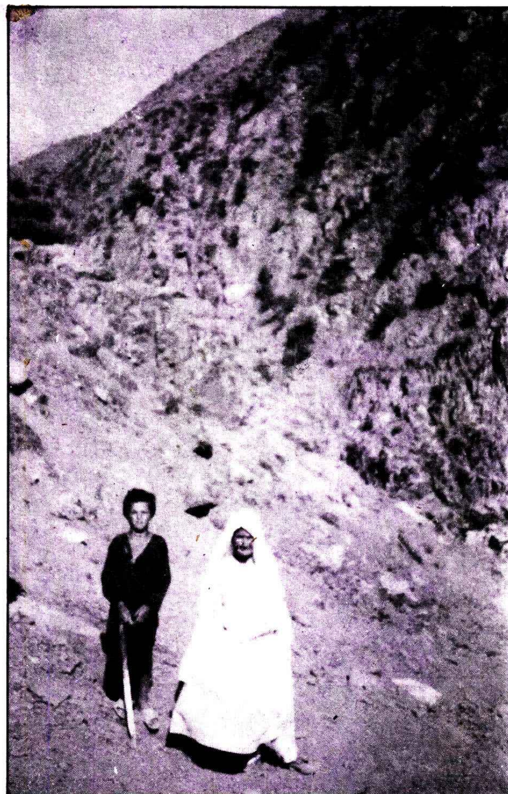
بتاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۷۵ بین دکاندار و خریدار روی این مسئله که نوت ده‌هزاری از دوستم است، جنجالی صورت گرفت. پنجشیری مسلحی که وظیفه جاسوسی را داشت، خواست دکاندار را بزور به شعبه امنیت ببرد. اما دکاندار کلاشنکوفش را کشید و او را بمرگ تهدیدکرد. با بلند شدن سرو صدا سایر دکانداران نیز به سرک ریختند و جاسوسک پنجشیری فرار کرد.

مادران ۷۰ ساله هندوکش را پیاده طی می‌کنند

افراد دوستم در حدود ۳ کیلو متر راه سالنگ را بسته‌اند. بناءً مسافران باید هندوکش شمالی را پیاده طی کنند، تا دوباره تقریباً به همان نقطه‌ای فرود آیند که حرکت کرده بودند. طی نمودن کوتل باجگه که تقریباً هشت ساعت راه را دربر می‌گیرد آتش نفرت و کینه را در دل هر مسافری که از آن عبور می‌کند، می‌افروزد. چند روز قبل که از بلخ به‌کابل می‌آمدم زن ۷۰ ساله‌ای را با کودکی دیدم که در کوتل راه می‌رفت وبعد از هر چند گامی که برمی‌داشت باز بر زمین می‌نشست.

وقتی قوایش را جمع می‌کرد دوباره می‌ایستاد و با صدای بلند می‌گفت: «پدر جهاد تان لعنت!»

(بعد از عقد بستن گلبدین ـ ربانی این قسمت راه سالنگ باز گردیده است.)



«پدر جهاد تان لعنت!»

قادر ـ شبرغان

تفنگ و قمچین گره گشای دوستم

قومندانان و پهلوانان دوستم با منطق تفنگ و قمچین دارایی مردم را غارت می‌کنند. پیرنظر شاروال مزار یکی از آنان است. وی می‌خواست دکان انور برقی را به زور گرفته به دکان ها و آسیاب خود ملحق نماید ولی انور از واگذاری آن ابا می‌ورزد. چند روز بعد که انور در کمین اوباشان پیرنظر می‌افتد آنقدر مورد لت و کوب قرار می‌گیرد که فلج شده، کسی را نمی‌شناسد و نه حرف زده می‌تواند. شاروال جانی توجیه می‌کند که انور از پایه برق به فرق افتاده است.

هن ـ کابل

زرغونی لیسی کی اخوانی «استادان»

«غفارصایم» د ترانسپورټ «وزیر» د ثور میاشتی په آخر کی او مجاهدیار د جوزا په میاشتی کی د کابل زرغونی لیسی ته د نجونو د دینی ښوونی لپاره راغلل. دغه دواړه چی د اخوانی کرغیړنو اخلاقو څخه برخه‌مند دی، د دینی ښوونی تر نامه لاندی ساعت تیری کوی او غواړی خپلی شومی او فاسدی شهوانی غریزی په ځوانو نجونو تر سره کړی.

دغه دوه اخوانی په خپلو مدرنو موټرو کی له ډیر شمیر باډیگاردانو سره د ښوونځی انګړ ته راځی او د رنگ رنگ جامو په اغوستلو او د ډیرو غلیظو عطرو په کارولو سره غواړی د ښځینه زده کوونکو پام د خپل ځان خواته راواړوی او نامشروعه «جهادی» رابطی ټینگی کړی.

د درس په لړ کی دغه اخوانیان د داسی اصطلاحاتو او کلماتو څخه کار اخلی چی نجونی خو پریږده لا نارینه یی هم د نارینه له خولی نشی اوریدلی او نجونی وایی چی مونږ هیڅکله له خپلو ښځینه ښوونکو څخه هم داسی خبری ندی اوریدلی. مگر غفارصایم چی هره ورځ د جنابت غسل تشریح کوی او یا په خوب کی‌شیطانی کیدل بیانوی نو د داسی الفاظو څخه کار اخلی چی ټولی نجونی د شرم او حیا څخه د پورته لیدلو توان نلری. کله چی «استاد» د شا گردانودی غبرگون ته متوجه کیږی بیا هغوی، په تیره هغه نجونی چی ښکلا ولری، په تباشیر ولی او وایی چی: «ماته وگوره! که د انگلیسی درس وای خو ښی به دی ورته نیغی نیغی کتلی زه چی تاسوته ددین خبری کوم او دینی لارښوونی درته کوم ماته نگوری؟»

کله‌چی نجونی خپل شکایت په څو څو ځله د مکتب اداری ته وړاندی کوی او ددوی کورنی هم هره ورځ د ټیلفون له لاری شکایتونه کوی او اداره هم د اخوانیانو په وړاندی د خپلی بی وسی له امله د ښوونی او روزنی وزارت ته خبر ورکوی د ښوونی او روزنی وزرات چی آغای قاسمی یی مشری کوله، او دری تنه نور په ډیرو او څنو مسلح کسان له یوه خبرنگار سره د غوایی په شپاړسمه (۱۳۷۵ کال) رالیږی. هیئت په ۱۲ ـ ح ټولگی کی له نجونو څخه پوښتنی کوی چی «څه ستونځی لری؟» د صنف اول نمره چی الیزا (فقیری) نومیږی وایی: «غفار صایم د درس په وخت کی مونږ په تباشیر وهی او درس پر ځای پاتی وی او هغه نور شیان وایی» هیئت بیرته ولاړ او هیڅ پته یی ونشوه.

نجونو که هر راز سرټکونه وکره فایده یی ونکره اوس خو خبره لا دی ته رسیدلی ده چی ټولو پلرونو او میندو خپلو لوڼو ته

ویلي چې د دغو فاسدانو په ساعتونو کې د صنف څخه بهر ته ووځي. یوه ورځ چې مجاهدیار پس له تفریح له نجونو څخه مخکې دولسم ټولګي ته ننوځي او د هغوی د راتګ انتظار باسي، یوه نجلۍ چې عزیزه نومیږي غواړي خپل کتابونه د صنف څخه واخلي او ځان ددغه بې ناموس د ساعت څیني خلاص کړي. مجاهدیار سمدستي حاضري اخلي او هغه غیرحاضره کوي. عزیزه وایي چې حق نلري هغه غیرحاضره کړي په همدغه شور او غږ کې مجاهدیار عزیزې ته ډیرې سپکې سپورې خبرې کوي. عزیزه د نوموړي «استاد» څخه حاضري اخلي او بیرته یې د هغه پر مخ وهي او له صنف څخه وځي، چې له دې سره د نورو نجونو شور زور هم لا زیاتیږي او سمدستي د مجاهدیار بادیګاردان راځي او هغه له ټولګي څخه په غږ کې اوباسي په موټر کې یې اچوي. هغه له زرغونې لیسې څخه د وتلو په حال کې داسې چغې وهلې چې «د زرغونې لیسې ته به اور واچوم او داټول کمونیستان به ورک کړم ځکه د دغو ټولو پلرونه کمونیستان دي.» نوموړې جهادي تر اوسه پورې بیرته نده راغلې. ولې غفارصایم تر اوسه پورې هم خپلې ساعتتیرۍ ته دوام ورکوي.

یوه ورځ غفارصایم نجونو ته وویل: «که د لارې په اوږدو کې پوستې تاسو ته مزاحمت کوي ما ته اطلاع راکړئ.» شاګردانو ورته وویل: «په لاره کې پوستې نشته او څوک مزاحمت نکوي مګر ستا بادیګاردان په ښوونځي کې د ننه نجوني ځغلوي او نه پوهیږو چې د هغوی شکایت چاته وکړو.»

غفارصایم چې هیڅ ځواب ونه موند سرېي کښته واچاوو او بې ځوابه پاتې شو.

◘ ◘ ◘

ا. ی. ـ کابل

د جهاد پر مخ تلونکي پړاونه

له هغه وخت راهیسې چې د کابل ښاروا کد جهادي لوټمارانو په لاس کې ولوید د دوی جهادي شریعت په څو مختلفو تکاملي پړاوونو کې پلې شوی دی. لکه د کابل ښار د ورانولو پړاو، د غلا ګانواو بې ناموسیو پړاو او د بډو، اختلاس او پیسو په بدل کې د تښتوونو پړاو.

ټول جهادیان په لوټماري او شوکوونو کې له یو بل څخه غښتلي دي او د هغو څو کسو واقعیات چې زه یې پیژنم په دې ډول دي:

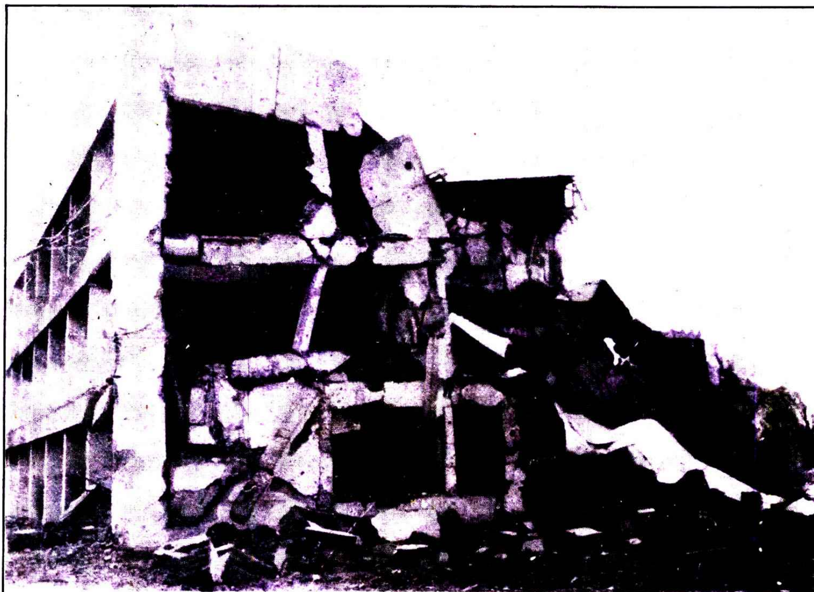
۱ ـ د پنځمې جهادي فرقې قوماندان جنرال قطره بدخشاني او ډګروال نجیب اله بدخشاني د میاشتې تر ۶۰۰ لکو افغانیو هم زیات عایدلري.

۲ ـ دلومړي فرقې قوماندان جنرال احمدي د نوموړي فرقې د معتمد له وینا سره سم یواځې د کب په میاشتې کې ۴۵۰ لکه افغاني جیب ته واچولې.

۳ ـ حاجي سرور چې د افشار په سیمه کې کنډک لري هره میاشت د ۶۰ لکو افغانیو شاوخوا عاید لري.

۴ ـ د لغمان ولایت د امنیت رئیس ملا لمبړی هم په همدې توګه د میاشتې دوه درې سوه لکه افغاني تر لاسه کوي.

د هغو قوماندانانو عواید چې همدا اوس د طالبانو په وړاندې د «مقدس» جهاد په لومړیو، دویمو او دریمو کرښو کې مسئولیتونه او دندې لري د نورو په انډول په څو څو خلې اوچت او ډیر دي. د وزارتونو او مؤسسو اداري



د کابل پوهنتون د کندروزړه بریښوونکي انځور چې له علم او پوهې سره د خوړو بنسټپاله جنایتکارانو د دښمنۍ ځرګندونه کوي

غړي چې کله کله د پلټونکو په نوم په خپلو جهادي ورونو گرځي را گرځي خپله برخه په تياره اخلي.

هغه جهاديان چې په ملکي او فرهنگي چارو کې گمارل شوي دي د جوماتونو له ملايانو نيولي د دفتر تر رئيسانو پورې هر يو يې دوه درې ځايه په رسمي ډول مقرر شوي او د بډو او اختلاس د «شرعي» آسانتياو په خواخوا کې ډېلې تنخواه گانې هم تر لاسه کوي.

د ثقافت «چکرې» آزموينه

د اسلامي «دولت» له رامنځ ته کېدو راهيسې د کابل پوهنتون ټولو پوهنځيو کې د مسلکي درسونو په خوا کې ځينې نور مسايل هم د ديني علومو تر عنوان لاندې لوستل کېږي. او په همدې لړ کې هم د پولي تخنيک پوهنځي ته کله کله سياف، پوهاند فاضل او صديق چکرې د تفنن او ځان ښوونې لپاره راځي او خپلې جهادي کيسې کوي.

کله چې تير کال د چکرې د آزموينې وخت راورسيد د ثقافت اسلامي د مضمون لپاره څوک نه وه چې امتحان واخلي څکه په خپله چکرې بهرته تللې وو او نور هم دده په جهادي کيسو خبر نه وو خو بيا هم د پوهنځي رئيس يو استاد د آزموينې لپاره ټولگي ته واستاوه.

استاد چې صنف ته راغې محصلينو ته يې وويل: «زه يوازې يوه پوښتنه لرم که چا راته ځواب را کړ ۱۰۰ نمرې به اخلي او که څوک ونه پوهيدل نا کام به وي. ده پوښتنه وکړه: «صديق چکرې څوک دي او څه دنده لري؟»

ټولو ورته په يوه آواز ځواب ورکړ: «استاد چکرې د استاد رباني زوم، په داخلي او خارجي ميلمستياو کې د استاد سياف نه جلا کېدونکې ملگرې او همسفر دی!»

استاد هم ټولو ته آفرين وويل او له وعدې سره سم يې سل سل نمرې ورکړې.



گل حسن سعيد – صوبه سرحد

کابل د جهاديانو په منگلو کې

زما يو نژدې خپل چې په دې لنډو ورځو کې کابل ته تللی وو د خپلو سترگو ليدلی حال داسې بيانوي:

« کله چې ما دوه قالينې د کور لپاره واخيستلې او غوښتل مې چې جلال آباد د فلائنگ کوچونو او بسونو هدې ته يې ورسوم، په يو کراچې وان مزدور مې غږ وکړ تر څو دا شيان نوموړي ځای ته ورسوي. نو د يو مزدور پر ځای اوه او اته کسه راغلل او هر يوه بيلې زارې کولې چې «زه يې وړم» ما دا قالينې يوه بوډا او ضعيف سړي ته وسپارلې او د هغه نه مې وپوښتل چې څو پيسې درکړم. هغه راته وويل چې څه دې خوښه وي هغه را کړه. کله مې چې بيا خپله پوښتنه تکرار کړه او هغه مې مجبور کړ چې څه ووايي نو هغه راته له ډيرو اوسيلو ايستلو سره وويل: «پيسې مه را کوه د مخامخ نانوای څخه راته دوه ډوډۍ واخله نور څه نه غواړم. کله مې چې دوه ډوډۍ ورته واخيستلې په داسې تلوار يې په خوړلو پيل وکړ چې په ليدلو يې زما له سترگو اوښکې په بهيدو شوې او له ځان سره مې وويل تر کله به زمونږ خلک په دې ډول د جهادي فاجعې په منگلو کې شپې ورځې تيروي.

يوه امضاء په شپږ لکه افغانۍ

يو شينواری تاجر چې د لنډې کوتل اوسيدونکی او حاجي نصير نوميږي داسې د زړه خواله کوي:

«څه موده د مخه د جلال آباد گمرک ته د خپل تجارتي سپير پارټ (فالتو پرزو) محصول کولو لپاره ولاړم. کوم قانوني محصول چې وو هغه مې تحويل کړ. ټول کار خلاص شو خو صرف د يوه مامور دستخط ته مې کار معطل وو. کله چې په دې هکله نوموړي "مامورصاحب" ته چې د اوږدې ږيرې او اوږدو څڼو خاوند وو ولاړم سلام مې واچاوه خو ده هماغسې چې پښې يې په ميز اچولې وې او څمکې ته يې کتل پرته د دې چې زما سلام واخلي په ډير وحشتنا که او ويروونکي غږ وويل. "څه خبره ده؟" ما خپل کاغذونه د امضاء لپاره دده د ميز پر سر کښيښودل خو نوموړي مامور مخکې له دې نه چې د خپلې غلا او شوکونې لپاره کوم جواز او قانوني طريقه وگوري، په ډير سپين سترگيتوب راته داسې وويل: " که مرې او که چوې زما يوه خبره او دا قانون او اصول دي چې په د ستخط کولو شپږ لکه افغانۍ اخلم. او بيا امضاء کوم". ما ترې پوښتنه وکړه چې "مامور صاحب" تاسو په خپله وليدل چې ما قانوني محصول تحويل کړی دی او نور کوم تجارتي بقايا هم نلرم، نو مهرباني وکړه په خپل اصول او قانون کې لږ گزاره وکړه. "مامور صاحب" ټول کاغذونه او تجارتي اسناد را څخه واخيستل او خپل ځان سره يې قيد کړل او په تونده او تروه لهجه يې راته وويل چې: "د والي څخه نيولي تر رئيس جمهوره پورې دې لاس خلاص، چې څه کولای شې صرفه ونکړې تر څو شپږ لکه افغانۍ رانه کړې مال دې د گمرک څخه نشي ايستلی." او بيا مې چې له خپل ځان سره سوچ وکړ دې نتيجې ته ورسيدلم چې که والي يا کوم بل "آمرصاحب" ته عرض وکړم د هغه خوله او خيټه خو به له "مامور صاحب" څخه هم لويه وي هسې نه چې د شپږ لکه پر ځای ټول مال له لاسه ورکړم. نو څکه مې شپږ لکه افغانۍ هغه ته ورکړې او د ستخط مې تر لاسه کړ».



نادر ـ کابل

د «استاد» په حریم کې د ګلبدینیانو غلا

د غوایي شپاړسمه د مازیگر په پنځو بجو یوه ډله جهادي وسله وال کسان د خیرخانې مینې پروان رستوران څلور لارې کې شاوخوا مغازوته ورننوتل او هغه دوکانداران یې ووهل چې د موسیقي وسایل لکه تبلې، ارمونیې او داسې نور یې پلورل، د ساز او آواز وسایل یې ورته مات کړل خو رنگه تلویزیونونه او د ویدیو کسیټونه‌یې په دې پلمې چې دا باید ضبط شي خپلو موټرو کې بار کړل‌او وتښتیدل. کله چې د ۳۱۵ قطعې مسئولینو ته خبر ورسید چې د دوی ونډه نورو «ورونړو» یووړه سم له لاسه‌یې ټولې څلور لارې تر څارنې لاندې ونیولې او څو شیبې وروسته‌یې خپل هغه «ورونه» چې د «نهی از منکر» په نوم یې د خلکو مغازې تالا کولې له غلاشوي‌سامان سره ونیول له څیړنې وروسته ښکاره شوه چې «غله ورونه» د گلبدین په اسلامي باند پورې اړه لري او د جهادي «غنیمت» تر لاسه کولو لپاره‌یې د خپل استاد حریم ته گوتې اوږدې کړې‌دي.

تاسې څنگه ژوندي پاتې یاست؟

د روان کال د ورې په ۲۱ نیټه یوه دولتي کارمند خپل پنځه ماشومان د کابل ښاروالۍ مخې ته د پلورلو لپاره راوستلي وو او ویلې یې: «درې شپې کیږي دغو ماشومانو ډوډۍ هم نده خوړلې». ډیر خلک یې پر شاوخوا راټول شوي وو چا به ورته یو څه پیسې ورکولې او څینو ورته ژړل خو پولیسو هغوی پر ځای نه پریښودل او ویلې یې چې ته «دولت» تخریبوې. هغه سړي پیسې هم نه اخیستلې ژړل یې او خلکو ته‌یې ویل چې زما اولادونه واخلئ په دغو پیسو به څما درې څلور ورځې او یا یوه هفته گذاره وشي، بیا به څه کوم؟له کار څخه اضافه بست شوی یم او د ژوند بله‌وسیله هم نلرم. خو څو دقیقې وروسته چې زیات شمیر جهادي‌پولیسان راورسیدل هغه سړی یې په وهلو ټکولو له ځان سره امنیتي حوزې ته بوت او ویلې یې چې که تاسې ډوډۍ نه وای خوړلې اوس به مړه‌وای د ښاروالۍ مخ ته به مو څه کول؟

د مولوي عبدالعزیز بدمستي

مولوي عبدالعزیز د رباني د «دربار» یو متنفذ اخوانی دی چې د عامه شتمنیو لوټماري کې لوی لاس لري. مولوي صاحب د روان کال‌د ورې میاشتې په لومړیو ورځو کې خپل دوه خامن یو ځای سنت کړل چې په دې مناسبت یې خپل کور (مکروریانو دریمه برخه ۱۲۴ بلاک)کې یوه مجلله میلمستیا برابره کړې وه او د کابینې غړي، د څینو دولتي ادارو جهادي چارواکي‌او قومندانان یې‌رابللي وو. په دغې‌میلمستیا کې د مولوي صاحب د یوه نژدې دوست د خبرې له مخې ۷۰ لکه افغاني مصرف شوې. د مولوي صاحب په گاونډ کې درې نورې کورنۍ هم په همدې آپارتمان کې اوسیږي چې له دووکالو راهیسې یې په مړه گیډه، وچه دوډۍ هم نه ده خوړلې.

◘ ◘ ◘

رشید ـ لغمان

جهادیان خپل اولاد هم وژني

د لغمان د الینگار ولسوالۍ د نیازیو په روغانو کلي کې عبدالقدوس نومې جهادي قومندان اوسیږي چې خپل ژوندیې په چاپلوسۍ‌او دغلو داړه‌مارانو،بې‌فرهنگو او لوټمارو په نوکرۍ کې تیرکړی دی.

دده ښځه لا ژوندۍ وه چې دبلې ښځې په تکل کې شو څکه «خر چې له خره پاتې شي پوزه یې د پریکیدو ده» خو چا ورسره نه منله او خپله خور او لور یې په بنې نه ورکوله، څه موده لانه وه تیره شوې چې په ناڅاپي ډول یې ښځه مړه شوه او بله ښځه یې وکړه. پخوانۍ مړې شوې ښځې نه یوه لور هم پاتې وه چې عمر یې د یو لس کالو په شاوخوا کې وه.

قومندان صاحب تل له کوره په صحرا خوشحاله وو نو د شپې له خوا به یې ښځه د خپل پلار کورته تلله او یتیمه لور به یې یواځې په کور کې پریښودله. هغه خوارکې په کور کې یوازې ډیره ویریدله څکه دا خبره یې غوږ ته رسیدلې وه چې جهادي ډیرې او ټوپک نه خپل پیژني او نه پردي چې په هر چا یې لاس بر شي صرفه نه کوي نو له ویرې به په کلي کې د نورو خپلوانو کور ته د شپې تیرولو لپاره تلله او د قومندان ښځې به هر ځل ددې نجلې شیطاني کوله، تر څو چې د پروسږکال‌یوه‌ورځ قدوس‌خان له یو خوا روژې او له بل لوري د چرسو نشې اخیستې وو د ښځې د رضا ساتلو لپاره پاڅیده اوخپله صغیره لور یې په خپلو لاسونو د کلاشنکوف په مرمیو غلبیل غلبیل کړه.

◘ ◘ ◘

اجمل ـ لغمان

جهادي پریکړه لیکونه

۱۳۵۷ کال د جوزا په لسمه نیټه د ټیکلام کلي د اوسیدونکي غلام نبي‌ښځه د نومړي کلي د څو کسانو له خوا وتښتول

شوه. څرنگه چې نوموړی په اصل کې د سالاب د کلي استوگن وو نو څکه ۲۰۰ کسه سالابیان د ده په پلوی راپاڅیږي او قادرخان ته چې جهادي مرکز یې د کلي خوا کې پروت دی ورځي. قادرخان هم دکلي سپین ږیري راټولوي او د سالابیانو له خولې په دې مضمون یو پریکړه لیک صادروي: «کلمانیانو پر مونږ تعرض کړی او زمونږ ناموس یې تښتولی دی. مونږ په مقابل کې پنځه سوه لکه افغانی او دوه ښځې په بدو کې اخلو.» که څه هم د سالاب خلکو دا فیصله نه منله، خو امیر صاحب خپله فیصله په هغوی باندې ومنله. په دې مینځ کې څو ورځې تیرې شوې خو آمر صاحب به خلکو ته نن او سبا ویلې تر څو چې له ټیکلامو څخه یې یو سل وپنځوس لکه افغانی په بدو (رشوت) کې واخیستی او غلام نبي ته یې ځواب ورکړ چې «ورځه خدای ته دې صبر وکړه».

بیا هم د گلبدینیانو غلا او جنایت

د ۱۳۷۴ کال د دلوې په یوویشتمه شپه د لغمان مرکز ته نژدې د بصرام د سیدکلا په کلي کې میشته د شربت کور ته د گلبدین بانډ پورې اړوند د گجر قومندان دری کسه ټوپک وال د «کټل» له مرکز څخه د غلا لپاره ورځي. څکه دوی اوریدلي وو چې د شربت ورور او وراره له ایران څخه ۱۳ لکه افغانی د روژې او اختر د خرڅ لپاره رااستولي دي.

کورته د غلو د اوښتلو سره سم د شربت وریندار د خوب څخه راپاڅیږي او غله ورڅخه د ۱۳ لکه افغانیو غوښتنه کوي. خو ښځه په ډیر جرأت سره هغوی ته ځواب ورکوي. هغوی خبره نه مني او غواړي چې د وهلو په زور د ښځې څخه پیسې واخلي. په دې وخت کې ښځه هم د هغوی مقابله کوي شور او زوږ جوړوي. غله چې گوري خبره رسوا کیږي تیښته کوي خو ښځه د هغوی څخه یو کس کلک نیسي او تیښتې ته یې نه پریږدي.

دغه دوه کسه تښتیدلي غله له دې ویرې چې ددوی کرغیړنې څیرې رسوا نشي بیرته را گرځي او په ښځې باندې ډزې کوي چې په پای کې ښځه ځای پر ځای په شهادت رسیږي او خپل ملگری یې هم ټپي او بیا په لاره کې مړکیږي.

سبا چې خلک خبریږي د ښځې مړی د کور څخه اخلي او گلبدین ته یې، چې د نوموړي کلي په خوا کې اوسیده، ور وړي خو هغه هم چې د «گجر» په شان قومندانانو په سر «عظیم رهنما» بلل کیږي خپل سر پرې نه گرځوي او له دې ویرې چې دده نوم هم بد نشي د پیښور په لوري روانیږي.

◘ ◘ ◘

ص. ی ـ کندز

د کندز د ښاریانو مظاهره

د غبرگولي د میاشتې په وروستیو کې د کندز ولایت د امنیې کسانو د خپل قومندان مرزاناصري په اشاره د قول اردو د قومندان، امیرغلام یو وسله وال د ښار په سرچوک کې دومره وواهه چې خپل ژوند یې له لاسه ورکړ. په نتیجه کې د مرزا ناصري او امیر غلام د کسانو تر مینځ د ښار په مینځ کې جگړه ونښته چې دواړو جگړه مارو ډلو له دغې مساعدې زمینې څخه په گټې اخیستلو سره د زرگرۍ دراستې یو شمیر دوکانونه لوټ او عبدالروف زرگر یې د خپل دوکان په مخکې وواژه.

له دې امله د کندز ښاریانو د غبرگولي په شپږویشتمه نیټه په پراخې مظاهرې لاس پورې کړ او د جهادي «دولت» او جهادي «والي» پر ضد شعارونو په ورکولو سره د ولایت په لور روان شول. «والي» چې په خپله ډیر ویریدلی وو د قومندان عارف په نوم یو جهادي یې د دوی مخې ته ورواستاوه چې د هغه له ډیر عذر او ننواتو او درواغجنو وعدو ورکولو وروسته قهریدلي خلک په کرار شول او مظاهره پای ته ورسیده. د یادونې وړ ده چې څه موده مخکې له نوموړې مظاهرې د جهادیانو د جنایتونو پر ضد یوه شبنامه هم د کندز په ښار کې خپره شوې وه.

◘ ◘ ◘

شیرشاه همدرد ـ پیښور

د فاطمه یاسرۍ غلا

د «تنظیم اسلامی زنان» مشرې او د «کمیته تعلیم و تربیه» مسئولې فاطمه یاسر خاوند غلام حضرت متواضع ته څه موده وړاندې په یوه ترافیکي پیښه کې نژدې اتیازره کلداري زیان ور واوښت د زیان پوره کولو لپاره فاطمه یاسر لکه د خپلو اخوانیانو ورونو په شان یو څلبیا د ځوریدلي افغان مهاجر ملت په مرۍ گوتې خښې کړې او د «المؤمنات» او «سیدجمال‌الدین» د لیسې او ابتدایې فیسونه یې له پخوا څخه دوه چنده زیات کړل د ابتدایې فیس چې شل روپۍ وو پنځوسو ته یې ورسولو او د لیسې فیس چې مخکې پنځوس روپۍ وو سل روپۍ یې کړو له دې سره یې د معلمینو معاش چې باید د فیس له زیاتیدو سره زیات شوی وای سم په نیمه کم کړ د معلمینو معاش چې پخوا شپاړس سوه وو اته سوه یې کړو کله چې معلمینو په داسې بې ډوله او خندوونکي بدلون اعتراض وکړ نو فاطمه یاسر ورته وویل چې له خارج څخه مالي کومک ډیر کم شوی دی. که څوک په همدې شرایطو کار کوي راځي دې او که

نـه نـو پـه مـخـه یـې ښـه. د فـاطمه یـاسر له دې خـبرو وروسـته تـول کـارکوونکي پـه دې وپـوهیدل چـې خـبره د کـومک نـه ده، فاطمه یاسرچې گورې د اخوانـي ورونـو لمـر یـې پـه لویـدو دی د خـاوند د زیـان پـه پـلمې ځـان تـه د اروپـا د تـللو او هـلته اوسـیدلو خرڅ برابروي.

▣ ▣ ▣

شاهد ـ ننگرهار

جـهـادي چـمـونـه

د ۱۳۷۵ کال د زمرې د میاشتې په دریمه نیټه د گلبدین د بانډ کسانود ننگرهار بعضي قومي مشران او هلته میشته هندوان راټول او په موټر کې یې کابل ته واستول او هلته یې د «اسلامي حکومت» د ملاتړ کوونکو په نوم تلویزیون کې وښودل خو کله چې د نوموړو مشرانو څنې پوښتنه کیږي، هغوی په ځواب کې وایي چې مونږ هیڅ خبر نـه یـو او پـه پټو سـترگو یـې مـوټر کـې اچـولي او دلتـه یـې راوستلي یو.

▣ ▣ ▣

و.س ـ پیښور

په سپینه شگه کې د گلبدین ځاله ورانه شوه

سپینه شگه چې د پکتیا ولایت د ځاځیو په سیمه او د پا کسـتان پولې ته نژدې پرته ده، د گلبدین د پټیدلو ځـای او د حـزب اسـلامي مرکز وو، چې په دې وروستیو کې د طالبانو لاس ته ورغې.
مخکې له دې نه چې طالبان سپینه شگـه ونـیسي، لمـړی یـې د ځاځیو چوڼي کنبې د علي خیلو غند ونیو او بیایې پـه سـپینه شگـه برید پیل کړ چې په ډیر لږ وخت کنبې یې هغه هم تر لاسه کړ. ددې جگړې په ترڅ کې د طالبانو درې کسه مړه او یو ټپي شو او د گلبدین له خوا څلور کسه مړه شـول چـې مـړي یـې کـارغانو وشـپیلول. د گلبدین‌کسان له سپکې وسلې، دوه ستنگر توغندي او دوه ټانکونو سره پا کستان‌ته وتښـتیدل. او ډیـر زیـات شـمیر وسـلې، مـهمات، ارتزاقي مواد، راهدار، تـلویزیونونه، ویـدیوگاني، لویـې او کـوچنې مخابرې، دوا او نور شیان د هغوی څخه پاتې او د طالبانو لاس تـه ورغلل، د دې شیانو په مینځ کې یو د افغاني چاپولو ماشین هـم وو چـې طـالبان وایـې د کـاغذ د نشـتوالي له کـبله ورڅـخه کـار نشـو اخیستلی.
یواځې د داوود قومندان د مرکز څخه ۲۵۰ لس ټایره هینوگاني بارشوې چې د چهارآسیاب گـردیز او خـوست خـوا تـه ولیـږدول شول او لاتـر اوسـه هـم سـل کسـه مـزدوران هـره ورځ یـواځـې د موټرونو په بارولو لگیا دي. طالبان وایي مونږ موثق راپورونه لرل چې په سپینه شگه کې یو شمیر بندیان د عربو سـاتونکو د څـارنې لاندې په سمڅو کې بندیان دي خو مونږ یې لاتر اوسه په موندلو نه یو بریالي شوي.

▣ ▣ ▣

تصحیح

به این وسیله با پوزش توجه خوانندگان را به غلط های عمده چاپی شماره ۴۳ «پیام زن» جلب می‌کنیم:

غلط	صحیح	صفحه	ستون	سطر
یکسو حزب وحدت	یکسو و حزب وحدت	۲	۱	۵
دیگر خطبه	دیگر شوق خطبه	۲	زیرنویس	۲
پشاور که	پشاور	۵	۱	۳
با رذالت	رذالت	۵	۱	۱۶
و این تظاهرات «حریم»	و «حریم»	۵	۱	ازآخر۹
زنند؟	زنند.	۶	۱	۴
فوق الذکر گلبدین	فوق الذکر	۶	۱	ازآخر۳
باشند؟	باشند.	۶	۲	۶
باحجاب	بی حجاب	۷	۲	عنوان
فته نامه	هفته نامه	۹	۱	۲
کشور	کشورش	۱۶	۱	از آخر۷
پښتو	د پښتنو	۲۰	۱	۲
راښکونکي	راښکونکې	۲۰	۱	ازآخر۱۴
ارزښتندي	ارزښتمندې	۲۱	۱	ازآخر۳
خوښونکي	خوښوونکي	۲۵	۱	۱۲
دموکراس	دموکراسی	۲۸	۱	۸
بهاء	بها	۳۰	۱	عنوان
قلعه نجاری	قلعه نجارها	۳۵	۱۹	۲
وقتی به هند غرض	وقتی غرض	۳۷	۱	۶
حقار	قصار	۵۲	۲	عنوان
ورستني	وروستني	۵۶	۲	ازآخر۱۱
۱۵۰۰۰/۰	۱۵۰۰۰۰	۵۷	۲	ازآخر۱۱
Massage	Message	پشت‌جلد		

«معـراج» آن «مـؤمن» و...

ولی آقای نگارگر شخصیت انجنیرعثمان را بیش‌از حد پایین آورده تا باب دندان اخوان گردد. درست است که انجنیرعثمان دیگر یک سیاسی انقلابی بشمار نمی‌رفت اما او خود را به پرچم و خلق نفروخت و وقتی هم که پای اخوان به کابل باز شد، احساس خطر کرده فرار از کابل را بر قرار و اطاعت از آن مزدوران ترجیح داد.

دوستی که چند ماه قبل از مرگش با وی دیده بود اظهار می‌دارد که طی سه بار ملاقات، انجنیرعثمان را فردی یافته بود بیزار از رفتن به اروپا و امریکا، یعنی او را هیچگاه «هوای سرزمین دیگران نیفتاد اندر سر»؛ بسیار علاقمند بازگشت به افغانستان بشرطی که زیر یوغ اخوان نباشد. او ضمن صحبت از نقش مهم جوانان در مبارزه ضد بنیادگرایی و بخاطر دموکراسی، با ستایش فراوان به «پیام‌زن» (که آن را در کورسش در اسلام‌آباد هم داشت) تماس گرفت، سوالاتی کرد و خواست تا از هر شماره مستقیماً برایش فرستاده شود. او که شاهد تظاهرات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در اسلام‌آباد بود، تحت تاثیر قرار گرفته و با گرمی فراوانی به آن ارج می‌نهاد. از همه مهمتر اینکه به آن دوست که مکتبی معروف به ضداخوانی بودن را اداره می‌کرد، وعده داده بود که هفته سه‌روز تدریس مضامین ساینسش را بعهده گیرد. متأسفانه بعلت رفتن دوست ما به افغانستان این ارتباط قطع شد. روزی انجنیرعثمان که آشنای آن دوست را در اسلام‌آباد دیده بود با نگرانی جویای احوال وی شده و انتقاد کرده بود که در عرض آن مدت چرا با وی ارتباط نگرفته و گفته بود «انقلابیون فراموشکار نمی‌باشند.»

این سیما با آنچه در «معراج مؤمن» آمده تطابق ندارد.

اما برای آقای نگارگر ضرورت بود کسی را که دیگر درین دنیا نیست، به هر آنچه که اخوان پسند است آلوده ساخته و بجای تکریم جهت شخصیت ضد بنیادگرایی و دموکراسی‌خواه آن دانشور، او را با توبه نامه «معراج مؤمن»اش چیزی تصویر نماید که بر مبنای آن فقط اخوانیها باید از مرگش متأثر بشوند نه نیروهای ضد بنیادگرایی تا بدینترتیب سجل و سوانح خود (نگارگر) را نزد اخوان محکم کاری کرده تا اگر خدا بخواهد مثل برادر روان‌فرهادی، برادر غفورزی، برادرفارانی، برادرواصف‌باختری و برادرانی ازین قماش، بحیث یکی از مهره های لایق و شاعرپیشه در ماشین «دولت‌اسلامی» عز تقرر حاصل نماید.

اگر جناب نگارگر را «هوای» تقرب هر چه بیشتر به امارت خاینان جهادی «اندرسر» نباشد، چرا از «گرامی همدم محبوب و یار مهربان»اش هیچ نکته‌ای دیگر را به یاد نمی‌آورد غیراز عشق او به «ثواب بیشتر»، «مطالعه قرآنکریم» و «مکدر» شدن «صفای خاطر از سیاست» ضد پوشالیان و ضد بنیادگرایی؟؟

«بریده از سیاست» یا خطیب سیاسی؟

برای شناخت اندکی بیشتر از آقای «منور» بد نیست به یکی از خطابه‌هایش نظر اندازیم.

خطیب «غیرسیاسی» در جلسه‌ای از هموطنان در لندن می‌گوید: «در ۲۰ سال اخیر بروجوه افتراق مردم در افغانستان بسیار تأکید کرده اند. ما را به کتله‌های جداگانه طبقاتی، نژادی، مذهبی و لسانی فراوان تقسیم نموده عقل مصلحت بین را در میان مان خوب پرورده اند ولی در باره‌ی وجوه اتحاد مان چیزی نگفته اند.»

کی بر «وجوه افتراق» بسیار تأکید کرده؟ منظور میهنفروشان پرچمی و خلقی است؟ آنان یا اسلاف شان هرکار و خیانتی کرده باشند، قادر نبودند مردم را به دلخواه خود به طبقات، نژادها، مذاهب و لسانها تقسیم نمایند. البته از دامن زدن به اختلافات فروگزار نمی‌کردند چنانکه امروز جنایتکاران اخوانی خیلی شدیدتر از آنان، اختلافات مذکور را تعمیق بخشیده اند. اما هیچکدام موجد طبقات، نژادها، مذاهب و زبانهای متفاوت در کشور نبوده اند. تقسیم مردم به کتله‌های متفاوت در روند پرفراز و نشیب و طولانی تاریخ پیدایش و تکامل مردم پدید آمده و تثبیت می‌شود. تقریباً هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن از این تقسیم‌بندی‌ها خبری نباشد. هرقدر نظام سیاسی حاکم در یک کشور از ارزش‌های دموکراتیک آب خورد، زیست باهمی شهروندان باوصف تعلقات مختلف آنان به میزان بالاتری تأمین خواهد بود.

رسم کلیه مبلغان و ایدئولوگهای ارتجاع اخوانی و غیراخوانی بوده که وجود طبقات متخاصم در کشور را انکار نموده و در برابر مفهوم مبارزه طبقاتی دچار تشنج شوند. اینان شعار «هرکس از افغانستان است افغان است» را در دست دارند و دیگر حاضر نیستند بپذیرند که مسئله به این ختم نمی‌شود و در افغانستان شاه وگدا، جهادیان خونخوار و ستمگر و توده‌های فقیر و ستمکش، کارگران و کارفرمایان و دهقانان و مالکان و... وجود داشته که هیچ قدرتی را یارای دمساز کردن و آشتی‌دادنِ آنان نیست. در روی کاغذ و در حرف می‌توان همه را «امت مسلمان» یا «ملت عزیزم» نامید، بخشی را «غریق» و بخشی را «شناور ورزیده»☆ خواند و کبک‌وار سرزیر برف کرد و مبارزه طبقاتی را ندید. اما این مبارزه عظیم خارج از اراده بنیادگرایان خاین و نوکران روشنفکرشان ادامه دارد.

در مورد اینکه «عقل مصلحت بین را در میان مان خوب پرورانده اند» باید گفت که خطیب ما همه را در آیینه‌ی خود می‌بینند. در این هیچ جای شک نیست که او و همفکرانش به مصداق گفته حافظ، جز به زنده ماندن به

☆ مراجعه شود به خطابه آقای نگارگر در «آیینه‌افغانستان» شماره ۳۸.

هر قیمتی، جز به پشت کردن به مردم و نبرد آنان و سازش با قاتلان مردم یعنی جز به «عقل مصلحت بین جز منفعت شخصی به هیچ چیزی دیگر نمی‌اندیشند.» اما همه اینطور نیستند.او و نظایرش در سراسر دوران اشغال خلقی و ببرکی و داکترنجیبی تن به تسلیم و رضا و سکوت دادند و حالا هم با چشمداشت مقامی در دستگاه خون و خیانت اخوان، با روان‌فرهادی، واصف‌باختری، حکیم‌طبیبی، محمود فارانی و... به رقابتی «برادرانه» می‌پردازند. در حالیکه هزاران روشنفکر آزادیخواه این دیار بی‌محابا دست از جان شستند ولی به ننگ همکاری با روسها و دست نشاندگان و اخوان تن ندادند و اکنون هم راهروان شان به مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر علیه بنیادگرایان و صاحبان مشغول اند.

پس «عقل مصلحت بین» یا بزبان امروزی همان تسلیم‌طلبی و دنائت بخاطر حفظ جان، در «میان» شما و هم اندیشه‌های شما آقای نگارگر «پرورده» شده و نه اکثریت مردم و روشنفکران ما.

عوامفریبی بچگانه معنی دیگری ندارد. اگر شما در طلب دانه‌ای از «رهبران» این خاینترین خونخواران تاریخ ما نباشید، نباید آنان را صرفاً در محدوده‌ی خواستن «سیب سرخ قدرت بصورت بلامنازع» مورد «انتقاد» قرار دهید آنهم از زبان حافظ شیرازی!

سوز و رنج شما را «خوردن سیب سرخ قدرت بصورت بلامنازع» توسط «رهبران تنظیم‌ها» تشکیل می‌دهد. اما توده‌های ما و روشنفکران وفادار به آنان، از دست این جنایتکاران بی‌همتا آنقدر عذاب کشیده اند که جز نابودی کامل و ریشه‌ای آنان به هیچ چیز دیگر راضی نیستند. هرکسی که از «عدم اتحاد رهبران و تنظیم‌ها» بنالد، هشیارانه یا از سر ناآگاهی، به دهل «رهبران» می‌رقصد. سؤال کلیدی اینست: آیا اگر این رهزنان خاین باهم یکی شوند، آنوقت تغییر ماهیت داده، ساطورشان را بزمین انداخته و افغانستان را به خطه‌ای آزاد و پیشرفته بدل خواهند کرد؟

می‌دانیم، می‌دانیم آقای نگارگر که اگر در نیمه شبی عده‌ای جهادی کلاشنکوف در دستِ پاچه‌بلندِ موی‌درازِ جمپرابلقی به منزل تان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوانتان را در پیش چشمان بیچاره و از حدقه برآمده‌ی شما و همسرتان کشان‌کشان با خود می‌بردند، امروز بدون تردید به این اندازه بی‌باک و کراهت‌انگیز به دفاع از جلادان گذشته و کنونی بر نمی‌خاستید، هر چند هم جنایتکاران جهادی کارشان را با دخترک‌تان «ایجاد همخونی» می‌نامیدند و کارشان را با پسرک‌تان «منورساختن او در پرتو قرآن»!

آیا دعوت از نوکران حقیری چون روان‌فرهادی‌ها، واصف‌باختری‌ها و فارانی‌ها و انبوهی از بروکراتها و روزنامه‌نگاران سست‌عنصر برای چک زدن به «سیب سرخ» که با دویدن بسر، لبیک گفته شده، کافی نیست؟ چه تعداد باید به «بزم» پرشرم و فاجعه «امیران» پایکوبی کنند تا رضائیت شما فراهم آید؟ راستی کار «برادر حکمتیار» این «مهمترین نیروی جهادی» با «پروفیسر» حل شد و عنقریب چند تا «قیادی» دیگر هم با آنان، به حجله خواهند رفت. آیا این‌بکلی دلک نگران شما را شاد و دیده‌ی تان را روشن خواهد کرد یا گله و گذاری تان از «رهبران» زمانی ختم خواهد شد که برای شرکت در «بزم امیران» رسماًاز لندن به کابل تشریف ببرید؟

لیکن وقتی «استاد» از امیران عزیزش شکوه می‌کند که "آنان حتی از باغبان بی‌چاره یعنی مردم هم نمی‌پرسند که سیب را بچه‌کس یا کسان می‌دهد»، واقعاً مرز بین وقاحت و بلاهت را درهم می‌ریزد. مگر او نمی‌فهمد که «امیران تنظیمها» یکی هم به همان علت روی کثیفترین جلادان تاریخ را سفید کرده‌اند که به «بیچاره باغبان» در مورد دادن «سیب بچه‌کس یا کسان» مثقالی حق قایل نمی‌شوند که هیچ، حتی حقوق ابتدایی و اساسی دیگر «باغبان» را نیز فرعون منشانه زیرپا کرده و تنها یاد دارند که چگونه به جان و مال و ناموس او («باغبان») به شنیعترین و قسی‌ترین صورت ممکن دست برند؟ آیا «استاد» نمی‌فهمد که اگر یاران ایدئولوژیک و پسندیده‌اش از حداقل ظرفیت و شرافت پرسیدن از «باغبان» برخوردار می‌بودند پس

عشق به بنیادگرایان

نشان عشق آقای نگارگر به خاینان بنیادگرا و سلطه‌ی شان بیشتر درین جمله آشکار است: «رهبران تنظیمها همه همان یک سیب سرخ قدرت را بصورت بلامنازع برای خویشتن می‌خواهند (...) این جا بزم امیران است و هر امیر جز خود دیگری را شایسته نمی‌داند. آنان حتی از باغبان بی‌چاره یعنی مردم هم نمی‌پرسند که سیب را بچه کس یا کسان می‌دهد و اینکه جز خود هیچکس را نبینی مهمترین عرض عقل مصلحت بین است.» ☆

نه «منور»صاحب. پلیدی «رهبران تنظیمها» اساساً در این نیست که «قدرت را بصورت بلامنازع برای خویشتن می‌خواهند». آنان از روز اول شروع فعالیت سیاسی، هدفی جز غصب قدرت نداشتند. حتی قسم و قرآن «برادران» طالب شما مبنی بر این که خواستار نیل به قدرت نیستند، جز

☆ همانجا.

اینهمه رذالت مأبی و ماهیت چرکین آنان در کجا عیان می‌شد؟ این مخیر دانستن «باغبان» در تفویض قدرت، مسئله بی‌اهمیتی نیست که بتوان نوشت: «آنان حتی از باغبان بی‌چاره یعنی مردم هم نمی‌پرسند که...». البته روی این گونه نکات نباید پیچید که در نمد موی پالیدن می‌شود چون ما با شخصی روبرو هستیم که با همه هویت و طمطراق «ادبی»اش، «معراج مؤمن» می‌نویسد با شاه‌فردهایی چون «تو یار باوفا و خوب من بودی/ گرامی همدم محبوب من بودی/ چرا با من جفا کردی؟/ مرا از خویشتن این سان جدا کردی» و...

«وحدت ملی» یا بی‌ناموسی؟

«همدم و محبوب» کاذبِ انجنیرعثمان که می‌خواهد در باره‌ی آنچه بسیاری از خاینان به ملت نگفته اند، حق مطلب را اداء کند، می‌نویسد: «ما مردمی استیم که در طول تاریخ پر ماجرای خویش بهم پیوسته ایم و ازدواجهای ضروری یا صرفاً مصلحتی و سیاسی خونهای ما را بهم آمیخته و ملت افغان را بوجود آورده است (...) ما با همدیگر خود برادرهای همخون هستیم و همخونی پیوندی استوار است» و بعد مثالهایی می‌آورد از بابر که همسری یوسفزی داشت؛ یکی از زنان تیمورشاه دختر پادشاه مغلی و یکی دیگر هزاره و سوگلی او بود با نفوذی فراوان در دربارش؛ و در حجله زنان امیرعبدالرحمن‌خان یکی از بدخشان و دیگری از شبرغان شامل بود. و سرانجام نتیجه می‌گیرد که: «در طول تاریخ خونهای ما بهم آمیخته و هر دیواری در میان مان مصنوعی است.»!

دیده و خوانده بودیم که مورخان جیره‌خوار وطنی چگونه امیران خون‌آشام و تا مغزاستخوان فاسد را «سایه‌خدا»، «قهرمان»، «رعیت دوست» و از این قبیل می‌خواندند، اما نشنیده بودیم که شهوترانی‌های سیری‌ناپذیر و حیوانی آنان را ادای سهم در ایجاد همبستگی ملی وانمود سازند. ولی اینک می‌بینیم که این تطهیر بی‌شرمانه‌ی سرشت دژخیمان سیهکار تاریخ را فردی بدوش گرفته که در زندان «منور» شده و جرأت عرضه کردن متاع‌هایی از نوع «معراج مؤمن» را دارد.

او اینچنین چرندها را از سر ناآگاهی بهم نمی‌بافد. او از آنانی است که منحط‌ترین عادت امیران حرمسرایی را کاری به قصد تأمین «پیوستگی خونی» بین ملیت‌ها جا می زند تا بدینترتیب تمام آن جهادیهایی را که دختران مردم را به زور کلاشنکوف ربوده و به چندمین عقد نکاح خود درآورده اند، برائت بخشیده و به مردم ندا دردهد که کلیه بی‌ناموسی‌های چهار سال اخیر را فقط در راه اکمال جهاد مقدس و ایجاد پیوستگی خونی بین‌اقوام تلقی نموده و با حوصله‌مندی اسلامی به تحمل خود بیفزایند!

درغیرآن، مورخ «مکدراز سیاست» باید خجالت می‌کشید و نام آن هرزگیهای امیران و امیرزادگان ستمکار را نباید کوشش برای ایجاد «همخونی» بین مردم می‌نامید. اگر او به پای «امیران تنظیمها» بوسه نمی‌زد اینقدر وجدان می‌داشت که بفهمد وقتی این و آن امیر هرزه به فکر تکمیل کلکسیون زنان در حرمسراهایشان می‌افتاد، دیگر حاضر بود به قیمت اعمال هزارو یک فشار و حتی لشکرکشی هم‌که شده به زنان زیبا رو از هر قومی دست یابد. این نشان حداقل «تنوع طلبی» امیران فاسد بود و نه بهیچوجه مجاهدت شان برای «وحدت ملی».

آنان برای «استحکام سلطنت»های شان نیز در درجه اول به سرنیزه و سیاهچال و روغن‌داغ و «نام گیرک»ها تکیه می‌کردند تا «خویشاوندی با اقوام مختلف». باز گیریم چنین بود، «استحکام سلطنت» یعنی‌استحکام آن دستگاه دهشتناک سلطه و سرکوب مردم چه ربطی دارد به‌ایجاد «ملت افغان»؟

در جریان تکوین و تکامل اقوام کشور، طبیعتاً ازدواجهایی بین افرادی از اقوام مختلف صورت گرفته است ولی این ابداً موجب نشده که اختلافات بین مثلاً پشتون و هزاره را بزداید. و اگر پشتون و هزاره و سایر قوم ها در مقابل تجاوزکاران بیگانه متحدانه ایستاده اند ناشی از آن «ازدواجها» ـ که در کل، جمع ناچیزی را دربر می‌گیرد ـ نه‌بلکه ناشی از پیوندهای زبانی، اقتصادی یا سرزمینی، فرهنگی وغیره بوده است. عدم پیوندهای زناشویی بین‌افراد اقوام گوناگون موجب پیدایش و تشدید تضادهای آنها نبوده است که حالا بگفته‌ی شاعر «منور» موجب «بهم آمیختن خونهای ما» گردد.

اگر نویسنده در لیست «مثالهای تاریخی»اش ولو نام دهها کنیز و اسیر هزاره وازبک وتاجک در حرمسراهای امیر تیمورها وامیرعبدالرحمن‌خان‌ها را می‌آورد، بازهم می‌گفتیم که آن شناعت اخلاقی، از کین و نفرت عمیق اقوام ما نسبت به آن امیران، سرسوزنی نکاهیده است. تنها آقای نگارگر است که با پیروی از مرتجعترین و فرتوت‌ترین تاریخ‌نویسان، می‌خواهد به یکچنان امیران بنده‌ی زن و زر و زور اعتبار ببخشد. بنابر منطق ایشان جهادی‌های کبیری مثل انجنیراحمدشاه‌احمدزی سیافی (صدراعظم صاحب سابق) باید حایز جایگاه رفیعتری در زمینه «بهم آمیختن خون و ایجاد ملت افغان» باشد زیرا وی براساس ازدواج «ضروری» با زنی امریکایی، در واقع خواسته با اقدام در راه ایجاد «ملت جهانی» شعار «اسلام مرز ندارد» را در عمل پیاده کند!

می‌دانیم، می‌دانیم جناب نگارگر که اگر در نیمه شبی عده‌ای جهادی کلاشنکوف در دستِ پاچه‌بلندِ موی‌درازِ جمپرابلقی به منزل تان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوانتان را در پیش چشمان بیچاره و از حدقه برآمده‌ی شما و همسرتان کشان کشان با خود می‌بردند، امروز بدون تردید به این اندازه بیباک و کراهت‌انگیز به دفاع از جلادان گذشته و کنونی بر نمی‌خاستید، هر چند هم جنایتکاران جهادی کارشان را با دخترک‌تان «ایجاد همخونی» می‌نامیدند و کارشان را با پسرک‌تان «منورساختن او در پرتو قرآن»!

دومین نتیجه گیری از خطابه: «نتیجه اینکه در طول تاریخ خونهای ما بهم آمیخته و هر دیواری در میان مان مصنوعی است.» و منظور خطیب از «دیوارها» همان دیوارهای طبقاتی و نژادی و... است.

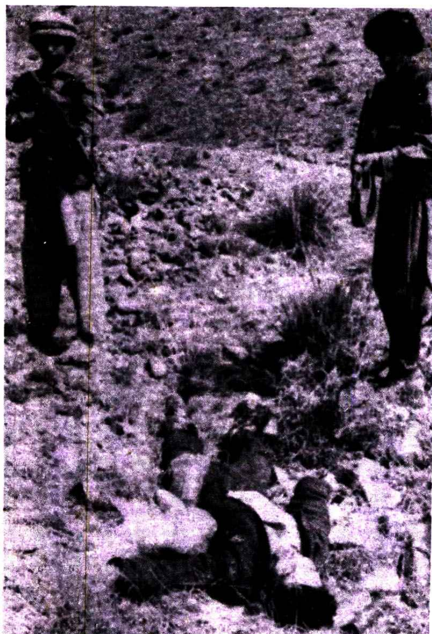
خیر آقای نگارگر، خونهای پاک با خونهای پاک بهم می‌آمیزند و خونهای ناپاک با خونهای ناپاک. خون پاک رنجبران جامعه ما هرگز با خون ناپاک ستمگران درگذشته و حال بهم نیامیخته و نخواهند آمیخت. خون پاک توده‌های پابرهنه‌ی ما با خون کثیف «رهبران تنظیمها»ی شما و تمامی سرکردگان جهادی و چاکران پست روشنفکر آنان، بهم نمی‌آمیزد. لیکن خون خودتان، خون داکترفرهادی‌ها، فارانی‌ها، داکتراصغرموسوی‌ها، واصف‌باختری‌ها، رحیم‌غفورزی‌ها و... است که با خون ربانی‌ها، گلبدین‌ها، سیاف‌ها، خالص‌ها، خلیلی‌ها، دوستم‌ها، مزاری‌ها، مسعودها، حاجی‌قدیرها، ملاعمرها و... به آسانی جوش می‌خورد و بهمین دلیل هم است که شما و کلیه روشنفکران سازشکار با «رهبران تنظیم‌ها» در یک صف قرار می‌گیرید و مردم و نیروهای انقلابی در صف دیگر.

سگ جنگی یا «برادرجنگی»؟

مردم ما از آن «رهبران» خاین و نوکران روشنفکر و دیپلمات شان دیر یا زود انتقام کشیدنی اند اما شما با جنایتکاران با زبان «برادر» سخن می‌گویید: «آیا رواست که امروز برادر ما از ما جز جفا نمی‌بیند؟ آیا رواست که ما امروز با همدیگر جز بزبان گلوله سخن نمی‌گوییم؟ چرا اینگونه ارزش‌های جامعه ما دگرگون شده است؟»

در سرزمین پامالِ اخوان شده‌ی ما قضیه، قضیه «برادرکشی» نیست که جارچی‌های بنیادگرایان برای آن گلو پاره می‌کنند. آقای نگارگر، در مسلخی بنام افغانستان «برادر از برادر جفا نمی‌بیند» بلکه چند حزب فاشیست مذهبی تا بندناف بسته به کشورهای منطقه و غرب اند که ضمن دریدن یکدیگر، با ارتکاب قتل و چور و ویرانگری و بی‌ناموسی علیه مردم به لذتی خلسه‌آور فرومی‌روند. آنانی که گویی شیر چنگیز و هلاکو و خمینی و فرانکو و سوهارتو را خورده اند، جز کلاشنکوف زبان دیگری نمی‌شناسند و شما و سایر قلم بدستان «منور» شده هم نه بخاطر نابودی بلکه بخاطر خوردن چتلی شان کمر بسته اید. کنه مسئله در «دگرگونی ارزش‌های جامعه ما» بسادگی اینست که کله‌پز برخاست و برجایش سگ نشست. دولت دست‌نشانده برافتاد و به جای آن مردم ما در چنگال کفتاران بنیادگرا گرفتار آمد که تا حال خون و جان شان را می‌مکند. «ارزش‌های جامعه ما» چندان دگرگون نشده است، شما بکلی دگرگون شده اید آقای نگارگر: شما از جبهه‌ی مردم به جبهه‌ی قاتلان مردم جهیده اید.

اینست راز آنکه چرا «دیوار» بین مردم و حاکمان جنایتکار را «مصنوعی» خوانده، حاکمیت بنیادگرایان جاسوس و جانی را علت اصلی فجایع ندانسته و سگ‌جنگی‌های آنان را «جنگ بر سرلحاف ملانصرالدین» نام می‌نهید و در نهایت هم «غیرت»تان نه علیه جهادی‌های رهزن بلکه علیه «مداخله‌گران خارجی» و «نفاق‌افکنان همسایه» اینطور تور می‌خورد که: «بیا گرفتن تابوت من مناز رقیب/ هنوز مرده‌ی من زنده ترا بار است.»! یعنی چه؟ مگر غیر ازین است آقای نگارگر که می‌خواهید شما پیش و مردم ما با عکس‌های «برادران» ربانی و گلبدین و سیاف و عبدالمنان‌خان نیازی و مولوی‌نبی وغیره در پشت سرتان تکبیرگویان مظاهره‌های ضدپاکستانی راه بیندازند؟ «غرور» و «احساسات ملی» هرکس که محدود به عمدتاً دیدن «مداخله خارجی» باشد و از افشای بی‌پرده‌ی متکا و سگان زنجیری آن مداخله‌گران با هزار حرامزادگی طفره رود، جز دلقک‌بازی برای روسفید نشان دادن اخوان معنی‌ای ندارد. سرجنایتکاران جهادی نیز با بیشرمی خاص خودشان می‌گویند: احزاب جهادی باهم برادر اند و اختلافات بین ما جدی و شدید نیست. این تنها مداخله خارجی است که نمی‌گذارد بین ما برادران مؤمن و مجاهد صلح و آرامش برقرار باشد!



در سرزمین پامالِ اخوان شده‌ی ما قضیه، قضیه «برادرکشی» نیست که جارچی‌های بنیادگرایان برای آن گلو پاره می‌کنند. آقای نگارگر، در مسلخی بنام افغانستان «برادر از برادر جفا نمی‌بیند» بلکه چند حزب فاشیست مذهبی تا بندناف بسته به کشورهای منطقه و غرب اند که ضمن دریدن یکدیگر، با ارتکاب قتل و چور و ویرانگری و بی‌ناموسی علیه مردم به لذتی خلسه‌آور فرومی‌روند. آنانی که گویی شیر چنگیز و هلاکو و خمینی و فرانکو و سوهارتو خورده اند، جز کلاشنکوف زبان دیگری نمی‌شناسند

و در مقابل «پیام زن» بارها تأکید کرده است: اگر چنین است پس هزار بار نفرین بر همه‌ی این احزاب خاین و وکلای روشنفکر آنان که منحیث فرمانبردارترین خر مداخله‌گران خارجی بیش از چهارسال است (از سگ‌جنگی های قبل از آن می‌گذریم) که‌ازپاره‌کردن حلق و شکمبه یکدیگر و ارتکاب مخوفترین جنایتها و خیانتهانسبت به‌مردم ماخسته نمی‌شوند. شعارضد «مداخله‌گران خارجی» زمانی عوامفریبی و خدمت‌به‌اخوان نخواهد بودکه در قدم نخست به تکیه‌گاه بومی «مداخله‌گران» پرداخت و تمرکز داد.

«منور» ما در پایان «مرثیه»اش، برای نیل «مؤمن» به «معراج»، «مرگ مرغوب» را نسخه می‌دهد. ما نمی‌دانیم «مرغوبیت» مرگ انجنیرعثمان در کجا بود اما با توجه به اینکه آقای نگارگر سیاست می‌کند و همانند بنیادگرایان خاین و شرکاء، دین را در آن مداخلت می‌دهد آنهم با مبتذل‌ترین شیوه‌ها، شاید «مرگ مرغوب» بهترین پرده سقوط رقت‌انگیز کنونیش در سراشیب بی‌آبرویی و خفت کاسه‌لیسی اخوان، باشد.□

افغانان ترټولو توربخته...

ځینی ځانګړی خصوصی شرکتونه د طالبانو ملاتړ کوی.

پا کستان‌دافغانستان‌ښځه‌ګاز غواړی‌او‌دتر لاسه‌کولو‌لپاره‌یی زمونږ د خلکو پرضد په هر اقدام لاس پوری کوی. هیڅ یو محترم کس،که مسلمان دی او که کافر د انسانیت په مقابل کی دومره خناورتوب نه کوی. د طالبانو‌ټول کره‌وړه داسلام‌او بشریت پر ضد دی»☆ د جنوری په ۳۱ نیټه تواب وهابد ربانی او مسعود په دولت انتقاد کړی‌اونوموری خبری ډلی ته‌یی په یوه‌پیغام‌کی ویلی دی :

«له هغه وخته راهیسی چی د مسعود ـ ربانی اسلامی دولت (تروریستی سازمان) وا کتر لاسه کړی د ۰۰۰ ۱۰۰ملکی کسانو د وژلو مسئول ګڼل کیږی.

د کله نه چی دوی د کابل اداره په لاس کی اخیستی ۰۰۰ ۱۵۰ افغانان ټپی، ۲/۵ میلیونه کسانو د ویری ښځه خپل کورونه پریښی او د افغانستان د پایتخت ۹۵٪ په خاورو ایرو بدله شوی‌ده.»☆☆

تاریخ‌به‌هغه کسان‌چی‌دخپلو‌شخصی‌او‌مغرضانه‌ګټو‌لپاره‌یی د افغانستان بی‌ګناه خلک استثمار کړی دی، هیڅکله ونه بخښی.□

☆ که دا کس یعنی افغان آریا د کومی جنایتکاری ډلی مزدور یا چوپړنه وای باید چی د وحشی طالبانو د نورو ورونو لکه ربانی، سیاف، ګلبدین،مسعود، خلیلی، اکبری‌او داسی نورو د نومونو یادول یی هم له یاده نه وای ایستلی. (م)

☆☆زه د دی وهاب تواب ښځه پوښتنه کوم چی آیا ګلبدین، دوستم، خلیلی او مجددی د ربانی او اکبری‌او مسعود او سیاف د باندونو ښځه کم خاین او تبهکاره دی؟ (م)

حضور افغانان در بین اعتراض‌کنندگان جماعت اسلامی پاکستان

در گردهمایی اعتراض کنندگان جماعت اسلامی که عمدتاً از جوانان نقابدار تشکیل گردیده بود تعداد کثیری از افغانان شرکت داشتند.

وقتی از یک گروه پسران افغان در مورد هویتشان پرسیده شد، جواب بسیار ساده بود. یک پسر ریشو که رویش را با پارچه سبز رنگ پوشانده بود گفت:

«یکهزار نفر، از کراچی آمده ایم و همانطوریکه در افغانستان جنگیدیم هر جایی که ارزش‌های اسلامی نقض گردد، خواهیم رفت.»

تظاهرکنندگان جماعت اسلامی که به روز دوشنبه در اسلام‌آباد تجمع کرده بودند اکثراً متشکل از جوانان نقابداری که اغلب آنان افغان بودند تشکیل میگردید. «مسلم»، ۲۶ جون ۱۹۹۶

بنسټپالی د نړیوالی ...

هغی د جنرال دوستم څوا کونه‌ښارته راننوتل. هغوی په گلم‌جمو مشهور دی. دا کسان یواځی پښتنو پسی گرځیدل او په حقیقت کی پرته له پښتنو څخه نوریی نه وژل. مونږ پښتانه نه وو. نو ځکه خو لږ تر لږه زمونږ ژوند وژغورل شو...، بله ورځ د حزب اسلامی وسله وال کسان راننوتل. هغوی ډیر ظلمونه او نادودی وکړی. د بیلگی په ډول، زمونږ د کوڅی په ځینو ځوانو ښځو یی تیری وکړ. یوه ځوانه ښځه یی له ځانه سره یووړه چی وروسته له څو ورځو یی جسد وموندل شو.»

۲ - گزارش شوی، د نفیسی په نوم یوی ۲۵ کلنی ښځی هغه وخت ځان د یوی ودانی څخه لاندی وغورځاوه چی د ۱۹۹۳ کال په نیمایی کی وسله وال کسان ورپسی راغلل. هغه ژوندی پاتی شوه‌خو ملاو پښی یی ماتی شوی.

۳ - عبدالجبار اشرف د وروستی ځل لپاره د ۱۹۸۶ په نوامبر کی د پاکستان‌د لیدلو په ترڅ کی ولیدل شو. هغه د مجاهدینو د قومندانانو څخه وو چی د بنسټپالی ضد نظراتو لرلو له امله مشهور وو. هغه ورځ چی دی ورک شو داسی ویل کیږی چی غوښتل یی د حزب اسلامی (حکمتیار) مامورین ووینی. که څه هم د هغه کورنی ته د هغه په هکله هیڅ خبر نه دی رسیدلی. خو دا یقین شته دی چی د شمشتو په زندان کی بندی دی.

۳ - عبدالفتاح ودود د کرهنی ۴۷ کلن کارپیژندونکی چی د پیښور په دفتر کی یی کار کاوه کله چی د خپل دوست د لیدلو لپاره بهر وځی، د حزب اسلامی (حکمتیار) لخوا نیول کیږی. د حزب اسلامی یو نماینده د نوموړی کورنی ته ویلی چی د هغه خوشی کیدل«دیره گرانه» خبره ده. خو دایی نه دی ویلی چی هغه چیرته‌بندی‌دی.

بهرنی خلک هم د مجاهدو ډلو لخوا تښتول شوی او په پټه توگه ساتل کیږی. د کانادا استوگن «جان ترزول» چی په پیښور کی د (serve) نړیوال خیریه سازمان په دفتر کی یی دنده لرله د مجاهدینو د یوی ډلی لخواد ۱۹۸۹ دنوامبرپه لومړی شپه هغه وخت ونیول شو چی د خپلو دوستانو د لیدلو لپاره د خپل کور څخه ووتو.

۴ - سلطان احمد د ۱۹۸۹ د جنوری په څلورویشتمه نیټه پیښور کی‌د خپل کور څخه د وتلو په ترڅ کی د حزب اسلامی (حکمتیار)د ځوا کونولخوا نیول کیږی. هغه چی په دی وخت کی ۳۴ کلن او د کابل‌د پوهنتون استاد وو. د ۱۹۸۰ په لسیزه کی د نجیب‌اله د حکومت په بندیخانی کی ولوید. کله چی په کال ۱۹۸۸ کی خوشی شو، کابل یی د پیښور په نیت پریښود. د هغه کورنی پاکستانی‌واکمن‌له دی ویری چی د نوموړی موقعیت په خطر کی‌ونه‌لویږی خبر نکړه.

۵ - عبداله هارون، د ۱۹۹۰ په جون کی د څو کسانو لخوا چی په یوه جیپ کی سپاره وو او عینی شاهدانو هغوی حزب اسلامی (حکمتیار) پوری اړوند بللی دی په پیښور کی تښتول کیږی. هغه چی ۳۲ کلن وو او دوه زامن او یوه لور یی درلوده د کوم حزب غړیتوب نه درلود خو د مجاهدینو د ځینو ډلو له سیاستونو سره یی مخالفت څرگنداوه. هغه په قوم پشه‌ای وو. وروسته له تښتول کیدو د هغه په هکله هیڅ راپور نه دی ترلاسه شوی.

ځینی په پټه ترسره شوی بندیتوبونه د ډیرو تبلیغاتو سره مله وو. عبدالرحیم چنزایی په افغانستان کی د پخوانی دولت یو لوړ رتبه کارمند وو او پیښور کی د کډوال په توگه اوسیده چی خپل مخالفت یی د مجاهدینو د ځینو ډلو له سیاستو سره په افغانی «فریاد» نومی میاشتنی خپرونی کی په ډا گه‌کاوه د ۱۹۹۱ د جولای په نهمه د ناپیژندل شوو کسانو لخوا، کله چی د پیښور غریب‌آباد په سیمه کی یو مسجد ته روان وو وتښتول شو. د عینی شاهدانو د شهادت سره سم، د ماسپښین یوه‌نیمه بجه دری وسله وال کسان چی په یو جیپ کی سپاره وو، د هغه خواته ودریدل او هغه یی په زور سره جیپ ته واچاوه دا دهغه د لیدل کیدلو وروستنی ځل وو.

۶ - ۱۹۹۱ د نوامبر په میاشت کی عفوبین‌الملل ته گزارشونه راغله چی عبدالرحیم چنزایی تر اوسه ژوندی او د حزب اسلامی (حکمتیار) سره بندی دی دهغه صحیح ځای معلوم نه وو، خو داسی فکر کیده چی د افغانستان او پاکستان‌د صوبه سرحد پولی ته څیرمه د حزب اسلامی (حکمتیار) په بندیخانی کی دی. گزارش شوی، په دی وروستیو کی د هغه چی د قند د ناروغی تر علاج لاندی هم وو هیڅ اطلاع نشته. □

نور بیا

داکتر جاوید، از قهارعاصی تا...

ظاهراً داکتر جاوید نیز با این فجاج کار و زندگی شاعر مشکل دارد و بناءً دو پا را در یک موزه کرده می‌کوشد داغ آسودن «نازکخیال» را با تجاوزکاران روسی و عمال بومی شان بهر نحوی که شده بزداید. اما تلاشش در این امر ناشد بغایت ناشیانه است. وی به ادامه تقلا برای نشان دادن «عشق‌های جنون‌آمیز» قهارعاصی می‌گوید:

«با رویداد هفت ثور و هجوم لشکرسرخ، طبع‌نازک و حساس او چنان به وجد و هیجان آمد که چون امواج خروشان رودنیلاب به تلاطم افتاد و راه عصیان و طغیان پیش گرفت»!

جهت اثبات «طغیانی و عصیانی» شدن شاعر بی‌هیچ سودایی باز هم به «از جزیره خون» متوسل می‌شود:

«بگو به خاک فروش/که نسخ پرچم مزدوریش/ زمانه‌هاست که افشا شده است/ کهنه‌شده است»

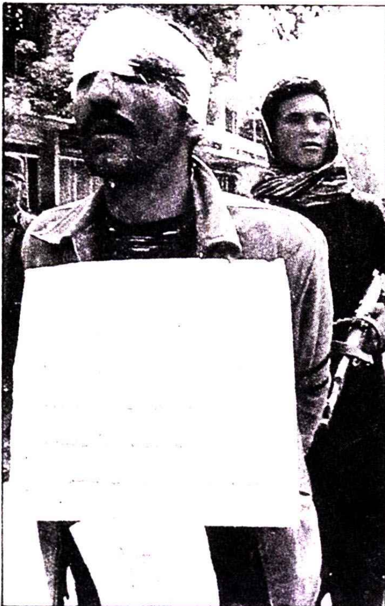
گفتیم که منتقد محترم برای سفید جلوه دادن شاعرش به کاهدان زده است: جمله‌های بالا حاصل «طغیان» شاعر در زمان اشغالگران و سگهای شان نه بلکه سالها بعد (دلو ۱۳۷۱) یعنی بعد از تجاوز بنیادگرایان به کشور می‌باشد و یکی از «مرثیه»ها مجموعه است برای کابلِ در اشغال «برادران جهادی» و نه روسها و پادوان شان. اگر احیاناً ادعا شود که شاعر آن را درین زمان ولی متأثر از آن سالها درست کرده است، باید گفت که در میدان خالی از مهاجمان روسی و عمال شان، دچار «عصیان و طغیان» شدن انسان یا باید برای خنداندن مردم باشد یا محض برای گریز از «خروشان» شدن بر ضد بنیادگرایان خاین.

باری، زیبنده «اکادمیسین» نیست که اینچنین بی‌پروا و فاحش شعرهای سال ۱۳۷۱ را بعنوان نمونه‌هایی از «خروش» و «طغیان» و «تلاطم» وغیره حالات رودخانه‌ای شاعر ـ هنگامیکه وی رضا و سکوت و آرامش کامل را پیشه کرده بود ـ بخورد شنونداگان یا خوانندگانش بدهد.

«حماسهٔ روز» یا ابتذال روز؟

اما گپ استاد به این کار ناپسند خلاصه نمی‌شود. او قهارعاصی و همقطارانش را (که منظور باید ادیبان خادی قبل‌الذکر باشد) اینگونه با شیفتگی عجیب، بی‌زمینه و غیرنورمال می‌ستاید:

«عاصی مانند بسا همقطاران خود آنهمه سوز و حال و کنش‌های ملی و عاطفی را با شهامت، صداقت و کمال پرخاشگری در قالب غزل‌های مستانه بیان کرد، دلیرانه از سنگر مقاومت درون‌مرزی، به مبارزه و جهاد پرداخت (...) اکثر غزلها، مثنویها و رباعیهای عاصی حماسهٔ روز و حدیث جانفشانی و فداکاری راد مردان راه آزادی و سرفرازی است.»(!!)



شما آقای جاوید، استاد نگارگر، استاد واصف، استاد پرتونادری، استاد طنین و سایر «استادان» اگر از طرف برادران همفکر جهادی اینچنین مورد تحقیر جانسوز و آزار قرار می‌گرفتید آیا باز هم بروی جنایتکاران مذهبی تبسم می‌کردید؟

و از مجموعه «آتش ازبریشم» مثال می‌آورد:

«شگوفه کرده از آغوش تابنا کخراسان/ قیامت قد و بالایی خوشنمای مجاهد/ چه طرفه می‌گذرد از فراز آموی سرکش/ سپاه زمزمه‌های خدا خدای مجاهد/ وراکه‌داعیه‌ی آزادی است و جام شهادت/هزار مرتبه جان و دلم فدای مجاهد»

اولاً با یکچنین قطعات پیش پاافتاده‌ی جهادی نمی‌توان لکه‌های چهارده‌سال تمام نوشتن شعر تسلیم و خیانت، سپاهیگری در «انجمن نویسندگان»، افتخار بر آویزان بودن نام بر دُم نشریات میهنفروشان و سفرها به کشورهای «دوست» را شست و آنها را ساده‌لوحانه «پرداختن به مبارزه و جهاد از سنگر مقاومت درون مرزی» نامید.

ثانیاً می‌پرسیم او و همقطارانش مجموعاً چند تا از این «مجاهدنامه»های مهوع دارند؟ در کجا به چاپ رسانیده اند یا کم از کم درکدام مجلس خصوصی «صاحبدلان» خوانده اند؟ داکتر صاحب زحمت‌نکشیده و از خامه بسیاری از خادی شاعران یاد شده هم نمونه‌هایی

آقای عبدالحکیم طبیبی به مناسبت فرا رسیدن سال نو، از پشت رادیو بی‌بی‌سی با شور و شعف کودکانه‌ای از «سبزه لگد کردن» و «سبزی چلو پزی» سخن گفت (...) و اکنون داکتر احمد جاوید بدون توجه به آن شرمساری، در شرایطی که بنیادگرایان خاین در خون مردم ما مستی می‌کنند، پشت «هفت سین» و «سمنک پزی» را گرفته و راجع به آن فراوان و با حرارت زیادی می‌نویسد و سخن می‌پراکند.

می‌آورد از صدقه و قربان رفتن آنان برای «قد و بالای مجاهد» تا «ثابت» کند که آنان نیز از زبردست‌ترین «مقاومت‌گران درون مرزی» بوده اند!

از این حاتم بخشی و تعارف مسخره‌ی داکتر جاوید، به یقین دو سخنور «آزاده و صاحبدل» و کلیه همقطاران قهارعاصی هم غرق عرق خواهند شد.

«خطبه‌یی بر جنازه ظاهرشاه» میخی بر تابوت ادبی و سیاسی شاعر

چه بسیار پشت گپ بگردیم. متأسفانه آثار دیگر قهارعاصی را در دست نداریم اما «از جزیره خون» را می‌گشاییم و از «خطبه‌یی بریک جنازه متحرک بنام ظاهرشاه» که طولانی‌ترین «شعر» مجموعه است، قسمت‌هایی را می‌آوریم که حاکی از حدود واقعی «طبع سحرآفرین» و خاصه موضع و درک سیاسی ناظم است.

کیست «ظاهر»؟ معامله گرقرن　　که فرستاده‌یی برای شماست
نیست «ظاهر» مگر که در این قرن　　سرطان وجود افغانیست
چیست «ظاهر»؟ مخالف قرآن　　کیست «ظاهر»؟ یهود افغانیست
چارده سال مرگ دید این ملک　　همه از لوس کفر ظاهرشاه
آی مردم! وجود ظاهرشاه　　سرطان تن وجود شماست
آی مردم! نبرد مانده هنوز　　«ظاهر» و «کارمل» دو مزدور اند
از نگاه زمانه و تاریخ　　هردو بدنام هردو منفور اند
در وجود کثیف ظاهرشاه　　طرح پامال آبروی شماست
شاه خائین وطنفروش بزرگ　　از نظرگاه خلق مردود است
خفته در «روم» خوک استعمار　　این همان پایگاه نمرود است
این همان چاپلوس روس و فرنگ　　این همان نعش گند جاسوسیست
چون پدرهایشان همه خائین　　همه دستور دار بیگانه
همه حرامی و همه فاسق　　همه فرمانبرار بیگانه
این همان ظاهر پدر ملعون　　که شما را به جنگ یاد نکرد
چون پدرهای خویش خاکفروش　　این همان ناکس تفوق جوست
مهره‌یی بیش نیست در کف غرب　　این سگ پیر سخت نوکر خوست

... و از این قبیل.

ملاحظه می‌کنید استاد؟ زیاد بعید نیست که اکنون خود هم با دیدن مجدد این «نازک طبعی»ها احساس ناراحتی نکنید. شاید شما جرأت داشته باشید از «ارزش»های ادبی و هنری اراجیف فوق داد سخن دهید اما مسلماً قادر نخواهید بود از محتوای سیاسی اخوان پسند عق‌آور آنها به دفاع برخیزید. و اگر برخیزید، ثابت می‌کنید که از کودکان افغانستان هم عقب مانده‌تراید. زیرا حتی کودکان ما سگ ظاهرشاه را بر فاشیست‌های اسلامی ترجیح می‌دهند. دیگر عاری شدن از هرگونه وجدان و شرف و آدمیت می‌خواهد که شاعری، ربانی‌ها، گلبدین‌ها، سیاف‌ها، خلیلی‌ها، مزاری‌ها، مسعودها، خالص‌ها، دوستم‌ها، مجددی‌ها و شرکاء را مانده و چنته‌ی فحاشیهایش را بر سر ظاهرشاه خالی کند. مجدداً توجه تان را به تعدادی از «واژه‌ها» یا «ایماژ»های ذیل از «سرشار طبع» مندرج در «خطبه‌یی بریک جنازه متحرک بنام ظاهرشاه» جلب می‌کنیم:

مرده‌شو، اجیر، غلام، کرگس، لاشخوار، فضول، مرده، حیض، معامله گر قرن، سرطان، یهود، مخالف‌قرآن، لوث کفر، آفت، مزدور، دشمن‌دین، نوکر امریکا، کثیف، خائین(خاین)، وطنفروش بزرگ، خوک استعمار، نمرود، چاپلوس، جاسوس، نعش‌گند، بدآئین، نامرد، بی‌مروت، ناکس، دوزخی، شاه‌شجاع، دزد، حرامی، فاسق، فرمانبردار بیگانه، نوکر جیره‌خوار، پشه‌انافل، پاسدار مرداب، پدرملعون، خاکفروش، تفرقه جو، نوکرخو، سگ‌پیر و...

اینها همه «سوز و حال و کنش‌های ملی و عاطفی» اند که «شاعر شیرین سخن» در باب ظاهرشاه، «مستانه» بیان کرده است. **حالا بگویید، ظاهرشاه و حتی چنگیز و هلاکو و علاءالدین‌خان‌ها و عبدالرحمن‌خان‌ها شایسته این فحاشی‌ها اند یا تبهکاران اسلامی که تجاوز به کودکان ۷ ساله تا سالخوردگان ۷۰ ساله حرفه‌ی شان است؟ بد ذاتانی که اگر روزی داکتر صاحب محترم، خود شما هم با آن عینک و نکتایی و ریش تراشیده‌ی تان در چنگ‌شان بیفتید چیزی برسرتان بیاورند که دیگر هر وقت هوس صحبت از سمنک و هفت سین کردید، یقیناً سخن را با نفرین به آنان آغاز نموده و پایان خواهید بخشید؟**

استاد، حتماً این نکته را دریافته اید که منظور ما از نقل قطعه «قد و بالای خوشنمای مجاهد» و «خطبه‌یی بر...» وغیره، اساساً نمایاندن سطح کودکانه و بشدت مبتذل برخی «تراویده»های «دلاویز» شاعر «هنرمند و چیره‌دست» که واصف‌باختری «قامت‌برافراشتن» او را در «جولانگاه» شعر «حادثه‌ای»

داکتر صاحب نکته‌ای که به آقای اسحق‌نگارگر اظهار داشتیم در مورد شما هم کاملاً صادق است:
اگر در نیمه شبی عده‌ای جهادی کلاشنکوف در دستِ پاچه‌بلندِ موی درازِ جمپرابلقی به منزلتان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوان تان را در پیش چشمان درمانده و از حدقه برآمده‌ی شما و همسرتان کشان کشان باخود می‌بردند، امروز صحبت خوش خوش از سمنک‌پزی و هفت‌سین را بخود اجازه نمی‌دادید و تمام اندیشه و توانایی تان را صرف افشاگری و مبارزه علیه خاینان جنایت‌پیشه‌ی جهادی، متجاوزان به عفت دخترک و پسرک تان ـ اگر نه هزاران دیگر ـ می‌کردید!

می‌نامد،☆ نبوده بلکه می‌خواستیم بگوییم که یک هنرمند هر قدر هم مستعد و «صاحب‌فصل و عنوان و جایگاه ویژه والا»، مادامیکه زبان ارتجاع حاکم ـ آنهم پلشت‌ترین نوع بنیادگرایش ـ گردد، قبل از همه به شخصیت سیاسی و هنری خودش تف می‌کند و بنابرین هیچ «اکادمیسین»ی شریف و جدی نخواهد کوشید از اوگوهری کمیاب بتراشد. در «خطبه‌یی بر...»، شاعر «نازکخیال» از لحاظ سیاسی واقعاً به دهل پروفیسرربانی و شرکاء «مستانه» رقصیدن گرفته و از لحاظ ادبی هم غیر از «جهادی» بودنش کافیست بگوییم که به «پیام‌زن» از اینگونه «شعر»ها زیاد می‌رسد اما بسر تان قسم که جایی جز زباله دانی نمی‌یابند.

سخن کوتاه داکتر☆☆ صاحب، شما تقصیری نداشتید اگر هر قدر از مراتب ادبی و «قریحه جوشان، طبع سرشار، ذوق سحرآفرین و...» قهارعاصی می‌نوشتید و حسرت روزها و شبهایی را می‌خوردید که فلان هنرمند شعرهای او را با «صدای روان‌پرور و دلپذیر خود» می‌خواند و به بزم‌های پرطرب و بی‌غمی‌تان ـ که خود هم در آنها اگر هیچ‌کاری نمی‌کردید لااقل با کف زدن و لب ترکردنی همدلان را مشوق بودید ـ «جان تازه و زنده» و کیفیتی مستی‌آور می‌بخشید. و انصافاً هم این بزم آرایی‌ها در آن روزگار که زمین کابل از خون فرزندان میهن نمناک بود و سگان خادی در همه جا بو می‌کشیدند، کار آسانی نبود و باید به مرتبین و میدان‌داران آنها (بزمها) آفرین گفت. منتها تقصیر شما آنست که درین نقطه متوقف نمی‌مانید و «نازکخیال» تان که «گل چادر سبزه پیرهن» دربر دارد و به «یار»، «گل ترمی‌چیند»، را ناگهان زره‌پوش کرده، خُودی برسر و شمشیری در دستش نهاده بر اسبی سوار کرده و با ترنم «قیامت قد و بالای خوشنمای مجاهد»، او را کسی می‌خوانید که «آنهمه سوز و حال و کنش‌های ملی و عاطفی را(...) مستانه بیان (...) و از سنگر درون مرزی، به مبارزه و جهاد پرداخت»!

بعد از اشاره به «فرهاد دریا» این «عاشق ترین عاشق دنیا» (استاد تصریح نکرده که «عشق» آوازخوان هم از جنس همان «عشق جنون‌آمیز به میهن عزیز و...» بوده یا از سایز و کیفیتی متفاوت و نسبتاً نازلتر؟)، بقیه سخنرانی داکتر جاوید شاید در شماره دیگر «کاروان» آمده باشد که آن را ندیده‌ایم ولی امیدواریم او در آخرهای سخنرانی یا تا امروز متوجه شده باشد که «بگو به خاکفروش»، نمونه‌ای از «تلاطم» شاعر بعد از «هفت‌ثور و هجوم لشکرسرخ» نه بلکه بعد از هجوم «لشکر سبز» به کابل بوده و باز هم خطابش به ظاهرشاه است ونه «برادران قیادی» که البته نه خود فروش هستند و نه خاک‌فروش و نه دارای هیچ خوی و خصلت رذیلانه‌ی دیگر!

«اکادمیسین» ما را درین سطح «اشتباه» نشاید!□

نوشته حمید انوری و خواننده‌ی دیگری در عین مسئله را در شماره آینده «پیام زن» خواهیم آورد.

☆ استاد جاوید، «حادثه» نامیدن ورود قهارعاصی را در جرگه شاعران پوشالی از زبان واصف باختری، بیجا مهم پنداشته و ساده‌لوحانه آن را نقل می‌کنید. او (واصف‌باختری) کسی است که در محفلی فجیع (با شرکت سیاهسنگ، پرتونادری وغیره به میزبانی شاعره نوآغاز خانم فرزانه فارانی و شاعر کهنه‌آغاز فاروق فارانی ـ نشریه «راه»، اسد ۱۳۷۳، شماره اول و آخر)، شعر «ای زهره ای ستاره‌ی زیبای آسمان» سلیمان‌لایق سرخادی را «حادثه روزگار» و «پیش آتش، یار مهوش تار می‌زد» از یوسف‌آیینه جهادی را می‌دانید چه گفته؟ نه، حتی شما هم باور نخواهید کرد که آن را «انفجار یک بم بسیار سهمگین»، گفته است! ضمناً فراموش نکنید که چون «صاحبدل» برجسته در ملقب نمودن هر «فرآورده»‌ی ادبی شوق زایدالوصفی دارد، فردا که متن سخنرانی شما نیز بدستش برسد اگر آن را «انفجار بم هستوی» ننامد، «حادثه» توصیف‌کردنش سر زلفش‌است. حالا دلتان که به وضع «صاحبدل آزاده»‌ی خود می‌خندید یا گریه سر می‌دهید.

☆☆ می‌بخشید «دکتر» نمی‌نویسیم چون کراماتش را نمی‌دانیم هر چند صاحبدل واصف هم بجای داکتر(طبیب)، «پزشک» در دهانش می‌آید و صاحبدل لطیف‌پدرام خادی ـ جهادی را که خود بهتر بجا می‌آورید و با ما موافق خواهید بود که حتی صرفاً بخاطر آنهمه اصطلاحات ایرانی که نشخوار می‌کند باید در روز موعود، روز رسیدن مردم ما به حساب جنایتکاران جهادی، مجازات لازم را ببینند.

فساد و زوال خاندان سعود

خاندان سعود قبل از «توفان صحرا» در ۱۹۹۱ هرگز با مسایل جدی مواجه نگردیده بود. آنان غلط حساب کردند، آنان اشتباه عظیمی را مرتکب شدند وقتی نقش شان را به عنوان حافظ دو مقدسترین زیارتگاه در جهان اسلام به معامله گرفتند. حضور نیروهای عیسوی و یهودی در داخل عربستان سعودی که از خاندان سلطنتی حراست می کنند، سبب انزوای این پادشاهی گردیده است. همچنان مقروض بودن و مخالفت آشکار فعالین اسلامی از یکسو و پی‌آمدهای بعدی این فشارهااز سوی دیگر، علایم حوادث ماقبل انقلاب را نشان میدهد.

شاهزاده «نایف» وزیر داخله و یکی از برادران تنی شاه‌فهد اخیراً پذیرفت که ۱۱۰ نفر از اتباع سعودی بخاطر ارتکاب اعمالی که امنیت ملی را به مخاطره می‌اندازد توقیف گردیده اند. دو نفر عالم سرشناس که جزء زندانیان سیاسی هستند در حالیکه فساد طبقه حاکم و نقض حقوق زندانیان را محکوم می‌نمایند خواستار تعمیل بیشتر قوانین اسلامی شده مردم را بخاطر اسلام نوین آماده و بسیج می‌نمایند و این اسلام را که ضامن حقوق فقرا، پامال شدگان و طبقه‌ی متوسط می‌باشد، «اسلام انقلابی» می‌نامند. به نظر آنان فرقه‌ی وهابی، احکام اسلام را با حمایت از حاکمیت فاسد و غیرعادلانه‌ی خاندان سعود نقض نموده که بنابرین، آنان پرچم «اسلام واقعی» و «جنبش رفرم اسلامی» را برافراشته اند.

بر اساس گزارش «کمسیون دفاع از حقوق حقه» (CDLR) مقیم لندن، خاندان سعود بیش از ۱۶۰۰ نفر را توقیف نموده اند. «کمسیون» اوضاع عربستان سعودی را اینچنین توصیف می‌نمایند: « در پادشاهی عربستان سعودی افراد شریر خاندان سعود هر کاری را که بخواهند انجام می‌دهند. قانون، ضوابط و قانون اساسی وجود ندارد. گپ‌های شاه‌فهد قانون عالی کشور بحساب می‌آید که خود در حال تباهی و جنون بسر می‌برد. این وضعیت از جو خفقان و ترور رژیم و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی گارد ملی تحت رهبری ولیعهد عبداله بخوبی نمایان است.»

«کمسیون» در می ۱۹۹۳ توسط گروهی از عربستانی‌های سرشناس ایجاد گردیده تا به مثابه یک کمسیون مستقل حقوق بشر عمل نموده و مهمتر از آن معیارهای در حال انقراض اسلامی را بمرحله اجراء درآرد. «CDLR» او در مورد نقض حقوق بشر در عربستان سعودی خبرنامه‌هایی هفتگی منتشر ساخته راه را بخاطر انجام انقلاب بزرگ در عربستان که معرف پلورالیزم سیاسی و حاکمیت مردم مطابق احکام واقعی اسلام خواهد بود، هموار می‌کند. آنان در پی اسلامی منزه بری از فساد و رسوم قبیلوی حاکم در عربستان سعودی اند. اسلام‌گرایان جوان که در غرب آموزش دیده و دارای زنانی غربی اند اصرار می‌ورزند که اسلام نوع آنان با هر نوع استثمار، طبقه، فرقه، نخبگان و ارزشهای غیر مدنی مخالفت خواهد کرد. در کتاب «صعود فساد، و زوال خاندان سعود» نوشته‌ی سید ک. ابرویش (Said K.Abruish)استبداد خاندان سعود چنین توصیف گردیده است: « شاه عبدالعزیز مؤسس عربستان سعودی فردی فوق‌العاده شهوتران، بی‌شعور، کثیف و یکی از فاسدترین افراد همه دورانها می‌باشد... آنچه از وی بجامانده فساد و سقوط اخلاقی خاندانش و تضمین سرقت دولتی می‌باشد... مردم عربستان به ستوه آمده و بزودی بخاطر واژگونی یوغ ظلم و ستم، و انتقام از خاندان‌سعود و همه دوستانش برخواهند خاست.»

تلخیص مقاله‌ای از رابرت دین «فرنتیرپست»، ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵ □

شهزاده‌ی سعودی هزینه سیاحت مایکل جکسن را فراهم می‌کند

ریاض ـ (خبرگزاری فرانسه) دفتر شهزاده الولید ابن طلال ابن عبدالعزیز بلیونر سعودی روز سه شنبه در ریاض اظهار داشت که هزینه سیاحت جهانی بعدی مایکل جکسن ابرستاره‌ی موسیقی پاپ امریکا را تأمین خواهد کرد. دفتر شهزاده‌ی مذکور طی اعلامیه‌ای بیان نمود که این «سیاحت تاریخی» در «بهار» مدنظر گرفته شده است.

«فرنتیرپست»، ۲۰ مارج ۱۹۹۶

داکتر نجیب، زندانی یا...

گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات او رفته و به تحلیل هایش در باره وضع در افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری برخوردار است، گوش می‌دهند.

آنانی که به ملاقات وی می‌روند شامل احمدشاه مسعود قهرمان جنگ ضدشوروی و مردنیرومند نظامی رژیم برهان‌الدین ربانی در کابل می‌باشد.»

شاید خبرگزاری هوادار آقای احمدشاه مسعود به این منظور «راز» را افشاء کرده که نشان دهد «قهرمان جنگ ضد شوروی» هشیارتر از سایر «قیادیها» است چون مثل یک جنتلمین بدون ذره‌ای خجلت ساعتها پای صحبت نجیب می‌نشیند و بعد هم عندالضرورت «تحلیل های درخشان» او را در مصاحبه ها و گفتارهایش نشخوار میکند.

بهر حال اگر یکچنین خبری را «پیام زن» منتشر می‌کرد، جمیع «برادران» قوله سر می‌دادند که ضد اسلام هستیم و علیه «رهبران جهادی» اتهام می‌بندیم! اما اینک برادران خاین با بی‌فکری و خرابی دوستان فرانسوی چه می‌کنند؟ درین مورد حتی آن دستپاک همیشگی «مداخلات خارجی» نیز بدرد نمی‌خورد چون خبر از سویی درز کرده که اولاً او را «قهرمان» می‌نامد و بعد از راز و نیازش با نجیب می‌گوید.

لیکن بنظرنمی‌رسد «استاد» یا «مرد نیرومند نظامی» از این رسوایی احساس شرمساری کنند. آنان بخوبی آگاه اند که در چنان تنوری مشغول بریان کردن مردم ما هستند که عجالتاً این نوع ریاکاریها و حقارتهای جهادی آندو و شرکاء چیزی بر آتش آن دوزخ نمی‌افزاید. معذلک این سؤال تا روز قیام و انتقام ذهن کودکان ما را هم خواهد آزرد: آقایان «استاد» و «قهرمان» چگونه است که میهنفروشی کلان، جاسوس مشهور کی‌جی‌بی و جلاد مخوف خاد با سوابقی نظیر برادر حکمتیار صاحب☆، زنده می‌ماند و از محضرش به کسب فیض می‌پردازید اما هر چند وقت بعد عده‌ای مجرم بیچاره‌ی غیرجهادی را در ملأ عام به دار می‌زنید و از آن می لافید؟□

☆ در باره اخلاق و عادات داکترنجیب‌الهخان مراجعه شود به «ثریا و صدیق راهی، پرده دران یاپرده پوشان؟»،«پیام زن»، شماره مسلسل ۳۲ ـ ۳۱ جدی ۱۳۷۱

اعتصاب زندانیان ترکیه و...

نه ایالات متحده نه ترکیه و نه هیچ کشور دیگری به «حقوق‌بشر» بدور از منافع و ملحوظات سیاسی و اقتصادی التفات ندارند. امریکا با هزینه‌ی بسیار گزاف پیرامون علل سقوط فلان طیاره به تحقیقات گسترده می‌پردازد و نیز با انفجاری در دهکده‌ی المپیک که صرف ۲ کشته داشت جلسه فوق‌العاده‌ی‌اقدام علیه تروریزم رافرامی‌خواندامادرهمان حال‌در ترکیه ، صدها مبارز اسیر بخاطر اعتراض به نقض ابتدایی‌ترین «حقوق‌بشر» تا نفس‌آخرین‌اعتصاب می‌کنند ولی‌امریکاومتحدانش که شیپورتلایی «حقوق بشر» راکرکننده‌تر از همه به صدا در میآرند، در برابر دولت فاشیستی ترکیه کوچکترین خم‌ابرو نکردند.و ترکیه هم با دلگرمی آنان با وقاحتی عجیب، رهبران سازمانهای چپ را مسئول مرگ اعتصاب کنندگان قلمداد نمود!

اگر چه دولت ترکیه بمثابه چوبدست منطقه‌یی امریکا و متحدان غربیش به کشتار و شکنجه‌ی بیدریغ آزادیخواهان و اقلیت‌های ملی آن کشور دست می‌زند اما بهیچوجه نتوانسته و نخواهد توانست از نیرومندی روزافزون جنبش‌های انقلابی جلو گیرد. امریکا و دولت های ارتجاعی سراسر جهان از انقره تا جاکارتا، از مسکو تا لندن و از تهران تا خرطوم و لیما درک خواهند کرد که بیش از این نه زیرنام «حقوق‌بشر»، نه زیرنام «نظم‌نوین‌جهانی» و نه زیرنام «پایان تاریخ» و نه زیرنام «دین و مذهب» نمی‌توانند به تحمیق توده‌های به پا خاسته ادامه دهند زیرا به گفته‌ی لیلا خالد فلسطینی، «تفنگ تا هنوز راهیست به سوی آزادی.»□

راه شفیقه حبیبی راه زنان...

زنان را اینطور ساده و آسان به روی «انجنیرگلبدین‌حکمتیارصاحب» می‌بخشی و تنها منتظر «کدام سیاست» یا «شایعات جدید» هستی که آنوقت خودت هم با دایر کردن کنفرانس مطبوعاتی جدید به «انتقاد» و گله‌وگذاری خواهرانه از برادران بپردازی و دنیا هم تصور کند که در افغانستان آزادی انتقاد از «مقامات» وجود دارد حتی اگر از سوی زنان باشد؟؟

آیا کشتار ۴۵ هزار کابلی «شایعات» است؟ آیا «برادران جهادی» هیچگاهی در کمین هزاران دختر بی‌پناه ما نه‌نشسته اند و آیا از تجاوز بر مادران و حتی پدران هفتاد ساله از سوی این شرفباختگان خبر نداری؟ مگرخودکشی صدهادخترناکام مابخاطر حفظ آبرو وناموس‌شان‌ازشر تجاوز جهادی ها «شایعه» بود؟ نکند شماهم مثل‌آمنه‌افضلی تجاوز دستجمعی خوکان بنیادگرا بر زنان ما را«غیراسلامی» دانسته و نتیجتاً به نوعی«تجاوز اسلامی» معتقد باشیدکه‌انجام‌آن بر هر «جهادی محترم» فرض‌است؟

باری خانم شفیقه حبیبی،از یادنبرید که سگ زردبرادر شغال است. بنیادگرایان از هر رنگ همه با هم برادراند. یکی شدن گلبدین با«استاد»این نکته رابرای هزارمین بارثابت ساخت.ازینروآلت دست شدن شمادر سگ جنگی‌بین جناح های مختلف غیراز ردیک‌جنایتکاروقبول جنایتکار دیگر مفهومی ندارد.□

شتر در خواب بیند...

در جماعت اجباری است. سایر شهریان اگر در خواندن نماز کوتاهی نمایند جریمه و یا زندانی می‌شوند. کارمندان دولتی در صورت کوتاهی در ادای نماز برکنار می‌شوند. ذکات مطابق شریعت جمعآوری می‌شود. قمار، شرابخوری،در جماعت اجباری است. سایر شهریان اگر در خواندن نماز کوتاهی نمایند جریمه و یا زندانی می‌شوند. کارمندان دولتی در صورت کوتاهی در ادای نماز برکنار می‌شوند. ذکات مطابق شریعت جمعآوری می‌شود. قمار، شرابخوری،مصرف هیروئین و سایر مواد مخدر قابل مجازات است. از امیرالمؤمنین تا آی. جی و از افسر پولیس تا والی و علاقه‌دار همه مکلفند تا در مساجد برای مردم خطابه ایراد کنند. ممانعت استفاده از بلندگو در مساجد برطرف گردیده در عوض هوتل ها، سرویس ها، واگن‌ها، لاری ها و تراکتورها از بلندگو استفاده نمی‌توانند. هیچ شخصی اجازه‌ی اجرای موسیقی فلم را ندارد. پست های کلیدی محض برای افراد راسخ‌العقیده تخصیص می‌یابد.»

اسلام امیرالمؤمنین برای ضعفا و فقرا هیچ چیزی در خود نداشت. زمینداران فئودال هیچ متضرر نمی‌شوند. بهره منع می‌گردد اما هیچ طرحی برای تجارت جهانی پیشنهاد نگردیده است.

چگونه مسایل فقر و بیکاری حل می‌گردند؟ ساخت سیاسی دولت اسلامی پاکستان چطور خواهد بود؟

این برنامه، آیینه‌ی تصور و پندار یک ملای جاهل است....

من اما از استعداد فکری افسران ارتش که کودتای اسلامی را طراحی می‌کنند متحیر شدم. چگونه آنان می‌توانند از یک ملای قریه که نه از اسلام بمثابه‌ی نظامنامه‌ی زندگی عملی و نه از جهان واقعی معلومات دارد رهنمایی کسب نمایند.

گزارش گردیده است که در آخرین دقایق نقشه‌ی انجام کودتا تعویض گردید. عساکر را بخاطرنابودی افسران ارتش که در کنفرانسی گردهم آمده بودند احضار نکردند. مأموریت باید از جانب بعضی غارتگران افغان صورت می گرفت.

اما اگر امام مهدی ظهور نموده است، برنامه‌ی الهی ـ انجام کودتا چگونه می‌تواند ناکام شود؟ چرا بخش افسران پاکستانی امام توقیف می‌گردند؟ در مورد لشکرهای افغانی وی چطور؟ آیا این لشکرها توسط ربانی یا حکمتیار و یا هم توسط ملا راکتی رهبری خواهد گردید؟

شکر خدا را باید بجا آورد که ما را از این اغتشاش و بلوا نجات داد. اگر مسئله واقعیت داشته باشد، برای مقصران باید تختی در دارالمجانین اختصاص یافته، مجازات نه بل مداوا گردند.☐

عنوان اصلی این مقاله «ماشین جنگی امام مهدی» است که در «فرنتیرپست»، ۱۱ جنوری ۱۹۹۶ به چاپ رسیده بود.

فقط دو سؤال از اعجازالحق ولد ضیاالحق

گهگاه آقای اعجازالحق که احساس می‌کند اوضاع بطوری از کنترولش خارج می‌شود، برآشفته می‌گردد. او اخیراً اشاره نمود که ۲۱ سوال برای پرسیدن دارد. آیا من می‌توانم صرف دو سوال مطرح کنم؟

سؤال اول: چرا او تنها زمانیکه باید گردهمایی‌ای را به منظور بهره‌برداری سیاسی سامان دهد، عشق پدر به سراغش می‌آید؟ چرا وی این مسئله را (چگونگی کشته شدن پدرش در حادثه طیاره) زمانیکه به صفت وزیر حکومت مرکزی دارای قدرت و صلاحیت بود دنبال نمی‌کرد؟ کی او را از سخن گفتن باز داشته بود؟

سؤال دوم: آیا او می‌تواند به طور معقول توضیح بدهد که چرا شخصی که فردی را به قتل می‌رساند، «امتیازات و قدرت» را به شخص ثالثی واگذارد؟ اگر نقش جنرال اسلم‌بیگ در نابودی جنرال ضیاالحق تعیین کننده بود، با هیچ عقلی جور نمی‌آید که وی «قدرت» را دو دستی به غلام‌اسحاق‌خان پیشکش نماید و لقب «فرمانده حکومت نظامی» را که نزد پدر اعجازالحق بسیار عزیز بود با نام خویش ضم ننماید.

جناب‌اعجازالحق‌بایدتعقل به خرج دهد ونه‌اینکه به چشم هموطنان خوش‌باورش خاک‌بپاشد.پولی‌که‌بنام جهادافغانستان‌انباشت شده‌نبایدبخاطر این منافع‌حقیرحیف ومیل گردد. چه سوءاستفاده‌ی‌بزرگی‌ازنام‌اسلام وجهاد!

جناب‌اعجازالحق رادوست می‌داشتیم‌اگراوبه حیث یک سیاستمدار، این سؤال را مطرح می‌ساخت که مرحوم لیاقت علی‌خان راکی‌کشت. بالاخره او (لیاقت‌علی) رهبری بود که از طریق سیاسی برجستگی کسب کرده بود. تحسین و تمجید ضیاالحق که «رهزنی سیاسی» بود، حداقل می‌توان گفت که واقعاً اسف انگیز است.

م. عمرخان ـ اسلام‌آباد «مسلم»، ۵ سپتامبر ۱۹۹۵☐

گلبدین، احمدشاه ابدالی یا شاه‌شجاع آستانه‌ی قرن بیست و یکم؟

دوستان ارجمند، صحتمندی و کامیابی شما را آرزو می‌کنم.
دیدن خبری در روزنامه «مسلم»، ۳۰ جنوری ۱۹۹۶ دایر بر اینکه گلبدین حمله راکتی هند را به منطقه‌ای در آزادکشمیر، شدیداً محکوم کرده (!) و آن را عملی وحشیانه‌ای از طرف عساکر هندی خوانده است (!)، موجب شد تا مطلبی را نوشته و برایتان بفرستم. ص. رحیم - پشاور

یکی از کار هایی که گلبدین تروریست و «صدراعظم» در هیچ حال و احوالی آن را از یاد نمی‌برد عبارتست از انتشار پیامهای تسلیت و تبریکی و غیره به دولت پاکستان که در آن ها به «دفاع» از کشمیر و محکومیت هند می‌پردازد.

او به سلسله همین پیام های «صدراعظم» گونه، در جولای ۱۹۹۶ گفت: «ما به حکومت و ملت پاکستان اطمینان می‌دهیم که آنها در هیچ چلنجی از سوی هند تنها نخواهند بود. هند باید از سرنوشت اتحاد شوروی سابق درس بگیرد.»

حالا سؤال از این «بزرگ جهاد»☆ و «صدراعظم» تیزاب پاش اینست که وقتی او عندالموقع بخواهد به کمک پاکستان بشتابد، کار «چلنج» از سوی «برادران» طالبی و «برادران» جمعیت‌اسلامی «استاد» را به کی واگذار خواهد کرد؟ دیگر اینکه وقتی لشکر «چند ده هزاری» ایشان توسط جمعیت «استاد» (که بجای هلال و ستاره، اکنون خال هندویش را در پیشانی دارد) تار و مار شده و «صدارت»اش در سروبی محصور مانده، با اردوی بادارش (هند) چگونه مصاف خواهد داد؟ فکر می‌کنم این «قیادی» احمق نمی‌داند که ما در آخرین سالهای قرن بیست بسر می‌بریم و نه قرن ۱۸ و تجاوزات احمدشاه ابدالی به هند. وانگهی او برای هند، احمدشاه نه بلکه یکی از چند شاه‌شجاع بدنام و حقیر بشمار می‌رود.

و نکته آخر: اینکه هند از سرنوشت شوروی سابق آموخته یا نه معلوم نیست. ولی بدون تردید تمام ملل و سازمانهای آزادیخواه در کشور های مسلمان از آنچه باند خاین گلبدین و باند های «برادر» بر سر افغانستان و مردمش آورده اند، تا هفت پشت خود درس گرفته اند.□

☆ در «شهادت» ۱۲ ثور ۱۳۷۴، قلمزنکی زبون و چتلی‌خوار اخوان می‌نویسد: «بزرگان مختلف جهاد باید بداند که ...»

پایگاههای گلبدین لانه آموزش تروریستان پاکستانی

حدود ۱۰۷ پاکستانی که در ولسوالی خوستِ افغانستان تعلیمات نظامی دیده اند، در حالیکه بعد از تسخیر پایگاه ها توسط طالبان زمانیکه قصد برگشت به پاکستان را داشتند، در مرز دستگیر شدند.

منابع آگاه به روزنامه «نیوز» گفتند که ۵ عدد بمب ساعتی، ۳۸ نقشه و یک قطب نما از نزد آنان بدست آمد.

منابع افغان اظهار داشتند که پایگاههای مذکور در اواخر ۱۹۸۰ توسط حزب اسلامی گلبدین حکمتیار تأسیس گردیده بود.

منابع طالبان اظهار داشتند که قومندان کمپ موسوم به خالد فاروقی را که گفته می‌شود پاکستانی است توقیف کردند.

قبلاً نیز ۳۳ پاکستانی که در یکی از آن دو پایگاه تعلیمات می‌دیدند، در مرز افغانستان - پاکستان دستگیر بودند.

«نیوز»، ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۶

مزدوران پاکستانی در خدمت «طلبای کرام»

روز شنبه محصلان پاکستانی به مثابه نیروی تقویتی جنبش طالبان در جنگ علیه دولت کابل، در چندین موتر «پیک‌اپ» به طرف خوست در افغانستان رسانیده شدند.

این اولین بار بود که شاگردان «جامعه نظامیه»، «منبع علوم» و سایر مدارس دینی وزیرستان شمالی و جنوبی از طرف والدین شان اجازه یافتند تا در کنار طالبان بجنگند.

طلبه مدارس دینی و فعالان احزاب سیاسی - مذهبی پاکستان که در جنگ علیه نیروهای روس نقش فعال داشتند، اکنون هم در جنگ‌های گروهی میان مجاهدین دخیل اند.

«نیوز»، ۲ سپتامبر ۱۹۹۶

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مطبوعات پاکستان

چون گزارش تمام مطبوعات در مورد مصاحبه های فعالان «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» دارای تقریباً عین مضمون بودند بناءً فقط به آوردن ترجمه مطلب مندرج سه روزنامه اکتفا می‌کنیم.

«فرنتیرپست»، ۲۳ جون ۱۹۹۶

«راوا» پیمان ربانی ـ حکمتیار را رد می‌کند

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» اظهار نمود که صلح فقط زمانی می‌تواند در افغانستان اعاده گردد که تمام عناصر بنیادگرا نابود شوند. «راوا» ابراز داشت که معاهده حکمتیار با رئیس جمهور ربانی تضمین کننده صلح نیست.

نکات فوق توسط صایمه کریم یکتن از اعضای «راوا» در جریان کنفرانس مطبوعاتی بروز دوشنبه در پریس کلب پشاور بیان گردید. وی گفت که ربانی و گلبدین حکمتیار بنابر دساتیر اربابان خارجی شان معاهدات صلح به امضاء می‌رسانند.

صایمه گفت که این رهبران افغان بار ها معاهدات صلح در پشاور، اسلام‌آباد، جلال‌آباد و حتی مکه‌ی مکرمه امضاء کرده اند ولی تمام جهان نتایج این معاهدات و نقش نیروهای جهادی را مشاهده کردند. وی ابراز داشت که سازمانش مکرراً گفته است که بنیادگرایان نخواهند توانست در صفوف خود اتحاد برقرارکنند چون هرکدام خواهان حاکمیت برکشور اند.

صایمه کریم یاد آورشد: «باصطلاح رهبران افغان همیشه همدیگر را کافر و جاسوس کشورهای خارجی خوانده اند ولی اکنون با سخن راندن از اعاده صلح در کابل تلاش دارند تا مردم را گول زنند. مردم افغانستان شدیداً از نقش نیروهای جهادی مأیوس گردیده اند. معاهده جاری صلح بین ربانی و حکمتیار مدت طولانی پابر جا نخواهد ماند. تلاشهای زیادی بوسیله کشورهای خارجی منجمله ملل متحد، پاکستان و (OIC) صورت گرفت ولی درین زمینه هیچ کاری انجام ندادند. تا زمانی که گروههای افغان خلع سلاح نشده اند، صلح نمی‌تواند اعاده گردد.»

او اظهار داشت که رهبران افغان قادر نیستند ملت افغانستان را به نام مقدس قرآن، شریعت و نظام اسلامی بفریبند. در آینده نزدیک مردم بر ضد شان اقدام خواهند کرد. رهبران افغان بخاطر قتل عام و کشتار مردم افغان جوابگو می‌باشند.

صایمه کریم از احزاب صلح‌خواه و دموکراتیک پاکستان خواست تا آشکارا از مردم صلح‌طلب و ترقی‌خواه افغانستان حمایت کنند و علیه نیروهای بنیادگرا به اقدامات عملی دست زنند. او مثال رهبر جماعت اسلامی قاضی حسین احمد را ذکر نمودکه

RAWA rejects Rabbani, Hekmatyar pact

By SYED BUKHAR SHAH

PESHAWAR — Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA) has said that peace can only come to Afghanistan when all the fundamentalist elements are eliminated. **It said that Hekmatyar's agreement with president** Rabbani is not a guarantee for peace.

This was stated by Saima Karim of RAWA while addressing a press conference at Peshawar Press Club on Saturday. She said both president Rabbani and Gulbaddin Hekmatyar were signing peace agreements only on the directives of their foreign masters.

These Afghan leaders, she said had repeatedly signed peace agreements in Peshawar, Islamabad, Jalalabad and even in Mecca Sharif but the whole world had witnessed the result of that agreements and role of Jehadi forces. Her association, she said has repeatedly stated that these fundamentalists could not forge unity among their ranks as almost all of them wanted to rule Afghanistan.

The so-called Afghan leaders, Saima Karim said had always termed each others as Kafirs and agents of foreign countries but now they were trying to befool the Afghan nation by talking regarding restoration of peace in Kabul. The people of Afghanistan, she said were extremely disappointed with the role of Jehadi forces. The on-going peace agreement with Rabbani and Hekmatyar would not remain for long, Saima Karim added. She said a lot of efforts had been made by the foreign countries including United Nations, Pakistan and other countries in OIC but they did nothing in this connection. Until and unless these Afghan groups are disarmed, peace in Afghanistan could not be restored, she added.

These Afghan leaders, she said could not deceive the Afghan nation on the holy name of Quran, Shariat and Islamic system and now they would come out against them in near future. These Afghan leaders, she said would be hold accountable for the genocide and massacre of Afghan people.

Saima Karim asked the peace and democratic loving parties in Pakistan to openly support progressive and peace-loving people of Afghanistan and take practical steps against fundamentalist forces. She cited the example o[illegible] Jamaat-e-Islami chief Q[illegible] Hussain Ahmad was openl[illegible] [illegible] Kabul. She asked her party supporters in Pakistan to join hands with them against fundamentalist forces for the restoration of peace in that war-torn country.

The RAWA representatives claimed that the Afghan leaders had no support of the Afghan nation and that was why they were trying to establish their government in Kabul with the use of Klashnikovs and other weapons. But the same people, she said would come out against them when they would not have "power and dollars". The innocent and helpless people of Afghanistan, she said would take revenge from these Afghan leaders. She said the US had supplied a huge quantity of arms and ammunition to Afghan jehadi forces during the last 15 years and they would fight for years among themselves wi[illegible] that weapons and dollars.

She said the pe[illegible] Afghanistan should [illegible] elect their own [illegible] arming the[illegible] forces [illegible] gre[illegible]

The Frontier Post
23 June 1996

«جنگ»، ۲۰ جولای ۱۹۹۶

با تبدیلی چهره‌ها، صلح در افغانستان برقرار نخواهد شد، صایمه کریم



جنگ

20 July 1996

افغانستان میں چہروں کی تبدیلی سے امن قائم نہیں ہوگا، مس صائمہ کریم

پشاور (نمائندہ جنگ) افغان خواتین کی تنظیم جمعیت انقلابی زنان افغانستان کی سربراہ صائمہ کریم نے کہا ہے کہ افغانستان میں چہروں کی تبدیلی سے امن قائم نہیں ہوسکتا اس لئے افغانستان میں مستقل قیام امن کے لئے ضروری ہے کہ افغانستان کی تمام جمہوری قوتوں سے مذاکرات کرکے انہیں بھی اعتماد میں لیا جائے کیونکہ یہ (افغان رہنما) برائے نام لیڈر ہیں یہ تمام افغانوں کے نمائندے نہیں ہیں گذشتہ روز ایک افغان وفد سے بات چیت کرتے ہوئے مس صائمہ کریم نے کہا کہ ہم پاکستان اور افغانستان میں اپنی سرگرمیوں کو مزید فعال اور منظم بنا رہے ہیں اور ہم اپنی سرگرمیوں کو اندرون افغانستان تک پھیلانا چاہتے ہیں مگر چونکہ افغانستان اب بھی روس کے زیر اثر ہے اور گلبدین حکمتیار نے بھی خواتین کو اپنا حق نہ دینے کا اعلان کرکے اپنا مکروہ چہرہ ظاہر کرچکا ہے اس لئے ہم افغانستان میں عملی طور پر سرگرمیاں شروع نہیں کرسکتے مس صائمہ کریم نے زور دے کر کہا کہ افغانستان کے ہمسایہ اور دوست ممالک کا خیال ہے کہ افغانستان میں افراد کی تبدیلی سے

رهبر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» صایمه کریم اظهار داشت که صلح نمی‌تواند با تبدیلی چهره‌ها در افغانستان استقرار یابد بناءً برای تحقق این امر باید با همه نیروهای دموکرات افغانستان مذاکره کرده، اعتماد آنان را جلب کرد، زیرا اینان (رهبران افغان) نام‌نهاد هستند و از همه افغانها نمایندگی نمی‌توانند. روز قبل صایمه کریم گفت که علاوه بر تحکیم فعالیتهای ما در پاکستان و افغانستان می‌خواهیم فعالیت‌های خود را در داخل کشور باز هم بیشتر گسترش بدهیم اما چون حالا گلبدین حکمتیار هم عدم اعطای حقوق به زنان را اعلان کرده و چهره نفرتبار خود را ظاهر ساخته است، ما نمی‌توانیم بطور علنی فعالیت‌های خود را در افغانستان شروع کنیم. او با تأکید گفت که کشورهای همجوار افغانستان معتقدند که با تبدیلی چهره‌ها صلح در افغانستان برقرار خواهد شد. اما ما میخواهیم واضح بسازیم که باتبدیلی چهره ها مسئله افغانستان حل نمی‌شود و تبدیلی فعلی هم اثری مثبتی بالای اوضاع افغانستان نخواهد داشت.

او گفت که اگر کشورهای همسایه واقعاً خواهان تأمین صلح در افغانستان اند باید با نیروهای دموکرات تماس بگیرند زیرا رهبران افغان به نام رهبر اند و از مردم افغانستان نمایندگی نمی‌کنند. □

وحدت

25 July 1996

سیمې هېوادونه غواړي چې افغانستان تجزیه شي: راوا

افغان مسئله به هغه وخت حل شي چې بهرني مداخلې ختمې او ګوندونه بې وسلې کړے شي

د نجیب د خوشې کولو مطالبې رد وو. د هغه د دور مسئولین باید ټول محاکمه کړے شي

پېښور (وحدت خبریال) جمعیت انقلابي زنان افغانستان ویلي دي چې د سیمې هېوادونه غواړي چې افغانستان تجزیه شي او هر یو ملک ځان ته نزدې سرحدي توټه د خپلو کنټرول لپاره ځان سره وتړي افغان مسئله به هغه وخت حل شي چې بهرني مداخلې ختمې او ګوندونه بې وسلې کړے شي. د راوا نمائنده زنانه وو جمیله حبیب او سعیده سلیم په یو مرکه کښې وویل چې ملل متحده د مسئلې په هوارولو کښې ناکام شوے او د نوی نمائنده ډاکټر هول هلې ځلې هم څه مثبته نتیجه نه شي ورکولے. دوی وویل چې د ایران د اوښنا چې په تهران کښې په افغان مسئله د سیمې هېوادونو کانفرنس راغواړی بوبې مقصده کوشش به وی ځکه چې د سیمې د ملکونو کښې په افغان مسئلې پورې تړلې دی او په دوی کښې بوهم نه غواړی چې هلته امن ثبات او یو مرکزي حکومت قائم شي. د یو سوال په جواب کښې دوی وویل چې مونږ د ډاکټر نجیب د خوشې کولو په باب غوښتنې ردوو ځکه چې د هغه په دوره کښې هم د بنیاد ګرانو د ځلورو کلونو په څېر بې شمېره جنایات شوي دي. دوی غوښتنه وکړه چې د ځکړو د هغه او اوسني دور ټول مسئولین باید محاکمه کړے شي. دوی د زنانه وو د نورو ډوو تنظیمونو نظریات رد کړل او وې ویل چې د کومو خلقو ترون یو یکمار و سره وی هغوی نه شي کولے چې د افغاني ښځو لپاره حقونه وکښي او د هغې ساتنه وکړي. دوی د هغو ښځو غندنه وکړه چې د کابل انتلافي اداري سره ارتباط لري او په خپلو بیانا کانو کښې هغه کوي چې د هغه ګوندونه د ښځو حقونو مدافع ثابت کړي د یو سوال په جواب کښې دوی د مخالفینو دا دعوی سکوته رد کړه چې کنی راوا سره چین مرسته کوي دوی زیاته کړه چې چین همه هېواد دے چې د افغانستان په جګړه کښې ني وسله والو ډلو سره هر زا زمرستي کړېدی نو دا څنګه کېدے شي چې راوا سره به کومک وکړي. دوی غوښتنه وکړه چې ملل متحده دې ټولې خارجي مداخلې بندې ګوندونه دې خلع سلاح او انتخاباتو ته دې زمینه مساعده کړي



شماره ۹ پیام زن

بزبان اردو منتشر شد
در پخش آن بین اردو زبانها بکوشید

آن را از کتاب‌فروشی های فروشنده «پیام زن» و سایر نشریات «راوا»

و یا از طریق آدرس ما بدست آرید:

علناًاز نیروهای بنیادگرا درکابل حمایت می‌نماید. وی از هواداران «راوا» در پاکستان تقاضاکردکه برضد بنیادگرایان و اعاده صلح درکشور جنگ زده با جمعیت انقلابیش همدست شوند.

نماینده «راوا» مدعی شدکه رهبران افغان از پشتیبانی مردم برخوردار نیستند و به همین خاطر می‌کوشند تا دولت شانرا درکابل با استفاده از کلاشنکوف و سایر سلاحها مستقر سازند. او اظهار نمودکه اگر نزد اینان «قدرت و دالر» نباشد، مردم علیه شان به میدان خواهند آمد. مردم بی‌گناه و درمانده افغانستان از این رهبران انتقام خواهند گرفت. او گفت که ایالات متحده امریکا در طول ۱۵ سال مقدار عظیمی سلاح و مهمات به نیروهای جهادی افغان ارسال داشته که آنان می‌توانند با استفاده از این سلاح‌ها و دالرها سالها با هم بجنگند.

او متذکر شدکه بعد از خلع سلاح نیروهای جهادی، باید مردم افغانستان دعوت شوند تا رهبران خویش را انتخاب نمایند. او افزودکه افغانها به پادشاه سابق ظاهرشاه احترام زیادی قایل اند و او یگانه شخصیتی در کشور است که می‌تواند افغانها را متحد سازد. او همچنان علاوه کردکه رئیس جمهور سابق نجیب‌اله بنیادگرا نبود ولی نقش کمتری از بنیادگرایان نداشته است. او هزاران نفر را بقتل رساند و در دوران حکومتش مردم را به زندانها افکنده بود.

در پاسخ به سؤالی، صایمه‌کریم اظهار نمودکه اگر انتخاباتی آزاد در افغانستان برگزار گردد، آنان نتایجش را خواهند پذیرفت و تصریح داشت که «راوا» هیچگاه با نیروهای مترقی مخالفت نکرده است. او گفت که «راوا» از حمایت کشورهای خارجی برخوردار نیست و هرگز برای دریافت حمایت خارجی بیرونی تلاش نکرده است. او تکرار نمودکه بخاطر دستیابی به خواستهای اصلی شان و اعاده حقوق زنان به دادن قربانی آماده اند.□

«فرنتیرپست»، ۲۱ جولای ۱۹۹۶

«راوا» خواستار اعدام حاکمان فعلی گردید

«راوا» گروه عفوبین‌الملل را در مورد مسایل جاری آگاه ساخت

هیئت «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) باگروه سه‌نفری از سازمان عفوبین‌الملل که تازه از افغانستان برگشته بودند، در پشاور ملاقات نمود.

براساس اطلاعیه‌ای مطبوعاتی «راوا» که به روز شنبه منتشر گردید، جمیله‌حبیب و سعیده‌سلیم از «راوا» نمایندگی نموده عفوبین‌الملل را از فعالیت‌های شان در پاکستان و افغانستان مطلع نمودند.

نمایندگان «راوا» شکایت نمودندکه آنان قادر به ادامه کار در افغانستان با حضور نیروهای بنیادگرا نیستند زیرا حاکمان کابل نقش زنان را در کشور جنگ‌زده کاملاً مردود می‌دانند. آنان گفتند که گلبدین حکمتیار صدراعظم افغانستان بار دیگر اعلان‌نمودکه زنان رادرتلویزیون، سینماو سایر دفاتراجازه نخواهد داد.

جمیله حبیب و سعیده سلیم اظهار نمودندکه سازمان ملل حل مسئله افغانستان را تنها در تغییر چهره‌ها می‌بیند.

آنان گفتندکه انتصاب داکترهول هرگز مسئله را حل نمی‌تواند. سازمان ملل بخاطر حل پایدار قضایای افغانستان باید با همه نیروهای دموکراسی طلب افغانستان ارتباط برقرار نماید.

هیئت «راوا» ضمن رد حکام فعلی افغانستان ابراز داشت که این باصطلاح رهبران محض علاقمند غصب قدرت اند.

آنان گفتندکه سازمان‌ملل باید به مسایل زنان در افغانستان توجه نماید. و متذکر شدندکه درکنفرانس پیکنگ، زنان افغانستان یکسره نادیده گرفته شدند.

«راوا»از سازمان ملل خواست تا نقشش را در مورد قطع مداخله خارجی در امور داخلی افغانستان ایفاء کند، زیرا حاکمان فعلی کابل بخاطر خشنودی باداران شان باهم می‌جنگند.آنان گفتند: «حاکمان فعلی باید اعدام‌گردند.» «راوا» درتلاش‌است تارهبران‌افغان رابه محاکمه بکشاند.□

RAWA laments women's plight in Afghanistan

— apprises AI team of current issues

F.P. Report

PESHAWAR — A delegation of the revolutionary association of women of Afghanistan (RAWA) held a meeting with the three-member team of the Amnesty International (AI), on their return from Afghanistan at Peshawar.

According to a RAWA press release issued here Saturday, Jamila Habib and Saeeda Salim represented the RAWA and apprised the AI team of their activities in Pakistan and Afghanistan.

The RAWA's representatives complained that they could not continue their activities in Afghanistan in the presence of fundamentalist forces as the sitting rulers in Kabul have denied women's role in any sphere in the war-torn country. The Prime Minister of Afghanistan, Gulbadin Hekmatyar, they said had once again declared not to allow women on TV, cinemas and other offices.

Jamila Habib and Saeeda Salim observed that the United Nations was considering the solution to Afghanistan problems only to change the faces. They said the appointment of Dr. Hole would never solve the problem. They said the UN should contact all the democracy-loving forces in Afghanistan for the permanent solution to Afghan crises.

Criticising the sitting Afghan rulers, the RAWA delegation said that the so-called leaders were interested only to grab power. The UN, they said, should pay attention towards the problems of women in Afghanistan. They also complained that the women of Afghanistan were totally ignored in the Beijing conference on women.

The RAWA asked the UN to play its role in curbing foreign interference in the internal affairs of Afghanistan as the sitting rulers in Kabul were fighting with each other only to please their foreign masters. "The sitting rulers should be hanged", they said, adding RAWA was trying to push Afghan leaders in courts for trial.

The Frontier Post 21 July 1996

June 23,1996

افغانستان میں امن کی راہ میں بنیاد پرست دینی قوتیں بڑی رکاوٹ ہیں صائمہ کریم

افغانستان میں بنیاد پرست گروپوں نے اپنے مفادات کیلئے چودہ سال تک جہاد کے نام سے افغان عوام کو استعمال کیا خون کی ہولی کھیلی گئی

انقلابی جمعیت زنان افغانستان

یار معاہدہ مسترد کر

June 23,1996

د افغانستان کې د سولې او عادلانه حقونو لاندې

هره هفه غونډه ردوو چې په هغې کې د وسله وال تنظیمونو ګډون ولري

افغانستان میں امن قائم کرنا ہے تو ملاؤں کی حکمرانی ختم کیا جائے، صائمہ کریم

عزت بالکل غیر محفوظ ہے، کلاشنکوف بردار جب چاہے کسی بھی گھر میں گھس جاتا ہے، جہادی قوتوں کی موجودگی میں امن نہیں ہو

DAILY ASAS

اساس

June 23,1996

پامیر

9 Aug 1996

هیواد

June 23,1996

بنیاد پرسته عناصر و په ختمولو افغانستان کښې امن راتلی شي، صائمه

د ربانی حکمتیار لوظنامه دامن هیځ ضمانت نشي ورکولے راوا د مشرے اخباری مرکه

افغانستان او خارج کښې د بنیاد پرستو مخالفتونو سره

د بشري حقونو د تحفظ او دیموکراسی لپاره مبارزه کوو، د مخالفینو

افغانستان کښې دې هر ډول خارجي لاس وهني بندې او د دیموکراسي

وحدت

Jul.17,1996

A I meets RAWA

BUREAU REPORT

PESHAWAR—Amnesty Inter...
...tional's delegation, currently...
Afghanistan tour, visited the rev...
...utionary association of the wome...
of Afghanistan (RAWA) office...
Peshawar.

According to press release...
Saima Karim, the RAWA lead...
Jamila Habib and Saeeda Sale...
apprised the delegation ab...
structure of their organisation...
informed them that RAWA...
made ... more active...
... and Pakistan.

... objects of thei...
...anisation, the RAWA lea...
...iefed the AI members th...
(RAWA) struggles for the...
...of Afghan women rights...
... democratic set...
...istan.

Talking about pres...
...leaders exp...
...dissatisfaction and co...
peace could not be...
the command of...
...albadin Hek...
Express...
regarding...
Afghan...
possib...

...stan Observer,

Jul.20,1996

افغان مسئله به هغه وخت حل شي چې بهرنی مداخلې ختمې او ګوندونه بې وسلې کړے شي

د نجیب د خوشې کولو مطالبه ردوو، د هغه د دوره مسئولین باید تر عدالت ته وسپارل شي

وحدت

Aug.27,1996

ایران، سعودي عرب، هند او روس هم د افغانستان د بربادۍ او د افغانانو د ټولنې ذمه واري

سولې د امن او دیموکراسي د پاره مبارزه کوو، بنسټ پالو د ...

وحدت

Aug.12,1996

افغانستان میں بنیاد پرستوں کے خاتمے کے بغیر امن قائم نہیں ہو سکتا

وحدت

June 23

پامیر
July 17,1996

وحدت
Apr.1,1996

Apr.18,1996
افغان خواتین کے حقوق اور آزادی کے حق میں ہے

RAWA team briefs AI about HR situation in Afghanistan

The Nation
Jul.21,1996

From Our Correspondent

PESHAWAR – A two-member delegation of the Rovolutionary Association of Afghanistan met with the Amnesty International at Peshawar and apprised AI member of the human rights situation as well as political unrest in the war-ravaged Afghanistan.

The RAWA delegation comprising ...mila Habib and Saeeda Salim during their meeting with the three-member delegation of Amnesty International currently visiting the region, said that they want to initiate political activities in Afghanistan but hardliners are ruling the parts and portions of that country creating problems for them. They said that these hardliners are reluctant to allow women of enjoying their due political and human rights and are forcing the women, to confine themselves to *Char Dewari* of the houses.

The RAWA delegation, while levelling serious allegations against Afghan Prime Minister Gulbadin Hekmatyar, drew the attention of Amnesty delegation to his latest directives included ...

...tion didn't speak any thing about the Afghan President Prof. Rabbani.

The RAWA delegates re... their stand in favour of pea... United Nations but sai... misusing its time ... focusing its eff... power mone... change the ... need to follow ... approach for the solution of problem. It suggested the new envoy for Afghanistan Dr Robert Holl to establish contacts with all Afghans instead of wasting time on a few jehad leaders who imposed themselves on Afghans.

The RAWA delegation briefed the Amnesty International about situation of the human rights in general and women rights in Af... in particular.

For the ... to blo... RA...

وحدت
June 23,1996

Apr.1,1996

بیرونی قوتیں افغان لیڈروں کو آپس میں لڑا رہی ہیں

23 June 1996

بنیاد پرستوں کو ختم کئے بغیر افغانستان میں امن قائم نہیں ہو سکتا صائمہ کریم

Jehad groups blamed for endless Afghan war

THE MUSLIM
June 23,1996

ZULFIKAR ALI

PESHAWAR, June 21: Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) blamed the Afghan Jehadi groups for a endless war and viewed that the only solutionn of the conflict was elimination of the fundamentalist parties from the war-torn country.

Addressing a press ... here Saturday, the ... RAWA, Saima Karim... the foreign countri... Pakistan, Iran and Sau... meddling in the ... and let the Afgha... problems. She cla... group had ... countries ... hands were ... their monopol... favourite Afgha...

. Criticising the current ... Rabbani-Hekmatyar accord Sai... ma Karimi termed both leade... vultures and believed that all t... group leaders had common ... terests in continuing war and r... ning the country on gunpo... She predicted that the Rabb... Hekmatyar accord will no... ...sting solution to th... ...er a very short sp... ...would launch w... ...other from K... ...chief said the... ...sed fundame... ...maat-e-Islami... ...ng what she ... ...Kabul. Howeve... ...hat the demo... ...kistan and ... ...join han... ...of dem...

...pertaining to ban on arms de...

افغانستان میں جہاد کے نام پر لوٹ مار، دہشت گردی کا بازار گرم ہے

آج
June 23,1996

July 23,1996

کسوٹی
23 June 1996

بنیاد پرست ملاؤں کو ختم کریں پھر امن قائم ہو گا

افغانستان پر جن جہادی قوتوں کا قبضہ ہے ان کے ہوتے ہوئے امن قائم نہیں ہو سکتا صائمہ کریم

صائمہ کریم پریس کانفرنس سے خطاب کر رہی ہیں

افغانستان سے بیرونی مداخلت کا خاتمہ انتہائی ضروری ہے

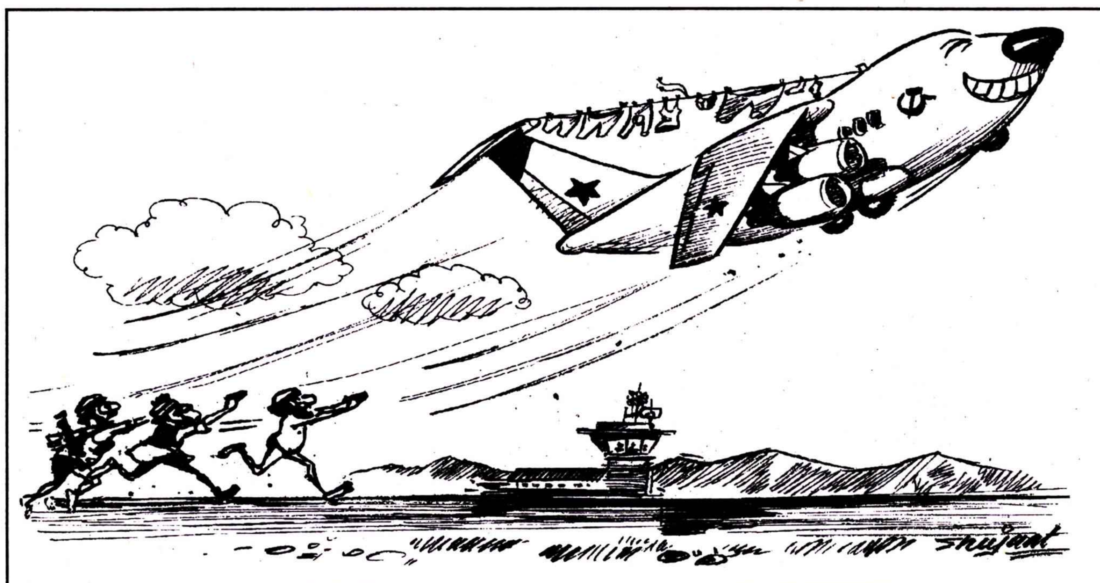
نوائے وقت
23 June 1996

وحدت
July 20,1996

ظاہر شاہ کے بغیر افغانستان میں امن کا قیام ممکن نہیں

کسوٹی
Apr.22,1996

طالبان پیش دنیا روی ندارند



طالبان طیاره‌ای روسی حامل اسلحه و مهمات برای «دولت» کابل را سال گذشته پایین آورده توقیف کردند. اما هفت عمله روسی آن طیاره که گویا از قبل نقشه فرار را در سر داشتند، در ۱۶ اگست ۱۹۹۶ با خلع سلاح کردن سه محافظ و استفاده از فرصتی که تمام طالبانِ مسئول توپهای ضدهوایی مشغول ادای نماز جمعه بودند و اکثر پیلوتان طِیاره های جنگی نیز رخصتی هفتگی را می‌گذشتاندند، موفق شدند طیاره خود را به پرواز در آورده همراه با سه طالب مذکور بسوی شارجه فرار کنند.

وکیل احمد عضو شورای رهبری طالبان ضمن رد قاطعانه انجام کدام معامله‌گری گفت: «نباید این حادثه اتفاق میافتاد اما چه می‌توان کرد وقتی خواست خداوند توانا چنین بوده باشد.»

اما دو کاردار دیگر طالب که نخواستند نام شان افشاء شود تأثر خود را به رحیم‌اله یوسفزی روزنامه‌نگار پاکستانی اینطور بیان کردند: «ما پیش دنیا روی نداریم. این حادثه، بی‌نظمی و بی‌کفایتی ما رابر ملا ساخت.»

«نیوز»، ۱۸ اگست ۱۹۹۶

در شمـاره آینـده:

مـهریـه

ـ داستانی از جنایتکاری جمهوری اسلامی ایران

«هغه دوزخ نشم هیرولای»

ـ د هغی نجلی زړه‌بریښوونکی کیسه چې د الجزایري بی‌ناموسه بنسټپالو په منگلو کی راگیره شوی وه

...و لاکن سازشکاران یجتمعان!

ـ در باره مطلب «الضدان لایجتمعان» از اعظم رهنوردزریاب

جهادیان او د مخدره موادو نړیوال تولید او تجارت

زورکم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی

ـ پاسخ به نوشته فرهاد بشارت در «همبستگی»، شماره ۶۳

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان

PAYAM-E-ZAN (The Message of Woman)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.44 September 1996



عکس از «پیام زن»

اگر مجرمان بینوایی چون این سه تن قرار باشد در برابر اهالی کابل به دار زده شوند در آنصورت، خاینان مستقر در کابل و سایر شهر ها بعنوان قدیمی‌ترین و فرومایه‌ترین تبهکاران می‌باید چندبار حلق‌آویز گردیده و نعش‌های شان درهر کوی وبرزن کشور گردانیده شوند تا مگر شعله‌ای از آتش انتقام در مردم ما آرام گیرد؛ تا مگر در فضای سرزمین ویران ما از تعفن بنیادگرایان خبری نباشد!

قیمت این شماره ۲۲ روپیه